نحو زبان فارسی دری

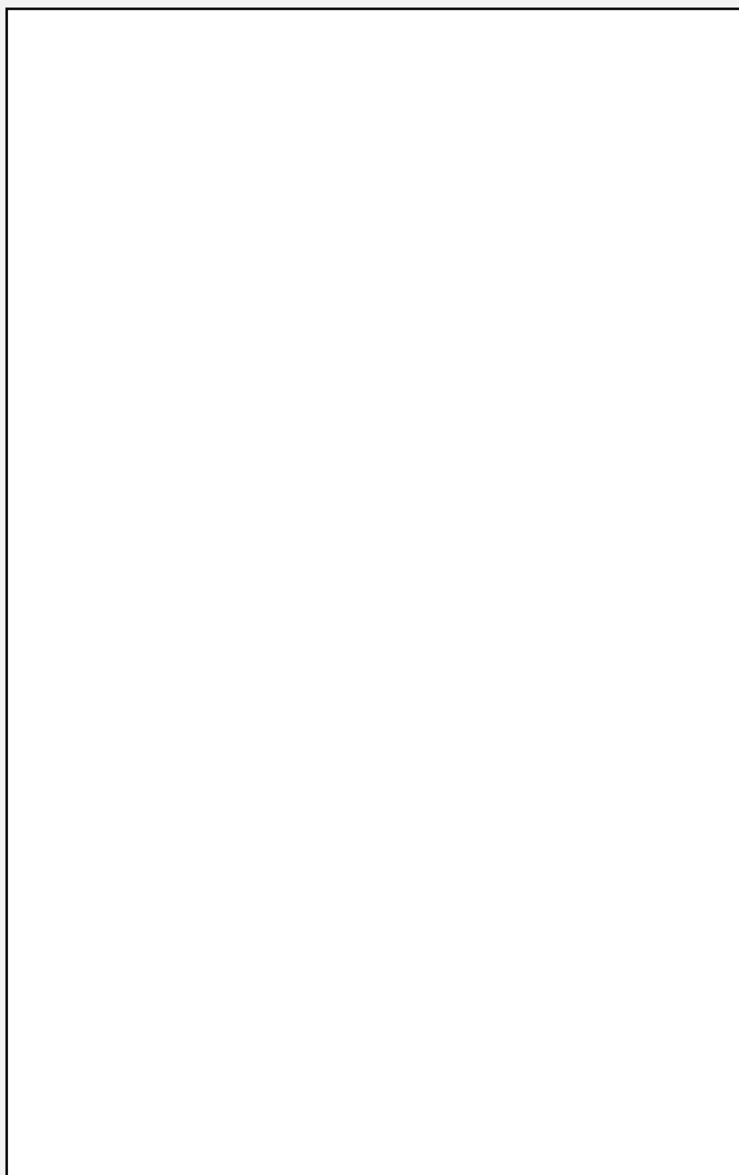
مؤلف:

پوهنیار امرالله محمّدی

نحو زبان فارسی دری

پوهنیار امرالله محمّدی


بسم الله الرحمن الرحيم



نحو زبان فارسی دری

پوهنیار امرالله محمدی

بلخ

زمستان ۱۴۰۳ خورشیدی

شناس‌نامه‌ی کتاب



نام کتاب: نحو زبان فارسی دری

نویسنده: پوهنیار امرالله محمدی

برگ‌آرا: مرمر رحیمی

طرح جلد: یاسین مستور

دوره‌ی چاپ: نخست

سال: زمستان ۱۴۰۳ خورشیدی

جای چاپ: آریانا



تقریظ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَیٰ أَشْرَفِ الْأَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، سَیِّدِنَا محمّد وَعَلَیٰ اله وَصَحْبِهِ أَجْمَعِینَ.

پژوهش در مسایل مسلکی، دست یافتن به موضوع‌های نوین در رشته‌های تخصصی و نگارش کتاب‌های درسی دانشگاهی با استفاده از یافته‌های تحقیقی تازه، یکی از کارهای اساسی دانشگاهی است که منجر به کشف واقعیت‌های تازه، توسعه‌ی علم و انکشاف جامعه‌ی انسانی می‌شود. از این‌رو استادان رسالت‌مند و مسؤولیت‌شناس همیشه به این وظیفه‌ی مهم توجه داشته و در رشته‌های مختلف علمی دست به کاوش دانش جدید و تدوین دستاوردهای خویش می‌زنند.

با نظرداشت این ضرورت، محترم پوهنیار امرالله محمدی عضو کادر علمی دیپارتمنت فارسی دری دانشکده‌ی تعلیم و تربیه‌ی دانشگاه بلخ، درس‌نامه‌ی «نحو زبان فارسی دری» را به منظور آشناساختن دانشجویان با مبادی و موضوع‌های پایه در این مضمون، نگاشته است.

طرح مباحث در این درس‌نامه به گونه‌یی صورت گرفته است که دانشجو و هر خواننده را ابتدا با دستور زبان، فایده‌ی آموزش، شعبه‌های آن، نحو و ساختمان نحوی زبان آشنا ساخته و در گام‌های بعدی به شرح و توصیف ساختمان واحدهای نحوی؛ چون

گروه، جمله‌واره، شبه جمله، جمله و نیز انواع هر کدام پرداخته است. در آخر هم برخی از مباحث اساسی در نحو زبان فارسی؛ مانند ژرف‌ساخت و روساخت جمله و گشتارها را مطرح کرده و شرح و توضیح داده است. نگارنده‌ی اثر در طرح موضوع‌ها و عناوین مربوط به مضمون نحو، از یک‌سو کوشیده است تا مسایل نوین در نحو زبان فارسی را به دانشجویان معرفی بدارد و از سوی دیگر جانب سادگی و روانی متن و سویه‌ی درک و فهم دانشجویان را رعایت کند. بنابرآن، مسایل را با متن سلیس و مثال‌های روشن و کاربردی از زبان زنده و روزمره‌ی فارسی‌گویان، به خورد خوانندگان داده است.

بر پایه‌ی آن‌چه گفته شد، تدریس این اثر به دانشجویان رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری، جستارهای اساسی در نحو زبان فارسی را به گونه‌ی فشرده و شایسته در اختیار آنان قرار می‌دهد. افزون بر آن، سایر علاقه‌مندان به مطالعه در دستور زبان فارسی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

از آفریدگار زبان و گفتار و دانای پنهان و آشکار برای نویسنده‌ی پرکار و زحمت‌کش که از دستاورد کار و کوشش‌شان پژوهندگان را بهره‌مند ساخته‌اند، توفیق و رستگاری مزید خواسته و انتشار بیش‌تر تروانش‌های پژوهشی‌شان را انتظار می‌بریم.

پوهاند مطیع الله حکیمی

استاد گروه فارسی دری دانشکده‌ی زبان و ادبیات دانشگاه تخار

به نـام خـداوند اندیـشه بخش

که اندیشه را در زبان داد نقش

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّـلَامُ عَلَیٰ أَشْـرَفِ الْأَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، سَیِّدِنَا محمّد وَعَـلَیٰ اله وَصَحْبِهِ أَجْمَعِینَ.

به‌نـام پروردگاری که برای انسان توانش زبانی بخشید و کنش زبانی را زمینه‌ی تجلی آن قرار داد، تا از این دانش ناخودآگاه، انسان‌ها به درک و شناختی از جهان هستی پی بُرد. درود بر روان حضرت محمّد مصطفی(ﷺ)، مهر و سلامتی نثار شما خوانندگان عزیز!

خیلی خرسند و سپاس‌گزار درگاه پروردگار جهانیانم که از خزانه‌ی لطف و محبت خویش عنایت فرمود و توفیق نگارش این درس‌نامه را در مدت‌زمانی کوتاه به این‌جانب ارزانی نمود. این کتاب با بهره‌گیری از پژوهش‌های علمی در باره‌ی نحو زبان فارسی دری نگارش یافته و با هدف آموزش اصول و قواعد نحوی زبان فارسی دری تدوین‌شده است. در تهیه‌ی آن، تلاش شده تا محتوای کاربردی و درعین‌حال مبتنی بر مبانی نظری دانش زبان و زبان‌شناسی به‌گونه‌یی فراهم شده است که برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی‌دری قابل استفاده و درخور فهم باشد. هم‌چنین خودآزمایی در پایان هر فصل گنجانیده شده است، تا دانشجویان بتوانند مفاهیم آموخته‌شده را در عمل به‌کار گیرند و تسلط بیش‌تری بر موضوع پیدا کنند.

این درس‌نامه به مفاهیم اساسی نحو زبان فارسی دری، مانند اجزای جمله، ساختار جمله، جمله‌واره، شبه جمله، گروه و گونه‌های آن می‌پردازد، هم‌چنان درباره‌ی ساختمان زبان و نحو زبان فارسی دری، نارسایی‌های دستور سنتی، واحدهای ساختمانی دستور زبان بحث شده است. افزون براین به مفاهیمی توانش زبانی، کنش زبانی و گشتارها نیز تشریح شده است.

درس‌نامه‌یی را که زیر نام «نحو زبان فارسی دری» پیش‌روی دارید، درواقع یکی از مضمون‌های مسلکی برای دانشجویان سال دوم رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری دانشکده‌ی تعلیم و تربیّه‌ی دانشگاه بلخ هست. شایان یادآوری‌ست که کتاب حاضر اگرچه بیش‌تر بر اساس زبان‌شناسی نوین، به ویژه توجه به نظریه‌ی زایا- گشتاری تدوین شده است؛ اما هرجا که بحث خاصی، بهتر از عهده‌ی تبیین مطلب دیده‌شده، از آن استفاده به‌عمل آمده‌است. هم‌چنان از اثر ارزشمند «نحو زبان فارسی دری» پوهاند مطیع اللّه حکیمی، بهره‌ی وافی گرفته شده‌است.

هدف اساسی این کتاب درسی، فراهم آوردن سرچشمه‌ی دقیق و مختصر با رویکرد زبان‌شناسی نوین، جهت توصیف ساختمان زبان فارسی دری که نمونه‌های کاربردی آن بیش‌تر از گفتار فارسی‌زبانان افغانستان گزیده شده اند، به زبان ساده و درخور فهم دانشجویان فراهم شده‌است تا ایشان بتوانند از موضوع‌ها و شیوه‌های جدید در نحو زبان فارسی‌دری آگاهی یابند.

از آن‌جا که کاستی از ویژگی‌های کار بشر است، ممکن است در این درس‌نامه نیز کاستی‌ها راه‌یافته باشد، بنابراین چشم به‌راه شریک ساختن دیدگاه و ملاحظه‌ی نواقص آن توسط صاحب‌نظران، استادان، دانشجویان و خوانندگان فرهیخته هستیم، نادرستی-های راه‌یافته را بر من ببخشایند و در صورت نیاز با دیدگاه اصلاحی و پیش‌نهاد ارزنده‌ی شان به نسبت رفع کمبودی‌ها به تکمیل آن اقدام کنند.

در فرجام از تمام استادان و آموزگارانی که نور دانش و معرفت را در تاریکیِ وجودم افروختند و نیز از استادان زبان و ادبیات فارسی دری دانشگاه بلخ و دانشگاه تخار، به‌ویژه پوهاند مطیع‌اللّه حکیمی و پوهنمل دوکتور شفیع‌اللّه سالک که مرا در این مسیر یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنم. امیدوارم این درس‌نامه بتواند سهمی هرچند کوچک در تعالی دانش و آگاهی زبان فارسی دری، داشته باشد.

با مهر و سپاس

پوهنیار امراللّه محمدی

عضو هیأت علمی گروه فارسی دری دانشکده‌ی تعلیم و تربیّه‌ی دانشگاه بلخ

بلخ، زمستان ۱۴۰۳ خورشیدی

فهرست داشته‌ها

داشته‌ها **روی‌ها**

فصل نخست

کلیاتی درباره‌ی دستور زبان فارسی دری

فصل دوم
ساخت گروه (عبارت)

فصل سوم
شبه جمله (گفته)

فصل چهارم
فقره (جمله‌واره)

فصل پنجم
شناخت جمله

فصل ششم
شناخت گونه‌های جمله

فصل هفتم
ژرف‌ساخت و گشتارهای جمله

دیباچه

زبان یک پدیده‌ی اجتماعی و زنده است که به‌عنوان ابزاری برای فهمیدن و فهماندن میان انسان‌ها به‌کار می‌رود. این ابزار پیچیده و شگفت‌انگیز، از مجموعه‌ی واج‌ها، واژک‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها ساخته‌شده و همواره مورد کاوش اندیشمندان قرارگرفته است. زبان‌شناسی به‌عنوان دانش مستقل از سده‌ی نوزدهم به این‌سو به کشف رازهای پیچیده و شگفت‌انگیز زبان پرداخت و درنتیجه راه را برای مطالعه‌های واحدهای ساختاری زبان؛ مانند واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی هموار ساخت.

در دستور زبان از چگونگی ساخت واحدهای ساختمانی زبان سخن به‌میان می‌آید. واج‌ها یعنی واحدهای بی‌معنای زبان و رابطه میان آن‌ها در واج‌شناسی، ساختمان واژک‌ها و واژه‌ها در صرف و واحدهای بزرگ‌تر از واژه‌ها در نحو بررسی می‌شوند، در حقیقت نحو یکی از شاخه‌های بزرگ دستور زبان و از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعه در زبان‌شناسی است که به بررسی و ساختار جمله و کشف قاعده‌های آن می‌پردازد.

نحو دانشی است که قاعده‌های ترکیب ساختمان جمله‌ها، ارکان و اجزای آن‌ها و گروه‌ها را تحلیل و تجزیه می‌کند. به سخن دیگر، نحو دانش شناخت جمله و تحلیل،

تجزیه و شیوه‌ی ترکیب اجزای آن است. قاعده‌های ساختمان جمله در زبان محدود است. ازاین‌رو وظیفه‌ی نحو شرح و کشف قاعده‌های ساختار زبان میان سازه‌های جمله است. جمله از شکل‌گیری گروه‌ها و فقره‌ها ایجادشده و میان آن‌ها پیوندهای وجود دارد که هر کدام از آن‌ها در نحو مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

یکی از واحدهای بنیادین ساختمان زبان «گروه» است که هنگام جمله‌سازی در زبان، از هم‌نشینی چند واژه، به‌وجود می‌آید و نقش یگانه و اساسی را در ساختار جمله ایفا می‌کند. گروه‌ها به گونه‌های متفاوت در جمله دیده می‌شوند. واحد دیگری که از لحاظ داشتن نهاد و گزاره شباهت به جمله دارد؛ اما دارای مفهوم و معنای کامل و کاربرد مستقل نیست، این واحد به نام جمله‌واره (فقره) یاد می‌شود. جمله‌های زبان از این واحدهای یادشده، ساخته‌شده و دارای دو رکن اساسی به نام نهاد و گزاره است. نهاد جمله از یک گروه اسمی و گزاره از یک گروه فعلی ساخته می‌شود. اجزای سازنده‌ی جمله از پیوندهای برخوردار هستند که شرح و توضیح رابطه میان اجزای جمله و گروه‌های نحوی و بررسی آن‌ها در ساختمان جمله ارزش قابل‌توجه دستوری دارد.

کتاب حاضر به مطالعه‌ی نحوی زبان اختصاص یافته است که با درنظرداشت نیازمندی‌های دانشجویان دوره‌ی لیسانس (کارشناسی)، قاعده‌های نحو و ساختمان آن بررسی شده است. ازاین‌رو مباحث آن، به فصل‌های جداگانه تدوین و ساختار هر فصل طوری است که در آغاز آن اهداف آموزشی مطرح شده و تصویر اجمالی و گذرا از موضوع ارایه می‌شود؛ سپس به دنبال آن تعریف و توضیح مسایل مرتبط به موضوع همان فصل پرداخته شده و در آخر هر فصل خودآزمایی آورده شده است تا دانشجویان مفاهیم کاربردی را به گونه‌ی بهتر به ذهن بسپارند.

درمجموع کتاب نحو فارسی دری از ساختمان جمله، ارکان جمله، گونه‌های جمله از نگاه ساخت و معنا، شبه جمله و یا گفته بحث کرده است. هم‌چنان ساخت جمله‌های زبان در دستور زایا-گشتاری دارای ژرف‌ساخت و روساخت اند که نگاهی به آن نیز شده است. شایان یادآوری‌ست که درخت ساخت‌گروهی را نگارنده تنظیم کرده است که کمتر کتاب‌های درسی دانشگاهی به آن پرداخته اند. افزون برآن به توانش زبانی، کنش زبانی، گونه‌های گشتارها، قواعد ساخت گروهی، سخنانی چند در مورد ماهیت دستور زبان نیز به نگارش درآمده است.

این نکته شایان یادآوری است که زبان انسان به معنی توانش‌زبانی که همه‌ی گویشوران به آن دست‌رسی دارند، پدیده‌یی نیست که به آسانی بتوان به کشف قاعده‌ها و توصیف آن پرداخت، و یا قاعده‌های حاکم آن را تمام و کمال ترسیم کرد؛ زیرا زبان‌شناسان گفته اند که زبان انسان با همان ویژگی شفگت‌انگیزی که دارد تا هنوز به طور کامل شناخته نشده است؛ اما از ویژگی‌های بارز همه دانش آن است که با درنظرداشت هدف نهایی، ناشناخته‌ها را می‌کاوند تا به شناخته‌ها دست یابند.

فصل نخست

کلیاتی درباره‌ی دستور زبان فارسی دری

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث فصل نخست دانشجویان می‌توانند:

١. ساختمان زبان و واحدهای ساختمان زبان را از نگاه زبان‌شناسی توضیح و تشریح کنند؛

٢. دستور زبان را از دیدگاه زبان‌شناسان جدید تعریف کرده و تمایز آن را با دستور سنتی توضیح دهند؛

٣. توانش‌زبانی، کنش‌زبانی را دانسته و زایایی نظام نحوی را تشریح کنند؛

٤. شاخه‌های دستور زبان را توضیح و وظایف آموزش نحو را شرح دهند؛

٥. مقوله‌های واژگانی، سازه‌های نحوی و قواعد ساخت‌گروهی را تشریح کنند.

د ستور زبان شرح قاعده‌های ساختمان زبان را گویند. از دیرباز تا امروز در جهان به شرح و توصیف قاعده‌های زبان پرداخته اند. امروزه دستور یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی تشریحی است که ساختمان زبان را تجزیه و تحلیل می‌کند. این دانش، ساختمان زبان را از سطح‌های گوناگون واج، واژه و جمله کشف کرده و آن را به

نگارش درمی‌آورد. ساختمان زبان دارای سه د ستگاه و نظام فرعی از قبیل د ستگاه واجی، دستگاه صرفی و دستگاه نحوی دارد. زبان‌شناس هر یک از این دستگاه‌ها را تشریح می‌کند.

کشــف قاعده‌های ســاختمان زبان توســط زبان‌شــناس به این معناســت که قاعده‌های زبان توسـط زبان‌شـناس سـاخته نمی‌شـود؛ بلکه وظیفه‌ی آن کشـف و توصــیف این قاعده‌های ســاختمان زبان اســت. این قاعده‌های را برای خوانندگان تر سیم می‌نماید، ازاین‌رو کار ارز شمندی در عر صه‌ی زبان تلقی می شود. زیرا این‌که زبان و سیله‌ی ارتباط میان افراد جامعه‌ی ان‌سانی بوده و به‌و سیله‌ی آن بیان افکار و احـسا سات ما میان جامعه مفاهمه صورت می‌گیرد. شناخت و شنا سایی هر یک از قاعده‌های این دســتگاه و ابزار برای دانشــجویان زبان و ادبیات کار مهم و ارزنده می‌باشد.

می‌دانیم که د ستور زبان شامل مجموعه قواعدی ست که گویشور بومی زبان به طور شمّی (ناخودآگاه) برای تولید سازه‌های زبانی و قابل قبول از آن پیروی می‌کند. در چهارچــوب زبان‌شــناسی نوین هــر گویشوری «دستور زبان» زبان مادری خود را می‌داند؛ یعنی هر کودک زبان را د ستوری می‌آموزد و بر ا ساس چنین دان‌شی قادر به تولید و درک جمله‌هاســت؛ اما به‌طور ناآگاهانه. بنابراین شــناخت از این قاعده‌های دستگاه زبان در زبان‌شناسی جایگاه ویژه‌یی دارد.

همچنان یکی از شاخه‌های مهم دستور زبان، دستگاه نحوی آن است. نحو از جمله‌شناسی بحث می‌کند. جمله واحدهای بزرگ زبانی و دارای ساختمان و مفهوم کامل هستند، از یک‌جاشدن واژه‌ها و ایجاد پیوند میان آن‌ها به وجود می‌آید. به سخن دیگر ساختار کلی جمله از سازه‌های متفاوتی پدید می‌آید، در زبان‌شناسی نوین یک

ساخت نحوی که از یک یا چند واژه تشکیل شده باشد و به مثابه‌ی یک واحد نحوی به‌کار رود، «سازه» نامیده می‌شود. روابط این سازه‌ها در نحو مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ساختمان زبان

زبان وسیله‌ی ارتباط میان افراد جامعه‌ی انسانی است، به‌وسیله‌ی آن بیان افکار و احساسات ما میان جامعه مفاهمه صورت می‌گیرد. زبان مؤثرترین وسیله‌یی است که جهان اندیشه و دنیای درون ما را با جهان بیرون ارتباط می‌دهد. زبان از دیدگاه چامسکی عبارت از مجموعه‌یی (محدود یا نامحدود) از جمله‌ها که ساختمان هر یک از آن جمله‌ها از عناصر و قاعده‌های محدود ساخته‌شده است (دبیر مقدم، ۱۳۸۹، ص. ٦٤).

بی‌گمان زبان پدیده‌ی اجتماعی- قراردادی‌ست که هیچ‌گونه رابطه‌ی طبیعی و ذاتی میان آوازها و معناهای آن وجود ندارد. از همین‌جاست که یک معنا با واژه‌های متفاوت در زبان‌های مختلف بیان می‌شود؛ به رنگ نمونه اگر واژه‌ی «خانه» را در زبان فارسی در نظر بگیریم، همین واژه در زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسوی به صورت‌های «بیت» /bait/، «house» و «maison» به کار می‌رود. در هیچ‌کدام از زبان‌های یادشده میان این الگوهای صوتی (دال) و چیزی که این الفاظ به آن دلالت دارند (مدلول) رابطه‌ی طبیعی وجود ندارد (حکیمی، ۱۳۹۸الف، ص. ٤). همین واژه‌ها در همه زبان‌ها با یک الگوی آوایی نمود پیدا می‌کنند؛ پس زبان از مجموعه‌ی الگوهای آوایی ترکیب و نمود عینی می‌یابد. مجموعه الگوهای آوایی و نظام روابطی که بین آن‌ها قرار دارد «ساختمان زبان» گفته می‌شود. برای این که به مفهوم ساختمان زبان بهتر پی ببریم، توضیح و تشریحی لازم است:

الف) هر ساختمان دارای اجزایی‌ست که گرد هم جمع می‌شوند و یک ساختمان را پدید می‌آورند. اگر این اجزای سازنده، عناصر مادی باشند، آن ساختمان یک پدیده‌ی مادی خواهد بود. مثل دیوار که از یک‌جا شدن خشت‌ها ساخته‌شده است. هرگاه اجزای یک پدیده روابط مجرد و ذهنی داشته باشند، در آن صورت آن ساختمان یک پدیده‌ی انتزاعی خواهد بود. مثل هیأت وزیران که سازمان یا ساختمانی می‌باشد و مقصود از این ساختمان شبکه‌ی روابط چندجانبه‌یی‌ست که بین وزیران از یک‌طرف و رییس وزیران از طرف دیگر وجود دارد. چنین ساختمانی که از یک شبکه‌ی روابط مجرد پدید آمده باشد، ساختمان انتزاعی گفته می‌شود.

ب) اجزای یک ساختمان با نظم و سیستم خاصی گرد هم می‌آیند. ترکیب نظم این اجزا مهم‌ترین ویژگی ساختمان است. اجزای یک ساختمان ممکن است به‌طور هم‌پایه با هم ترکیب شوند، مثل خشت‌هایی که دیواری را می‌سازند همه دارای یک ارزش هستند و یا ممکن است در قشرهای مختلف قرار گیرند و بین آن‌ها سلسله‌-مراتبی باشد. چنین ساختمان را قشری می‌گویند.

زبان دارای ساختمان قشری و انتزاعی‌ست. البته ماده‌ی اولیه از انرژی صوتی که عنصر مادی‌ست استفاده می‌کند، اما الگوها و طرح‌هایی که این آوازها بیان‌گر آن‌ها هستند زبان می‌نامند. ازاین‌رو ساختمان زبان را غیرمادی و انتزاعی گفته‌اند. از طرف دیگر این الگوها و طرح‌ها با هم دارای روابط پیچیده‌یی هستند و بین آن‌ها سلسله مراتبی برقرار است، به‌همین علت ساختمان زبان را ساختمان قشری می‌دانند (باطنی، ۱۳۹۸، صص. ٦– ۷).

روشن است که گفتار و نوشتار قابل مشاهده‌اند؛ یعنی گفتار را می‌توان ضبط کرد و دوباره به آن گوش داد. هم‌چنین از لحاظ فیزیک صوت/ گفتار تجزیه‌پذیر است، می‌توان آن را به‌صورت واژه‌ها آوانویسی کرد. نوشتار نیز قابل دیدن است؛ یعنی روی

صفحه به شکل رشته‌هایی دیده و شمرده می‌شود؛ اما با لحظه‌یی اندیشه می‌توان دریافت که هم واژه و هم جمله در اصل واحدهای انتزاعی است، زیرا آن‌ها را می‌توان به صورت‌های گوناگون و اندازه‌ی متفاوت نوشت. هم‌چنان تلفظ هر واژه و جمله، توسط گویشوران با آوازهای گوناگون ادا می‌شود. بااین‌حال همه سخن‌گویان و گویشوران درمی‌یابند که در همه موارد صورت‌های گفته‌شده و یا نوشته‌شده‌ی هر واژه یا جمله به مفهوم یک‌سان اشاره می‌کند. از ملاحظات بالا براساس آنچه گفته شد، دریافت می‌شود که گویشوران زبان از واژه و جمله، شناخت انتزاعی دارند (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ۱۵). ازاین‌رو مفهوم انتزاعی و ذهنی زبان برای همه آشکار می‌گردد.

واحدهای ساختمانی زبان

پیش‌تر گفته شد که زبان انسان دارای طرح است. هر پدیده‌یی که دارای طرح باشد، ناچار به واحدهایی تقسیم می‌شوند؛ به رنگ نمونه، یک جمله را به واحدهای سازنده‌ی معنادار آن تجزیه می‌کنیم:

سطح واژک‌ها

من- کتاب- ی- را-که-تو- برای-اَم - داد- ی- مطالعه- کرد- اَم.

سطح واژه‌ها

من - کتابی- را - که - تو - برایم - دادی - مطالعه -کردم.

سطح گروه‌ها

من - کتابی را ـ که ـ تو- برایم دادی - مطالعه کردم.

سطح فقره‌ها (جمله‌واره)

من کتابی را مطالعه کردم- که تو برایم دادی.

سطح جمله

من کتابی را که تو برایم دادی مطالعه کردم

از این پندار، ویژگی‌های زیر در زبان انسان دیده می‌شود:

۱. زبان روی محور زنجیری قابل تقسیم به واحدهایی هستند، نه‌تنها زبان فارسی دری، بلکه تمام زبان‌های جهان؛

۲. تعداد این واحدها از یکی بیش‌تر است؛

۳. واحدهای زبان از نگاه اندازه یکسان نیستند، یعنی دارای اندازه‌های بزرگ و کوچک هستند؛

٤. واحدهای کوچک‌تر در ساختمان واحدهای بزرگ به کار می‌روند.

به‌طور کلی، واحدهای ساختمانی زبان از کوچک به بزرگ عبارت‌اند از: واج، واژک / تکواژ، واژه (کلمه)، گروه (عبارت)، جمله‌واره و جمله. این واحدهای اساسی و بنیادی ساختمان زبان یکسان نیستند. در اصل واحدهای بامعنای زبان از واحد بی‌معنا (واج) ساخته می‌شوند؛ یعنی زبان انسان قابلیت تجزیه‌ی دوگانه یا طرح دوگانگی را دارد که یک روی آن بی‌معنا و روی دیگر آن معنادار.

واحدهای ساختمانی زبان قرار زیر اند:

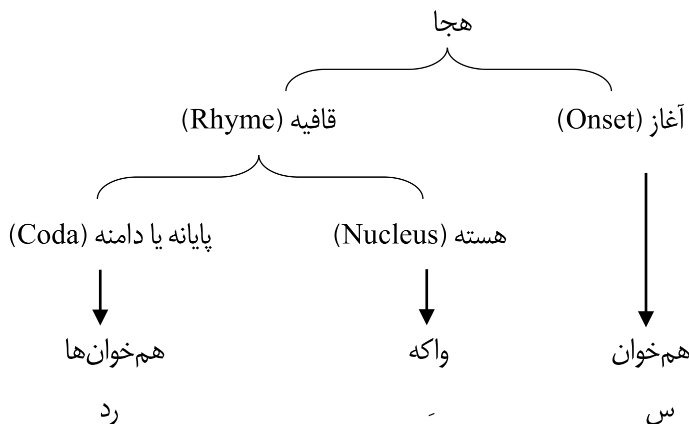
الف) واج[1]

کوچک‌ترین واحد ساختمانی زبان است که بی‌معنا بوده، اما سبب تفاوت و تمایز معنایی می‌شود. واج‌ها در ساختمان واحد بزرگ‌تر (واژک‌ها) به کار می‌رود. طور مثال برای ساختن هر کدام از واژک‌های دَر، دِر، دُر، دار، دیر و دور سه واج (یک واکه و دو هم‌خوان) و در واژک‌های درد، مرد، سرد، کرد و کارد چهار واج (یک واکه و سه

---

[1] Phoneme

هم‌خوان) به‌کار رفته است. می‌توان یک واژک را به نمودار ساخت هجایی، چنین نمایش داد:



این نکته هم شایان یادآوری است که در زبان فارسی دری، هیچ یک از هجاها با واکه آغاز نمی‌شود. همچنین واج دوم هر هجا همیشه واکه و پس از آن نیز هم‌خوان اند.

ب) واژک[۱]

واژک دومین واحد زبان یا کوچک‌ترین واحد معنادار هر زبان است که از یک یا چند واج ساخته می‌شود، واژک یا تکواژ نامیده‌اند. برخی از واژک‌ها کاربرد و معنای آزاد دارند؛ مانند: کتـاب، پدر، خانه،... که به نام واژک‌های آزاد یاد می‌شوند، و برخی دیگر معنای آزاد ندارند و در پیوند با دیگر واژک‌هـا بـه‌کـار می‌روند؛ مانند: (ی) نسبتی و (ها)ی جمع‌ساز، در واژه‌های بلخی و کتاب‌ها. این‌گونه واژک‌ها را واژک‌های بسته می‌نامند (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۹).

۱ Morpheme

ج) واژه[1]

واژه یا کلمه واحد معنادار زبان است که از یک یا چند واژک ساخته می‌شود. واژه پرکاربردترین و مهم‌ترین واحد زبان است که از نظر آوایی، ساخت صرفی، معنایی و املایی استقلالیت و ویژگی خاص خود را دارد (کلباسی، ۱۳۸۸، ص. ۲۱). واژه از نگاه ساخت به‌طور کل به دو گونه[2] است:

۱. **واژه‌ی ساده** که از یک واژک آزاد ساخته‌شده است؛ مانند: پسر، مرد، زن، کتاب، قلم،... .

۲. **واژه‌ی غیر ساده** که از چند واژک تشکیل شده باشد، به چهار گونه است:

۲. ۱. واژه‌ی ساخته (مشتق) که از یک واژک آزاد و یک یا چند واژک بسته ساخته می‌شود؛ به رنگ نمونه: هم‌سفر، نابینا، بی‌ادب، باهنر، دانش،... .

۲. ۲. واژه‌ی شبه مشتق که از ضمیمه‌های صرفی به‌وجود آمده با شد؛ مثلاً: گل‌ها، مردان، می‌رود.

۲. ۳. واژه‌ی آمیخته (مرکب) که از دو واژک آزاد یا بیش‌تر از آن ساخته شده است؛ مانند: سنگ‌دل، دل‌بر، زردآلو، فیل‌مرغ.

۲- ٤. واژه‌ی پیچیده (مشتق- مرکب) که ویژگی‌های واژه‌های مرکب و مشتق در آن دیده می‌شود؛ به رنگ نمونه:

هنرمندپرور، دادستانی، بشردوستانه، روان‌شناسی، یک‌چهارم،... (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷).

---

۱ Word

۲ دستوریان، واژه را گوناگون تقسیم‌بندی کرده‌اند. دوکتور محمد حسین یمین در کتاب خود به گونه‌های ساده، ساخته و آمیخته تقسیم کرده است. سید علی محمد اشراقی به دو گونه، ساده و پیچیده تقسیم کرده و پیچیده به بخش‌های مشتق، مرکب، مشتق-مرکب و مکرر دسته‌بندی شده است.

د) گروه (عبارت)

گروه مجموعه‌یی از چند واژک آزاد و وابسته است که باهم پیوند نحوی داشته؛ اما دارای مفهوم کامل نباشد. هر گروه در ساختار جمله نقش دستوری یک واژک را ایفا می‌کند؛ یعنی گروه یکی از سازه‌های نحوی در تشکیل ساختار جمله است؛ مانند: شهر کوچک، دروازه‌ی اتاق، انگشتر طلا، خواندن کتاب.

هـ) فقره (جمله‌واره)

فقره یا جمله‌واره به آن واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه مرتبط باهم ساخته شده، دارای نهاد و گزاره بوده و مفهوم کامل نداشته باشد. فقره در ساختمان واحد بالاتر یعنی جمله به کار می‌رود؛ مانند:

فریدون را دعوت کردم که به محفل ما بیاید.

و) جمله

جمله به گروهی از واژه‌ها و واژک‌هایی گفته می‌شود که باهم پیوند نحوی داشته، دارای نهاد و گزاره و مفهوم کامل باشد؛ نمونه‌ها:

فرید آمد.

خدا روزی‌دهنده است.

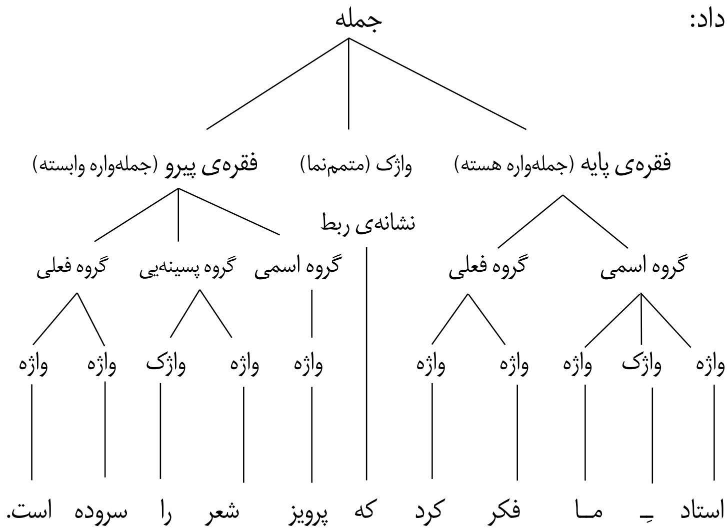
هوشنگ کتاب نحو زبان را مطالعه کرد.

من از دانشکده‌ی زبان و ادبیات دانشگاه بلخ فارغ شده‌ام.

حضرت عمر (رض) یک تن از صحابه‌های جلیل القدر بود.

استاد ما فکر کرد که پرویز شعر را سروده است.

ساختمان واحدهای زبان را می‌توان با نمودار درختی[1] به خوبی نمایش داد:



دستور زبان

واژه‌ی دستور در واژه‌نامه‌ها به معناهای گوناگون از قبیل وزیر، امیر، صاحب مسند، مشاور، روش، برنامه، شیوه‌ی انجام دادن کاری، اجازه، اجازه دهنده، پیشوای مذهبی زرتشتیان و دانش بررسی ساخت زبان به کار رفته است. از نگاه ریشه‌شناختی در زبان فارسی، واژه‌ی دستور، یک واژه‌ی ساخته (مشتق) است از ریشه‌ی «دست» dasva اوستایی به معنای آموزش و پسوند «ور» ur به معنای بهره‌ور و مزدور. معادل اصطلاح دستور، در زبان انگلیسی Grammar است که از ریشه‌ی لاتینی Grammtica و یونانی Grammatike گرفته شده است. مفهوم کاربرد علایم نوشتاری در پیوستگی خطی، هنجارمداری و قاعده‌مندی را می‌رساند.

۱ جمله لایه‌ی پیچیده‌یی‌ست که به طور بسیار روشن با نمودار درختی نشان داده می‌شود، نمودار درختی از آن جهت می‌گویند که انشعابات آن شباهت به شاخه‌های درخت دارد.

در اصطلاح دستور زبان شامل مجموعه قواعدی‌ست که گویشور بومی زبان به طور شمّی (ناخـودآگاه) برای تولید سازه‌های زبانی و قابل قبول از آن پیروی می‌کند. دستگاه دستوری، ساختار منظمی دارد؛ یعنی از عناصر یا واحدهایی تشکیل شده است که با هم رابطه و پیوند نظام‌مند دارد. دستور زبان بخشی از دانش زبان‌شناسی است. یکی از وظیفه‌های زبان‌شناسی توصیف و شرح ساختمان زبان است؛ پس وظیفه‌ی دستور زبان بررسی ساخت‌های دستوری یا سازه‌های تشکیل‌دهنده‌ی جمله و روابط موجود میان آن‌هاست (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ٤).

فردینان دوسوسور –پدر زبان‌شناسی معاصر– برخلاف دستورنویسان پیش از خود میان تجویز و توصیف تمایز قایل شد و وظیفه‌ی زبان‌شناس و دستورنویس را توصیف زبان تعیین کرد، نه تجویز قواعد درست گفتن و درست نوشتن (خلیلی ثابت، ۱۳۹۲، ص. ۱۰). از این‌رو اصطلاح دستور زبان در دو مفهوم متفاوت به کار رفته است:

نخست دستور زبان به‌عنوان مجموعه‌یی از قاعده‌ها که بر اساس آن‌ها گویشوران درست سخن گفتن و درست نوشتن را می‌آموزند.

دوم، دانش ناخودآگاه فرد از نظام زبانی که بدان سخن می‌گوید، خواه در ذهن انسان باشد و خواه زبان‌شناس آن را توصیف کند.

نگرش نخست «دیدگاه تجویزی» نسبت به زبان دارد. در حالی که نگرش دومی با رویکـرد «توصیفی» به زبان می‌بیند. این دیدگاه مستلزم فرضیه‌پردازی و داشتن فرضیه‌ی خاصی در هر یک از بخش‌های دستوری؛ آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی می‌باشد (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۱۲).

زبان‌شـناسـان جدید، «دسـتور زبان» را بخشـی از نظام شـناختی ذهن انسـان می‌دانند و این نظام شناختی در ساختار ذهنی و روان‌شناختی همه انسان‌ها به‌طـور طبیعی وجـــود دارد. از دیدگاه نوآم چامســـکی بنیان‌گـــذار «دستور زایشی»، همه

گویشوران زبان در مغـز خود از این سـاختار ذهنی زبانی برخوردار هستند (چامسکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۸). از این دیدگاه «دســتور زبان» در دو مفهوم متفاوت مگر مرتبط باهم به کار می‌رود؛

یکی به مفهوم مجموعه قاعده‌های ذهنی گویشوران که به یاری آن می‌توانند جمله بسازند و گفته‌های دیگـران را درک کنند.

در مفهوم دیـگر «دستور زبان» توصیف صوری این قاعده‌های ذهنی‌ست که زبـان‌شـناس آن را شـرح می‌دهـد. ارتباط این دو شبیه ارتباط بین یک ساختمان و نقشه‌ی آن است (باطنی، ۱۳۹۸، ص. ٤). ازاین‌رو گفته می‌توانیم «دستور زبان، شرح علمی ساختمان یک زبان» است. باید گفت مقصد اصلی از نگارش دستور زبان، آموختن گفتار و نوشتار درست نیست، بلکه وظیفه‌ی دستورنویس کشف، توصیف و تشریح ساخت‌های زبانی است.

جایگاه دستور زبان در مطالعات نوین زبان‌شناسی

پیش‌تر گفته شد که زبان‌شناسان معاصر، دستور زبان را بخشی از نظام شناختی ذهن انسان می‌دانند و این نظام شناختی در ساختار ذهنی و روان‌شناختی همه انسان‌ها به‌طور طبیعی وجـود دارد.

در چهارچـوب زبان‌شـناسی جدید، هـر گویشوری «دستور زبان» زبان مادری خود را می‌داند؛ یعنی هر کودک زبان را دستوری می‌آموزد و بر اساس چنین دانشی قادر به تولید و درک جمله‌هاست؛ اما به‌طور ناآگاهانه، زیرا کودک از زمان تولد، همان‌گونه که به راحتی یاد می‌گیرد چگونه کم کم راه برود، چگونه بر دو کف پا، وزن خود را تحمل کنند و بایستد، چگونه بیاشامد و بخورد تا زنده بماند، به راحتی نیز زبان را فرا

می‌گیرد. ولی این دانش را ناآگاهانه فراگرفته به‌کار می‌برد و از قاعده‌های آن، به طور علمی نمی‌داند (میرعمادی، ۱۳۸۹، ص. ۹).

برای مثال، همه فارسی‌زبانان می‌دانند که اگر فاعل جمله «پروین به دانشگاه رفت» را به‌صورت جمع به‌کار ببرند، فعل جمله نیز به‌شکل جمع به کار می‌رود. درواقع گویشوران زبان، خودآگاه از این دانش اطلاع ندارند، بلکه ناخودآگاه آن را به کار می‌برند و شمّ زبانی شان کنش نشان می‌دهند. واقعیت این است که اهل زبان از فرایندهای روان‌شناختی و ذهنی که در تولید و درک جمله‌ها دخیل اند، خود آگاهی ندارند. به‌طور معمول در هر فرهنگی، زبان یا زبان مادری را بدون هیچ‌گونه آموزش رسمی به کمال می‌آموزند (Tallerman, 2015, P. 2). از همین‌رو در مطالعات جدید زبان‌شناختی، منظور از «دستورزبان» همان توانش دستوری‌ست؛ یعنی کشف، بررسی و تشریح دانش ذهنی و ناآگاه سخن‌گویان بومی یک زبان است.

چامسکی براین باور است که زبان‌شناس باید زبان را یک نظام شناختی که در ذهن بشر جای گرفته است، در نظر بگیرد. بنابراین می‌توان گفت که شمّ اهل زبان در خصوص خوش‌ساختی (دستوری) بودن درواقع بخشی از توانش دستوری اوست که زبان‌شناس از آن برای بررسی توانش دستوری بهره می‌برد. بدین‌جهت زبان‌شناس نه‌تنها از عهده‌ی تولید و درک جمله‌های خوش‌ساختی می‌برآید، بلکه همانند اهل زبان جمله‌های بدساختی (غیر دستوری یا نادرستی) را روشن می‌سازد. از سوی دیگر در مطالعات نوین دستور، تبیین این‌که چرا برخی از ساخت‌ها غیردستوری اند از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است و نیز مطالعه‌ی هم‌زمانی صورت می‌گیرد نه درزمانی.

از آن‌جا که در روزگار حاضر لازم است هر دانشی بر مبنای نظریه‌یی استوار باشد، ما در این درس‌نامه از نظریات نوین زبان‌شناسی به‌ویژه بیش‌تر از نظریه‌ی دستور زایشی استفاده کرده‌ایم؛ «دستور زایشی، دستوری‌ست که مجموعه‌یی از جمله‌های

دستوری در یک زبان را توصیف می‌کند، زیرا ساختار جمله‌های زبان ریشه در ذهن گویشوران دارد. پی بردن به واقعیت ذهنی و انتزاعی ساختار جمله‌ها در دستور زایا-گشتاری دقیق بررسی می‌شود. هم‌چنان جمله‌ی دستوری، جمله‌یی‌ست که گویشور بومی یک زبان آن را درست بداند» (مومنی، ۱۳۹٤، ص. ١٤). پس هدف نهایی از بررسی واژگان، گروه‌ها و جمله‌هایی که اهل زبان به کار می‌برند تنها شناخت آن‌چه می‌گویند نیست؛ بلکه این عناصر را از آن جهت مورد بررسی قرار می‌دهد که بتواند به دریای بی‌کران دانش زبانی و زایایی این رفتار پی ببرد.

باید یادآور شد که زبان به معنی توانش که همه‌ی گویشوران یک زبان به آن دسترسی دارند، پدیده‌یی نیست که به آسانی بتوان به کشف قاعده‌ها و توصیف آن پرداخت و یا قاعده‌های حاکم آن را تمام و کمال ترسیم کرد؛ اما از ویژگی‌های بارز همه دانش آن است که با درنظرداشت هدف نهایی، ناشناخته‌ها را می‌کاوند تا به شناخته‌ها دست یابند.

توانش زبانی[۱] و کنش زبانی[۲]

روشن است که گویشوران هر زبان به راحتی و بدون هیچ کوشش غیرعادی از راه تولید و درک گفتار و نوشتار با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. از سوی دیگر همه سخن گویان زبان هر جمله‌ی خوش‌ساختی از زبان‌شان را بشنوند، بی‌درنگ درک می‌کنند و معنای آن را می‌فهمند. این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که گویشوران زبان، بر اساس قاعده‌های دستوری فراگرفته در ذهن خود، می‌تواند هر جمله‌یی را که بخواهد تولید کند و معنای آن را درک نماید (مشکوةالدینی، ۱۳۸٦، ص. ١٥٦).

---

[۱] Linguistic Competence

[۲] Linguistic Performance

برپایه‌ی نظریه‌ی د ستور زایا-گ شتاری، همه سخن‌گویان زبان این دانش ناآگاه مشــترکی درباره‌ی زبان شــان را دارند؛ یعنی هر فردی که به زبانی ســخن می‌گوید، دارای دانش لازم برای تولید جمله‌های نامحدود در آن زبان است.

از این دیدگاه، توانش زبانی، دانش ناخودآگاه گویشوران بومی درباره‌ی زبان شان است؛ یعنی دانش ناخودآگاهی که آنان درباره‌ی ویژگی‌های آوایی، معنایی، دستوری و ساخت واژگان، گروه‌ها و جمله‌های زبان در ذهن دارند. به سخن دیگر توانش زبانی، دانش ذهنی‌ست که مردم از ساخت زبان شان دارند؛ یعنی این‌که روابط دستوری میان واژه‌های یک جمله را به‌طور ناخودآگاه تشخیص می‌دهند و نقش‌های دستوری فاعل، مفعول، فعل، صفت، قید،... را ناآگاهانه می‌دانند (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ٤). این دانش ناخودآگاه به گویشوران زبان امکان می‌دهد که افزون بر تولید و درک جمله‌های زبان خود، ناآشـنایی با جمله‌های زبـان بیگانه، یا بدســاختی (نادرستی) جمله‌هـای زبان خود را تشخیص دهند؛ به رنگ نمونه:

۱. رستم برادرزاده‌ی جمشید است.

۲. رستم به جمشید برادرزاده می‌شود.

۳. *[1]رستم از جمشید برادرزاده است.

٤. کتاب را خواندم.

٥. * خواندم را کتاب.

٦. * من کتاب را خواندید.

هر یک از گویشوران فارسی‌زبان می‌دانند کـه جمـله‌ی اول، دوم و چـهارم خـوش‌سـاختی (دســتوری) و جمله‌ی سـوم، پنجم و شـشم بدساختی (غیردستوری)

---

۱ ستاره در کتاب‌های زبان‌شناسی، پیش از واژه، گروه، یا جمله به معنی بدساختی، نادرستی یا غیر دستوری بودن است.

است؛ یعنی هر گویشور زبان قاعده‌های جمله‌سازی را در ذهن خود دارد که به آن شمّ زبانی[۱] گفته می‌شود.

در برابر توانش زبانی، کنش زبانی قرار دارد و آن رفتار زبانی عملی است؛ یعنی بهره‌جویی از زبان در زندگی روزمره. هر گویشور یک زبان به‌عنوان گوینده و شنونده، نقش دوگانه‌یی را ایفا می‌کند؛ یعنی کنش زبانی به رفتار عینی و قابل مشاهده اطلاق می‌شود. دستور زبان، این دانش را توصیف می‌کند. پس دستور زبان فرضیه‌یی درباره‌ی توانش زبانی و کنش زبانی گویشوران اهل زبان است؛ حتا از نظر چامسکی هدف عمومی زبان‌شناسی بررسی توانش زبانی انسان و دریافت قاعده‌های زیربنایی آن است (باقری، ١٣٧٤، ص. ٢٦١).

درکل آن‌چه به دانش زبانی مربوط می‌شود، در زبان‌شناسی معاصر «توانش زبانی» و آن‌چه تظاهر آن دانش و یا در واقع بخشی از آن دانش است «کنش زبانی» نامیده اند. بدیهی‌ست کنش زبانی هرگز بازتاب کاملی از توانش زبانی نیست. اگر در کنش زبانی رخدادهای نارسا (نادرستی) جمله‌ها، گروه‌ها، حشو، تردید و جزء آن دیده می‌شود، ممکن است؛ اما در توانش زبانی جایی ندارد. به سخن دیگر، ممکن است خطاها در کنش زبانی روی دهد؛ ولی نمی‌توان با قاطعیت گفت که بازتاب کنش زبانی گویشور از توانش زبانی او ناشی می‌شود (میرعمادی، ١٣٨٩، ص. ١٠).

هر یک از این سه قاعده (توانش زبانی، کنش زبانی و شمّ زبانی) یک بخشی از دستور زایا-گشتاری را تشکیل می‌دهد. برای تولید یک جمله در زبان بین آوا و معنا رابطه برقرار می‌شود و این عمل به وسیله‌ی نحو صورت می‌گیرد:

بخش معنایی ← بخش نحو ← بخش آوایی

---

[۱]Linguistic Intuition

بنابراین، نحو به‌عنوان پیوند دهنده‌ی معنا و آوا، هـدف اصـلی مطالعات دستور زایا-گشتاری است (ابومحبوب، ١٣٧٦، ص. ٧٤). زبان واژگانی دارد و هر واژه، صورت آوایی و محتوای معنایی خاصی دارد. این واژگان با ارتباط و قاعده‌های محدود نحوی، جمله‌های بی‌شمار و نامحدودی می‌سازنـد. بدنه‌ی اصلی قواعد نحوی دستور زایا-گشتاری در نمودار قواعد ساخت گروهی توضیح داده خواهد شد.

نارسایی‌های دستور سنتی

در سده‌ی بیستم انقلاب علمی در تمام بُعدهای دانش پدیدار گردید. یکی از آن انقلاب علمی در بخش زبان‌شناسی بود. پیشرفت بشر در این عرصه از قرن گذشتهٔ میلادی، این امکان را برای متخصصان و اندیشمندان فراهم کرد تا به انجام تحقیقات و آزمایشات گوناگون، به بررسی زبان و فرایندهای مرتبط به آن بپردازند. بدین ترتیب مطالعات جدید در حوزهٔ زبان‌شناسی شکل گرفت. این دانش تمرکز خود را بر توصیف فرایند ذهنی و شناختی بشر قرار دادند. بررسی فرایند تفکر و همچنین نقاط انطباق و اشتراک بین فعالیت‌های مغزی، پردازش شعور و آگاهی انسان از جمله مهم‌ترین اهداف این حوزه به شمار می‌آیند. بدین ترتیب از جمله فرایندهای زبانی که به طور مشترک مورد علاقهٔ حوزه‌های مذکور قرار گرفت، درک و فهم متن است (حقانی، ۱۳۹۹، صص. ۱۳۲- ۱۳۷).

براساس آنچه گفتیم زبان‌شناسان در سده‌ی پسین، در پی کشف جنبه‌های زبانی از دقیق‌ترین روش‌ها برای شناخت زبان استفاده کردند. دستورنویسی با دیدگاه و نظریات زبان‌شناسی، دل‌چسپی دارد، زبان‌شناس رهنمود درستی و نادرستی به ما نمی‌دهد، بلکه درباره‌ی کشف قاعده‌های ساختمان زبان می‌پردازد.

می‌دانیم که برخی از دستورنگاران زبان فارسی دری با تقلید از دستور نویسی زبان‌های بیگانه، قاعده‌های آن زبان را برای زبان فارسی دری تطبیق کرده‌اند، از این‌رو کاستی‌هایی در دستورنویسی سنتی وجود دارد که دستوریان معاصر به آن‌ها اشاره کرده اند:

۱. نداشتن نظریه‌ی روشن و آگاهانه برای توصیف ساختمان زبان؛
۲. اصطلاحات نامناسب؛ مانند: حال، حروف، مفعول منه، ...؛
۳. بی‌خبری از زبان‌شناسی و روش تحقیق؛
٤. آمیختن دستور تاریخی و تشریحی (هم‌زمانی و درزمانی)؛
٥. به‌کارگیری مقوله‌های زبان‌های بیگانه بر زبان فارسی دری؛
٦. تجویزی پنداشتن دستور، نه توصیفی؛
۷. اصالت زبان نوشتار بر گفتار و عدم تمایز زمان دستوری[1] و زمان غیر دستوری، هم‌چنان دایمی پنداشتن قاعده‌های دستوری از جمله کاستی‌های دستور سنتی به شمار می‌رود (ابو محبوب، ۱۳۷٦، صص. ۳٦-۳۷)؛ و (فریور، ۱٤۰۰، ص. ۲٦).

فایده‌ی آموزش دستور زبان

در گذشته گفته می‌شد که دستور زبان، درست گفتن و درست نوشتن را به ما می‌آموزد. امروز نه‌تنها چنین ادعایی مطرح است، بلکه گروهی منکر این دیدگاه هستند (اشراقی، ۱۳۹۹، ص. ۳۲)؛ ولی شناخت علمی از ساختمان دستوری زبان می‌تواند در موارد بسیاری سودمند باشد، دستور نویسان به چند موارد مهم اشاره کرده‌اند:

۱. کمک به آموزش زبان به بیگانه‌زبانان؛

[1] دخترها و بچه‌ها من رفتم. در این جمله فعل رفتم از لحاظ دستوری به حال و آینده دلالت می‌کند.

۲. جلوگیری از دگرگونی زودهنگام زبان؛
۳. یاری‌رسانی به آموزش عروض و نقد ادبی؛
٤. کمک به آموزش دانش‌های دیگر زبان؛
۵. تقویت فرهنگ‌نویسی؛
٦. بالابردن سطح اطلاعات عمومی مردم در باره‌ی زبان شان؛
۷. بلندبردن رهبری و گسترش زبان؛
۸. یاری‌رساندن به کار واژه‌سازی و وضع اصطلاح‌های دقیق علمی؛
۹. کمک به تدوین قاعده‌های درست‌نویسی؛
۱۰. سودمندی دستور تاریخی برای فهم و تفسیر متون کهن؛
۱۱. پرهیز از خطا و لغزش در گفتار و نوشتار؛
۱۲. فراهم شدن زمینه‌ی بهتر برای آموزش زبان بیگانه، به دلیل شباهت‌های موجود در ساختار و قاعده‌های زبان‌ها (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۳۰)؛ و (اشراقی، ۱۳۹۹، ص. ۳۲).

شعبه‌های دستور زبان

در بخش واحدهای ساختمانی زبان دانستیم که زبان از واج‌ها، واژه‌ها، گروه‌ها، فقره‌ها و جمله‌ها ساخته شده است. شرح هر کدام از این واحدها و گونه‌های آن‌ها در زبان، بحث‌های گسترده را ایجاب می‌کند، ازاین جهت، دستور زبان با دیدگاه نوین به شاخه‌های زیر تقسیم می‌شود:

۱. **واج شناسی**[۱]، شاخه‌یی از زبان شناسی ست که هدف آن ساختمان و نظام واجی یک زبان انسان را شرح می‌دهد (Carlos & Jacobs, 2017, P. 11).

---

۱ Phonology

۲. صرف[۱]**،** از گونه‌ها، ترتیب، تغییر، ترکیب، ساختمان و نظام واژک‌ها و واژه‌های یک زبان بحث می‌کند؛ به سخن دیگر مطالعه‌ی ساختار درونی واژه‌هاست که این دانش از قدیمی‌ترین شاخه‌ی دستور زبان است (Martin & Andrea, 2010, P. 1)

۳. نحو[۲]، شیوه‌ها و اصول تشکیل ساختمان و نظام روابط اجزای ساخت جمله‌های یک زبان را مورد مطالعه‌ی علمی قرار می‌دهد.

٤. معناشناسی[۳]**،** مطالعه‌ی معنا است؛ یعنی مطالعه‌ی پیوند ساخت-های زبانی با واقعیت‌های عینی یا ذهنی (حکیمی، ۱۳۹۸الف، ص. ١٦). ناگفته نباید گذاشت که برخی از زبان‌شناسان به طور جداگانه به مطالعه‌ی معناشاسی پرداخته اند و آن را زیرشاخه‌ی از دستور نمی‌دانند.

نحو

نحو از واژه‌ی یونانی (Syntax) به معنای نظم و ترتیب گرفته شده است (باقری، ۱۳۷٤، ص. ۲۵۹). این دانش بخش مهمی از دستور زبان بوده به کشف قاعده‌های ساخت گروه و جمله می‌پردازد، بنابراین حوزه‌ی نحو با چگونگی پیوند میان واژه‌ها و تولید ساخت‌های بزرگ‌تر از واژه یعنی گروه و جمله سر و کار دارد. دستورنویسان و زبان‌شناسان تعریف‌های گوناگون از نحو دارند:

نحو زیرشاخه‌ی زبان‌شناسی است که ساختار جمله‌ها را تحلیل می‌کند (Allan, 2016, P. 118). از دید فرشید ورد؛ نحو از روابط واژگان با هم گفتگو

۱ Morphology
۲ Syntax
۳ Semantics

می‌کند و شـامل سـه مبحث عمده؛ گروه، جمله و جمله‌واره یا نیمه جمله می‌شـود (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۹۷).

چامسکی نحـو را چنین تعریف کرده اسـت: «نحو مطالعه‌ی اصول و فرایندهایی است که به‌وسیله‌ی آن‌ها جمله‌های یک زبان شکل می‌گیرد» (چامسکی، ۲۰۰۲، ۱۱)؛ همچنین اسلوبی که واژه‌ها بر اساس آن با هم ترکیب می‌شود و واحد بزرگ‌تر زبان، یعنی جمله را می‌سازد (اچسون، ۱۳۷۰، ص. ۹۵)، نحو نامیده‌اند؛ و یا «نحو به معنای ساخت جمله؛ یعنی این‌که چگونه واژه‌ها کنار هم قرار می‌گیرند تا گروه‌ها و جمله‌ها را بسازند» (Tallerman, 2015, P. 1).

از تعریف‌های بالا چنین برداشت می‌شود که در ترکیب و ساختمان جمله‌ی زبان، قاعده‌های نظامندی وجود دارد و نحو آن را شرح می‌دهد. بدین جهت زبان‌شناسان جدید زبان انسان را نظام زایا می‌دانند. انسان‌ها بنابر محدود بودن ظرفیت حافظه نمی‌توانند ملیون‌ها جمله را حفظ و تکرار کنند؛ اما همه گویشوران یک زبان با توانش دستوری مجهز هستند که به آن‌ها امکان تولید مجموعه‌ی نامحدودی از جمله‌ها را از مجموعه قواعد محدود عناصر می‌دهد؛ بنابراین وظیفه‌ی نحو آن است که این قاعده‌ها یا اصول را کشف و صورت‌بندی کند. از این‌که در نحو از چگونگی ترکیب و انسجام واژه‌ها برای تشکیل ساخت‌های بزرگ‌تر؛ یعنی گروه، جمله‌واره (فقره) و جمله بحث می‌شود، می‌توان گفت که وظیفه‌ی مهم نحو توصیف ساختمان جمله و تعیین واحدهای سازنده‌ی آن است.

اهمیت و فایده‌های آموزش نحو

مطالعه‌ی نحو اهمیت به سزایی دارد. از جمله این که تحلیل ساختار جمله‌های زبان و کشف چگونگی ایجاد رابطه‌های نحوی میان اجزای جمله می‌تواند ما را به سوی

کشف رمز و راز ساختار ذهن انسان بکشاند و شیوه‌ی عمل‌کرد آن در پردازش و درک جمله‌های زبان یاری رساند. هم‌چنان شناخت قانون‌های حاکم بر ساخت زبان و کشف و توضیح آن، روشن‌سازی الگوهای ساختاری زبان فارسی دری، تحلیل و تجزیه‌ی دقیق ساختار جمله‌های زبان فارسی دری از فایده‌ها و اهمیت آموزش نحو به شمار می‌رود.

این نکته را باید یادآور شویم که شناخت از روابط و پیوند در جمله یکی از باارزش‌ترین بخش نحو می‌باشد؛ زیرا موضوع نحو ساختاری مطالعه‌ی جمله است. جمله یک مجموعه‌ی سازمان‌یافته است که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن واژگان زبان هستند. هر واژه در یک جمله به‌صورت جداگانه و منفرد مانند آن‌چه در فرهنگ لغت دیده می‌شود، وجود ندارد. ذهن ارتباطات میان یک واژه و هم جوار آن را درک می‌کند. مجموع این پیوندها، داربست جمله را شکل می‌دهد. این ارتباطات توسط هیچ نشانه‌یی مشخص نمی‌شوند؛ اما کاملاً ضروری است که ذهن آن‌ها را درک کند؛ بدون این پیوند، جمله قابل فهم نخواهد بود (Tesniere, 2105). به طور مثال:

وقتی می‌گوییم «محمد صحبت می‌کند.»

منظور ما از یک‌سو این نیست که «مردی وجود دارد به نام محمد» و از سوی دیگر «کسی صحبت می‌کند»؛ بلکه هدف ما این است که به‌طور هم‌زمان بگوییم «محمد عمل صحبت کردن را انجام می‌دهد» و «کسی که صحبت می‌کند، محمد است». در نتیجه، جمله‌یی از نوع «محمد صحبت می‌کند» تنها از دو عنصر، یعنی «محمد» و «صحبت می‌کند» تشکیل نشده است؛ بلکه از سه عنصر تشکیل شده است: عنصر اول «محمد»، عنصر دوم «صحبت می‌کند» و عنصر سوم ارتباطی است که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و بدون آن، جمله‌یی وجود نخواهد داشت. گفتن این‌که جمله‌یی از نوع «محمد صحبت می‌کند» تنها از دو عنصر تشکیل شده است،

به معنای تحلیل سطحی و صرفاً بخش دستگاه صرفی (مورفولوژیکی) آن است، در حالی که جنبه‌ی اساسی، یعنی رابطه‌ی نحوی آن نادیده گرفته می‌شود. بنابراین سلسله‌مراتب ارتباطات ساختاری، روابط وابستگی بین واژه‌ها را برقرار می‌کنند. شناخت این پیوندها، برای دانشجویان و علاقه‌مندان زبان خیلی مهم تلقی می‌شود.

زایایی نظام نحوی زبان

یکی از ویژگی‌های مهم زبان انسان جنبه‌ی زایشی آن است (باقری، ۱۳۷٤، ص. ۲٦۳)؛ یعنی گویشوران زبان مادری با تعداد محدودی واژه‌ها و قاعده‌ها، جمله‌های نامحدودی تولید می‌کنند. شمار جمله‌های زبان نامحدود است، اما قواعدی که موجب ساختن این تعداد می‌شود، محدود است (فالک، ۱۳۷۲، ص. ۳۰۷).

مثلاً وقتی گفته می‌شود کسی زبانی را یاد گرفته است، هدف حفظ کردن همه جمله‌های زبان نیست، زیرا این کار از توان حافظه‌ی انسان‌ها بیرون است؛ ولی حافظه‌ی انسان گنجایش آموختن شمار قاعده‌ها و واژگان هر زبانی را دارد. انسان‌ها با آموختن قواعد و واژگان زبان، می‌توانند جمله‌های بی‌شماری بسازند، ازاین جهت روشن می‌شود که زبان انسان جنبه‌ی زایشی دارد و زایایی همه‌ی زبان‌های بشری ناشی از این واقعیت است.

قابل یادآوری‌ست که زایایی با خلاقیت تفاوت دارد. خلاقیت به‌وجود آوردن صورت‌های تازه و بکر در زبان است که پیش از آن وجود نداشته باشد؛ اما مفهوم زایایی یا زایشی در زبان‌شناسی استفاده‌ی مکرر از یک قاعده و ساختن صورت‌های بی‌شمار به کمک شمّ زبانی، تعریف شده‌است (شقاقی، ۱۳۹۱، ص. ۳۸). درمجموع زایایی نظام نحوی زبان بشری ناشی از دو فرایند است:

۱. پیوسته‌سازی[1]

پیوسته‌سازی یا همپایگی عبارت است از فرایند آفرینش جمله‌ی تازه از طریق پیوند دادن دو یا بیش از دو سازه‌ی هم‌نوع به کمک نشانه‌ی ربط همپایه است (فالک، ۱۳۷۲، ص. ۳۰۹).

پیوسته‌سازی یا همپایگی یکی از فرایندی‌ست که به زبان ویژگی زایایی می‌بخشد و از بارزترین فرایند جمله‌سازی در زبان است (چامسکی، ۱۳۷٤، ص. ٤٧). جمله‌های تازه توسط نشانه‌ی ربط (وَ، مگر، یا) ساخته می‌شود؛ یعنی دو جمله با هم پیوند نحوی و معنایی پیدا می‌کند. در فرایند ربط از تکرار عناصر هم‌سان جلوگیری می‌شود، در غیرآن جمله‌ی غیر دستوری (بدساختی) به‌دست می‌آید؛ طور مثال:

الف) رستم به خواهرش یک کتاب و یک قلم داد.

ب) رستم به خواهرش یک کتاب داد.

ج) رستم به خواهرش یک قلم داد.

د) *رستم به خواهرش یک کتاب داد و رستم به خواهرش یک قلم داد.

علت غیر دستوری بودن جمله‌ی «د» این است که در آن اسم «رستم»، گروه پیشینه‌یی «به خواهرش» و فعل «داد» به‌گونه‌ی هم‌سان تکرار شده‌اند (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۱۹).

۲. درونه‌سازی[2]

درونه‌سازی یا درونه‌گیری دومین فرایند زایایی زبان را توجیه می‌کند که در آن جمله‌ی یا فقره در درون جمله‌ی دیگر گنجانیده می‌شود یا یکی از سازه‌های جمله‌ی دیگر را

۱Conjoining
۲Embedding

تشکیل می‌دهد (فالک، ۱۳۷۲، ص. ۳۱۳). هر جمله‌ی زبان می‌تواند فقره‌ی پیرو جمله‌ی دیگر قرار گرفته و یک جمله‌ی ناهمپایه را تشکیل دهد؛ مانند:

من فکر می‌کنم شما به تازه‌گی به این صنف آمده‌اید.

از این‌که تو خیلی ناوقت کردی، ما پریشان شده بودیم.

فرید که در صنف ما اول‌نمره شده بود، از شهر بلخ است.

جمله‌های درونه: «شما به تازگی به این صنف آمده اید»، «تو خیلی ناوقت کردی» «فرید در صنف ما اول‌نمره شده بود» (حکیمی، ۱۳۹۸الف، ص. ۱۹).

مقوله‌های واژگانی

گویشوران بومی هر زبان در آغاز زبان آموزی با واژه‌های زبان مواجه می‌شوند و به تدریج آن‌ها را فرا می‌گیرند و در ذهن خود ذخیره می‌کنند. مجموعه واژه‌هایی که گویشوران بومی در گفتار و نوشتار به کار می‌برند، واژگان زبان را تشکیل می‌دهد (مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، ص. ۷). این واژگان واحدهای اساسی در نحو زبان هستند و از همین راه آنان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. دسته‌بندی این واژگان زبان به مقوله‌ها، جریان پیچیده‌ی ذهنی دارد، به سادگی نمی‌توان توضیح داد. به‌طور مثال این‌که علت قراردادن واژه‌ی «کتاب» در مقوله‌ی اسم و «خواندن» در مقوله‌ی فعل چه می‌تواند باشد و یا مهم‌تر از آن چرا واژه‌ی «درآمد» در جایی اسم و در جای دیگر فعل در نظر گرفته می‌شود. واژه‌ی «پاک» در جایی صفت و در جای دیگر قید دانسته می‌شود. درواقع، دسته‌بندی دستوری یا مقوله‌ی واژگانی به عنوان اسم، فعل، صفت و جز این‌ها و نیز روابط و ساخت‌های دستوری برای جمله‌سازی از سازماندهی خاص ذهنی و شکل‌گیری پیوندهای انتزاعی برخوردار است (مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، ص. ۱۳).

یک واقعیت اساسی در مورد واژگان در همه زبان‌ها این است که آن‌ها را می‌توان با هم در تعداد نسبتاً کم بر اساس معیارهای سه‌گانه؛ معنایی، ساخت‌واژی (صرفی) و بافت سخن (نحوی) به مقوله‌ها دسته‌بندی کرد (Archibald & Grady, 2016, P. 140). باید گفت که هر کدام از مقوله‌های واژگانی جایگاه خاصی دارد؛ مثلاً فعل نمی‌تواند پسوند جمع «ها/ان» را بگیرد، اسم و صفت صورت گذشته و آینده ندارد و قید نمی‌تواند پسوندهای «تر/ترین» را بپذیرد.

سازه‌های نحوی

پیش‌تر گفته شد که نحو از جمله‌شناسی بحث می‌کند. جمله واحدهای بزرگ زبانی و دارای ساختمان و مفهوم کامل هستند که از یک‌جاشدن واژه‌ها و ایجاد پیوند میان آن‌ها به وجود می‌آید. به سخن دیگر ساختار کلی جمله از سازه‌های متفاوتی پدید می‌آید، در زبان‌شناسی نوین یک ساخت نحوی که از یک یا چند واژه تشکیل شده باشد و به مثابه‌ی یک واحد (به لحاظ نحوی و معنایی) به‌کار رود «سازه[1]» نامیده می‌شود (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ١٤).

سازه‌هایی که در ساخت یک جمله به گونه‌ی سلسله مراتبی با یکدیگر مرتبط می‌شوند، آن را ساخت گروهی می‌گویند و «شکستن جمله‌ها را به عناصر ساختاری یعنی سازه‌ها را تقطیع می‌نامند» (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۸۱)؛ مثلاً:

پسر کوچک من کتاب را از الماری گرفت.

اگر این جمله را به واژک‌ها تقسیم کنیم؛ مانند:

پسر- ـِ- کوچک- ـِ- من- کتاب- را- از- الماری- گرفت.

[1]Constituent / Structure

مگر در چنین تقطیعی پیوند میان واژه‌ها در نظر گرفته نشده است؛ زیرا جمله‌ها ساختار نحوی مشترکی دارند (Tallerman, 2015, p. 155). بر اساس آن‌چه درباره‌ی سازه‌ها گفته شد، شمّ زبانی گویشوران زبان فارسی چنین حکم می‌کند که «پسر کوچک من» یک سازه (یک واحد نحوی)، «کتاب را» یک سازه، «از الماری» یک سازه و «گرفت» نیز یک سازه است.

زبان‌شناسان برای نشان دادن سازه‌ها از این آزمون‌ها بهره می‌جویند: آزمون جابه‌جایی، آزمون جایگزینی ضمیر، آزمون همپایگی.

آزمون جابه‌جایی:

آزمونی است که برای مشخص کردن سازه‌های یک جمله از آن استفاده می‌شود؛ مثلاً جمله‌ی بالا را می‌توان به‌صورت‌های زیر هم به کار برد:

پسر کوچک من از الماری کتاب را گرفت.

کتاب را از الماری پسر کوچک من گرفت.

از الماری کتاب را پسر کوچک من گرفت.

اما نمی‌توان چنین به کار برد:

*پسر کوچک من کتاب را الماری از گرفت.

چنانچه دیده می‌شود که گروه پیشینه‌یی «از الماری» را می‌توان به عنوان یک واحد جابه‌جا کرد؛ اما بخشی از آن را نمی‌توان به آغاز جمله برد، زیرا این کار شکستن ساختار یک سازه را در پی دارد. این بدان معناست که گروه پیشینه‌یی یادشده یک سازه است (حکیمی، ۱۳۹۸الف، صص. ٤٦– ٤٧). آزمون جابه‌جایی در همه زبان‌ها مشاهده می‌شود، از این‌رو، آزمون جابه‌جایی از ویژگی‌های همگانی زبان به شمار می‌رود (مشکوةالدینی، ۱۳۸٦، ص. ۲۳٦).

آزمون جایگزینی ضمیر:

در این آزمون تنها سـازه ها را می‌توان با یک صـورت ضـمیری جایگزینی کرد (Tallerman, 2015, p. 153)؛ به رنگ نمونه در جمله‌ی بالا اگر ضمیر «او» را به جای «پسر کوچک من» به کار ببریم: او کتاب را از الماری گرفت.

آزمون همپایگی:

بر اسـاس این آزمون تنها سـازه‌ها به وسـیله‌ی یک نشـانه‌ی ربط با یکدیگر همپایه می‌شوند (Tallerman, 2015, p. 174)؛ مانند:

الف) شب تاریک و راه دشوار (دو گروه توصیفی)

ب) زیر آسمان و روی زمین (دو گروه اضافی)

ج) مریم خانه را جارو کرد و ظرف‌ها را شست. (دو گروه فعلی)

د) رستم یک کتاب و یک قلم خرید. (دو گروه اسمی)

هـ) همه نویسندگان در انجمن نویسندگان عضو اند.

در جمله‌ی «هـ»؛ «همه نویسندگان»، «در انجمن نویسندگان» و «در انجمن نویسندگان عضو اند»، سازه‌های نحوی اند، مگر «همه نویسندگان در» و یا «انجمن نویسندگان عضو اند»، بر اساس تعریفی که از سازه ارایه شد، سازه نیستند.

یکی از آزمون‌های دیگر جمله‌ی پیوسته را به جمله‌ی گسسته تغییر می‌دهند؛

برادر من شب گذشته دوست خود را در محفل عروسی‌اش ملاقات کرد.

این جمله را می‌توان به صورت‌های زیر به ساخت گسسته تبدیل کرد:

این [برادر من] بود که شب گذشته دوست خود را در محفل عروسی‌اش ملاقات کرد.

این [شب گذشته] بود که برادر من دوست خود را در محفل عروسی‌اش ملاقات کرد.

[در محفل عروسی‌اش] بود که برادر من دوست خود را ملاقات کرد.

هر کدام از گروه‌های «برادر من»، «شـب گذشـته» و «در محفل عروسـی‌اش» سازه‌های نحوی‌اند که می‌توانند از سایر بخش‌های جمله جدا شده و کانون جمله‌ی گسسته با فعل شناسایی- تشخیصی «بود» قرار گیرد؛ اما گروه‌واژه‌هایی مثل «برادر من شب»، «من شب گذ شته» نمی‌توانند به‌حیث یک سازه‌ی گسسته ظاهر شوند (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۳۸).

شایان یادآوری‌ست که برای قـایل شدن به سازه بودن یک زنجیره، ضرورتی ندارد که از همـه آزمون‌ها استفاده شـود. با به کار بستن یکی از آن‌ها زنجیره‌ی مورد نظر سازه درنظر گرفته شود، استفاده از آزمون‌های دیگر نیازی نیست.

باید توجه داشت که بین مقوله‌هـای واژگانی و مقوله‌هـای نحوی (سازه‌های نحوی) رابطه‌ی نظام‌مند وجود دارد.

در مطالعات نوین نحو، چهار مقوله‌ی نحوی اساسی وجود دارد، عبارت اند از: گروه اسمی، گروه فعلی، گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌یی؛ از آن‌جا که فرض می‌شود دو مقوله‌ی نخست (گروه اسمی و گروه فعلی) ماهیتی جهانی دارد (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۸٤).

واژگان زبان و قواعد ساخت‌های گروهی

گفته آمدیم که واژه‌های زبان واحدهای اساسی در نحو زبان هستند، ازاین‌رو ساختن جمله‌ها از واژه‌ها یا مقوله‌های واژگانی آغاز می‌شود که از طریق یک‌جاشدن آن‌ها گروه ساخته می‌شود. گروه‌ها به نوبه‌ی خود جمله‌واره (فقره) را تشکیل می‌دهند. فقره می‌تواند جمله یا بخشی از جمله قرار گیرد که این قواعد از دقت و سنجش پیکره‌های زبانیِ فارسی‌زبانان به‌دست می‌آید. به سخن دیگر سازه‌هایی که در ساخت یک جمله

به‌کار می‌روند به‌گونه‌ی سلسله مراتبی با یکدیگر مرتبط می‌شوند، این ساختار سازه‌یی را «ساخت گروهی[1]» نامیده‌اند (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۸۰).

ساخت گروهی یا ساخت سازه‌یی بدان معنا ست که برخی از عنا صر واژگانی که در یک ساخت به‌کار می‌روند، نوعی انسجام و پیوند دارند و به طور عموم ساختار کلی جمله از سازه‌های متفاوتی به‌وجود می‌آید که گویشوران می‌توانند ساخت‌های پذیرفته و ناپذیرفته را در زبان تشخیص دهند؛ یعنی بنابر قاعده‌های ساخت گروهی، ترکیب برخی از واژه‌ها را مجاز یا خوش‌ساختی و برخی دیگر را غیر مجاز یا بدساختی می‌شمارند.

همان‌گونه که از پیش گفته شد، شمار جمله‌های دستوری در یک زبان هیچ محدودیتی ندارد. پندار این‌که گویشوران تمام ساخت‌های نحوی زبان‌شان را به ذهن می سپارند، بیهوده است. درواقع گویشوران، نظام یا سیستمی از قاعده‌ها را در اختیار دارند که به یاری آن‌ها می‌توانند جمله‌های مورد نظرشان را بسازند که بخشی از این نظام را قواعد ساخت گروهی تشکیل می‌دهد؛ یعنی یک‌جا شدن مقوله‌های واژگانی را به‌صورت گروه‌ها درمی‌آورند. این «قاعده‌های ساخت گروهی مجموعه‌یی از قاعده‌های بازنویسی است که هر قاعده‌ی ساخت گروهی یا بازنویسی یک عنصر دستوری را به‌صورت عنصر و یا زنجیره‌یی از عناصر دیگر بازنویسی می‌کند» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۹۷، ص. ۳٤).

چنان‌که در زیر دیده می‌شود قاعده‌های ساخت گروهی با عنصر «جمله» آغاز می‌یابد؛ زیرا هدف د ستور زایا- گشتاری نمایش چگونگی تولید و تو صیف جمله‌های زبان ا ست و جمله به‌عنوان عمده‌ترین واحد نحوی و نیز عن‌صر آغازی در نظر گرفته

---

[1] Phrase Structure

می‌شود. هرقاعده‌ی ساخت گروهی دستوری‌ست برای این‌که چگونه عنصری به‌صورت عنصر و یا عناصر دیگر بازنویسی می‌شود.

قاعده‌های ساخت گروهی[۱] به‌صورت گسترده‌ی آن به گونه‌ی زیر است:

۱. جمله ← نهاد + گزاره

۲. نهاد ← گروه اسمی

۳. گروه اسمی ← (وابسته) + اسم / ضمیر

۴. وابسته ← { اشاره / عدد / مشخص‌کننده }

۵. گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی

۶. گروه فعلی ← { فعل لازم / گروه اسمی + را + فعل متعدی / مسند + فعل ربطی / پیشینه + گروه اسمی + فعل ربطی } + عنصر صرفی

۷. فعل لازم ← { ساده + عنصر فعلی / مرکب+ عنصر فعلی / پیشوند+ پیشونددار+ عنصر فعلی }

۸. فعل متعدی ← { ساده+ عنصر فعلی / مرکب+ عنصر فعلی / پیشوند+ پیشونددار + عنصر فعلی }

---

[۱] قاعده‌های ساخت گروهی را زبان‌شناسان هر مکتب، به صورت گوناگون ترسیم کرده‌اند.
نمونه‌یی از قواعد ساخت گروهی ساخت‌گرایان امریکایی:

جمله	← گروه اسمی + گروه فعلی	S	NP VP
گروه اسمی	← (معین‌کننده) + (گروه پیشینه‌یی) + اسم + (گروه صفتی)	NP	(Det) (AdjP) N (PP)
گروه فعلی	← (گروه اسمی) + (گروه پیشینه‌یی) + فعل	VP	V (NP) (PP)
گروه پیشینه‌یی	← پیشینه + گروه اسمی	PP	P NP
گروه صفتی	← (معین‌کننده) صفت	AdjP	(Spec) Adj

۹. مسند ← { صفت / گروه اسمی }

۱۰. فعل مرکب ← پایه + عنصر فعلی

۱۱. پایه ← { صفت / گروه اسمی / پیشینه + اسم }

۱۲. عنصر صرفی ← زمان + شناسه

۱۳. زمان ← { گذشته / حال / آینده }

۱٤. شناسه ← { اول شخص مفرد / دوم شخص مفرد / سوم شخص مفرد / اول شخص جمع / دوم شخص جمع / سوم شخص جمع }

اسم ← پسر، دختر، دوستی، کتاب‌خانه،... .

فعل ربطی ← بودن، شدن، گشتن،... .

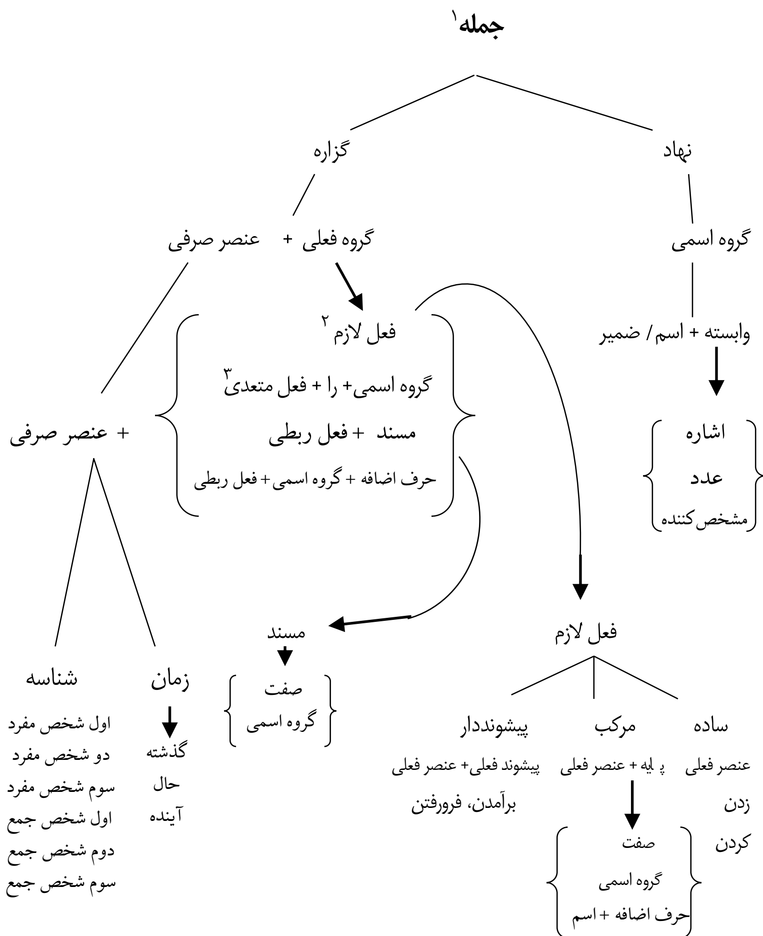
عنصر فعلی ← زدن، کردن، رفتن، گرفتن، آمدن،... .

فعل پیشونددار ← برآمدن، فرورفتن، درآمدن، فرارسیدن،... .

صفت ← خوب، بد، زیبا، فریبنده... .

نقش نما و پیشینه ← را، از، با، به... (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷،صص. ۳۵-۳٦)، (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، صص. ٥٤- ٥٥)، (دبیرمقدم، ۱۳۸۹، صص. ۸۸- ۸۹) و (ابومحبوب، ۱۳۷٦، صص. ۸٦- ۸۷).

قاعده‌ی ساخت سازه‌یی بالا را می‌توان به نمودار درختی چنین نمایش داد:



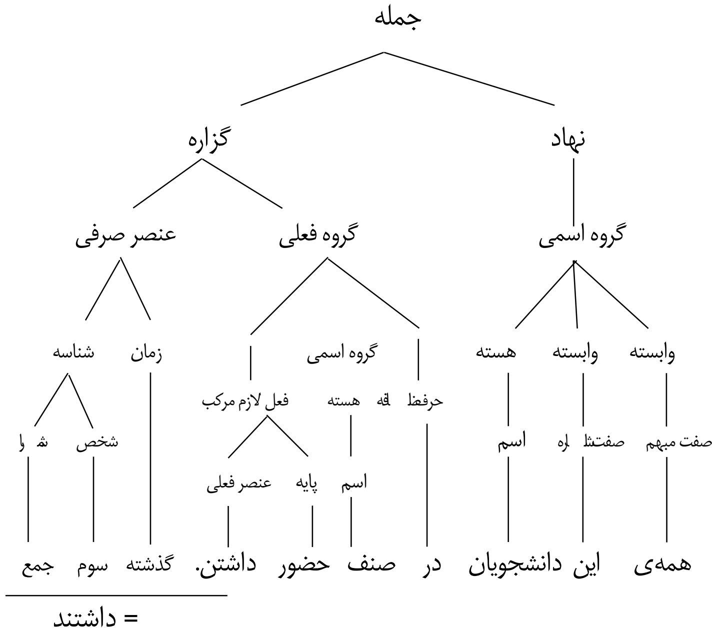
---

[۱] در این نمودار درختی، جمله از نهاد و گزاره ساخته شده است. نهاد از گروه اسمی؛ گروه اسمی از (وابسته + اسم / ضمیر) تشکیل شده است. وابسته از اشاره، عدد و مشخص کننده ساخته می‌شود. گزاره از گروه فعلی و عنصر صرفی پدید می‌آید. گروه فعلی از فعل لازم، یا از (گروه اسمی+ را+ فعل متعدی)؛ یا از (مسند+ فعل ربطی)، و یا از (حرف اضافه + گروه اسمی+ فعل ربطی) ساخته می‌شود. عنصر صرفی را زمان و شناسه‌ها می‌سازد. درکل زیربنای جمله از این قاعده‌ها ساخته می‌شود.

[۲] فعل لازم و مسند را به نمودار جداگانه توضیحات داده‌ایم.

[۳] فعل متعدی نیز همانند فعل لازم نمودار درختی دارد.

بنابراین قاعده‌های ساخت گروهی یا ساخت سازه‌یی، می‌توانیم این جمله «همه‌ی این دانشجویان در صنف حضور داشتند» را به‌عنوان تمرین به نمودار درختی بازنویسی کنیم:



قاعده‌های سازه‌یی بالا به همراه واژگان زبان، ژرف‌ساخت جمله‌های زبان را تولید می‌کند؛ یعنی با به‌کارگیری قاعده‌های یادشده، زنجیر زیرین زبان یا زیرساختی پدید می‌آید. توضیح این نکته لازم است که آن‌چه در بالا به‌صورت زنجیره‌های زیرین (ژرف‌ساخت) نشان داده شد، درواقع نمایش‌گر فرایندهایی است که تصور می‌شود به هنگام سخن گفتن و سخن شنیدن در ذهن سخن‌گویان می‌گذرد؛ سپس قاعده‌های ساخت سازه‌یی با سپری کردن قاعده‌های گشتاری به روساخت جمله تبدیل می‌شود.

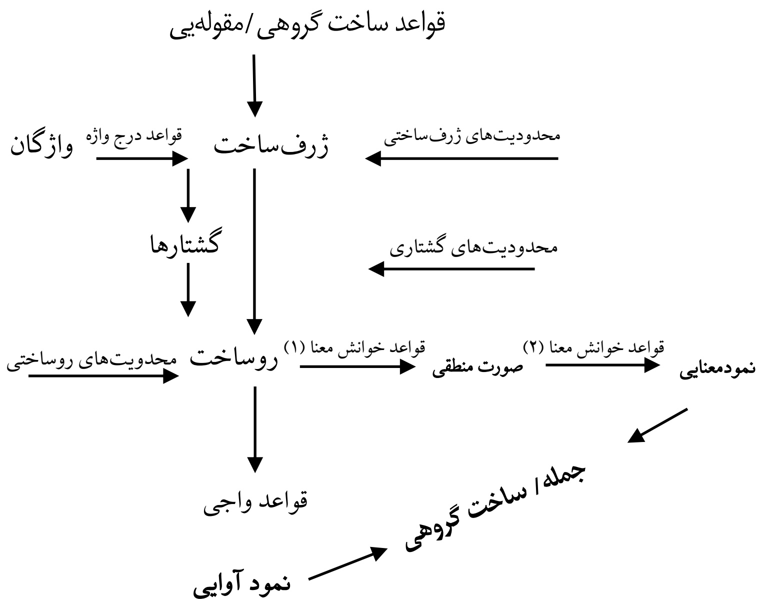
باید یادآور شـد که نخسـتین نوآوری چامسـکی در زبان‌شـناسـی، نوعی بازنمایی برای ساخت گروهی بود که به نام قانون بازنویسی چامسکی نیز یاد می‌کنند (Cook & Newson، ۲۰۰۷، ۲۹).

چامســکی مدلی را که آزمود، مدلی بود که پیش از او، از ســوی ســاخت‌گرایان امریکایی ارایه شده بود. در این قواعد که پیش‌تر با آن آشنا شدیم، برای تولید جمله‌ها اسـتفاده می‌شـد. از آن‌جا که جمله‌های معلوم و مجهول با معنای برابر با اسـتفاده از قواعد ســـاخت‌گروهی متفاوت تولید می‌شـــدند و این با شـــمّ زبانی در تضـــاد بود، چامسکی از مفهوم گشتار برای ایجاد ارتباط منظم بین این‌گونه جمله‌ها بهره جست. درواقع دستور چامسکی همان دستور گشتاری شامل قاعده‌های ساخت‌گروهی شد.

تحول دیگر در نظریه‌ی زبانی به سـال (۱۹٦٥ عیسـایی) باز می‌گردد. با توجه به این که در قاعده‌های ســـاخت‌های نحوی توجه چندانی به معنا نشـــده بود و معنا بخشی اساسی و انکار ناپذیر مورد غفلت قرار گرفته بود، زبان‌شناسانی به نقد دستور گشــتاری چامســکی پرداختند. مشــخص‌ترین این نقدها به مقاله مشــترک «کتز» و «فودور» (۱۹٦٤- «ســـاختار یک نظر یه‌ی معنایی») و کتاب مشـــترک «کتز» و «پسـتال» زیر نـام «نظـریه‌ی منسجم از توصیف‌های زبانی» در همان سال انتشار یافته بود، باز می‌گردد. این‌ها باور دا شتند که واقعیت‌هـــای معنایی باید در نظریه‌ی زبانی گنجانیده شود. چامسکی با پذیرش انتقاد آنـــان به بازنگری در دســـتور خود پرداخت و نظریه‌ی معیار را در سال (۱۹٦٥) ارایه کرد. در این نظریه افزون بر بخش معنا، بخش مستقلی زیر عنوان واژگان نیز در نظر گرفت.

ازاین‌رو تو ضیح سیمای بدنه‌ی ا صلی د ستور زایشی نیز لازم ا ست که به صورت نمودار زیر تعدیل و تکمیل گردد. در این نمودار جمله‌های زبان بعداز گزینش واژگان و محدودیت‌های ژرف‌ساختی و با فرایند گشـتارها به سـطح نحوی روسـاخت مبدل

می شود، قاعده‌های واجی نیز با اِعمال بر روساخت، تلفظ جمله را به دست می‌دهد. از یک طرف نمودآوایی زبان، و از ســوی دیگر دو گونه قاعده‌ی خوانش معنا، در این نظریه مفروض ا ست. قاعده‌ی نخ ست، روابط پذیرنده (حالت‌های معنایی)، ارجاعی و امثال آن را تعیین می‌کند. چام سکی، حا صل این سطح را صورت منطقی خوانده اســت. اطلاعات صــورت منطقی درون‌داد قواعد خوانش دوم که در تعامل با دیگر قوای ذهن است، واقع می‌شود و در نتیجه معنای کامل جمله مشخص می‌گردد، در این نظریه معنای[1] جمله از ژرف‌ساخت جمله به دست می‌آید (دبیرمقدم، ۱۳۸۹، ص. ۳۶۰) و (گلفام، ۱۳۹۳، صص. ۱۲۸- ۱۲۹).



[1] گروهی از زبان‌شناسان به این باور اند که پس‌از عمل‌کرد گشتارها، معنای جمله، دست‌خوش تغییر می‌شود، بنابراین نمی‌توان معنای جمله را به ژرف‌ساخت محدود ساخت.

از نمودار بالا معلوم می‌شود که قواعد ساخت گروهی بر پایه‌ی دستور زایا-گشتاری باید نظامی از قاعده‌های زایا را در بر داشته باشد که بر پایه‌ی آن‌ها چگونگی نمودمعنایی، ساخت نحوی و نیز نمودآوایی جمله‌های بی‌شمار زبان توضیح و توصیف گردد.

قاعده‌های یادشده تمامی نظم‌هایی را که در تولید جمله‌های زبـــان مشـــاهده می شود، نشان می‌دهد. ازاین‌رو چگونگی صورت‌پذیری معنایی، ساخت‌های نحوی و نیز نمود آوایی جمله های بی‌شـــمار زبان را در بر می‌گیرد. بر این اســـاس نظام قاعده‌های زایا به‌طور منا سب، سه بخش عمده‌ی د ستور زایا -گ شتاری را ت شکیل می‌دهد:

۱. بخش نحوی؛
۲. بخش آوایی؛
۳. بخش معنایی.

۱. بخش نحوی

در این بخش باید به هر جمله‌ی زبان یک ژرف‌ســاخت و یک روســاخت اختصــاص داده و به شـــیوه‌ی مشـــخص آن‌ها را به هم مربوط ســـازد. از این‌رو بخش نحوی مجموعه‌محدودی از قاعده‌های ســـازه‌یی و نیز فهرســـت واژگان را در بر گرفته، زیر بخش قاعده‌های گ شتاری را ت شکیل می‌دهد. قاعده‌های سازه‌یی به گونه‌یی تدوین می‌شـــود که با به کاربســـتن آن‌ها به هم‌راه واژگان، زنجیره‌های زیرین جمله‌های بی‌شـمار زبان تولید شـده و افزون برآن، بر پایه‌ی آن‌ها هیچ جمله‌ی نادرسـتی تولید نگردد.

درواقع، قاعده‌های زایا و محدود بخش نحوی می‌تواند مجموعه‌ی بی‌شماری از ساخت‌های نحوی انتزاعی را مشخص سازد که هر یک از آن‌ها تمامی اطلاعاتی را

که برای تعبیر معنایی یک جمله خاص معتبر است، در بر می‌گیرد. هم‌چنین در فهرست واژگان، همه اطلاعات لازم برای مشخص کردن ویژگی‌های آوایی، نحوی و معنایی هر واحد واژگانی گنجانیده می‌شود، طوری‌که مشخصه‌های نحوی و معنایی پایه‌های واژگانی مناسب در جمله‌ها ظاهر می‌گردد.

۲. آوایی

ویژگی‌های آوایی هر واحد واژگانی اساس تلفظ آن را مشخص می‌سازد. هر ژرف‌ساخت حاصل از به کار بستن قاعده‌های سازه‌یی و واژگان پس از اعمال قاعده‌های گشتاری مناسب به روساخت قرینه‌ی آن تبدیل می‌شود.

قاعده‌های بخش آوایی دستور زبان نمای واجی زیربنایی و سپس نمای صوتی هر جمله‌ی زبان را تعیین می‌کند؛ یعنی قاعده‌های آوایی شکل صوتی و در نتیجه چگونگی تلفظ جمله‌های زبان را آشکار می‌سازد. درواقع، قاعده‌های آوایی روساخت حاصل‌شده از بخش نحوی را به‌صورت آوایی مناسب مربوط می‌کند و تلفظ درست آن را به دست می‌دهد.

۳. بخش معنایی

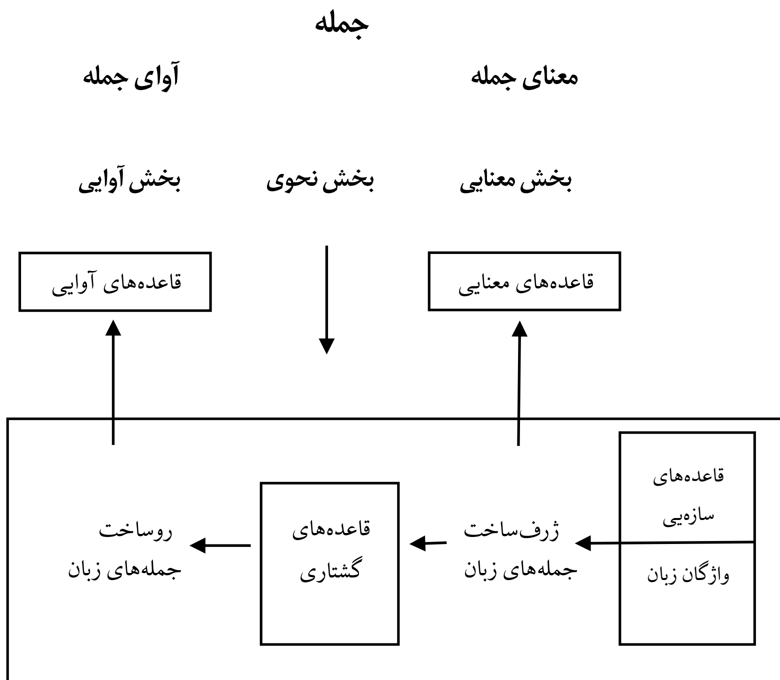
نمودمعنایی جمله را بنابر قواعد خوانش مشخص می‌نماید؛ یعنی ژرف‌ساخت خاصی که به‌وسیله‌ی قاعده‌های سازه‌یی تولید شده است به نمود معنایی و مناسب مربوط می‌سازد. در بخش معنایی فهرستی از پایه‌های واژگانی به همراه معنی آن‌ها داده می شود که از لحاظ معنایی هر پایه واژگانی از تمامی بقیه واژه‌ها مشخص می‌گردد. به این ترتیب معلوم می‌شود که سخن‌گویان چه مفهومی را به هر یک از پایه‌های واژگانی مربوط می‌دانند.

هم‌چنان، بخش معنایی شـبکه‌ی سـاخت معنای واژگان را به دسـت می‌دهد؛ یعنی، روابط معنایی موجود میان واژگان جمله‌های زبان را از قبیل هم معنایی، تضاد معنایی، شمول معنایی مشخص می‌سازد. تعبیر معنایی جمله‌های زبان به‌طور منظم به‌دسـت می‌آید. البته قواعد خوانش و صـورت منطقی، معنای اخیر و درسـت را بنابر قرینه‌ها تعبیر می‌کند.

بنابر این معلوم می‌شود که در دستور زبان زایا-گشتاری، تنها بخش نحوی زایا و اصـلی‌سـت و دو بخش دیگر (آوایی و معنایی) به ترتیب بیانی و تعبیری هسـتند. هر یک از اطلاعاتی که به‌وسـیله‌ی بخش نحوی به ترتیب به روسـاخت و ژرف‌سـاخت فراهم می‌شـود، از این راه، نمای صـوتی و تعبیر معنایی هر جمله به‌دسـت می‌آید (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، صص. ۲۷- ۲۸)؛ و (ابومحبوب، ۱۳۷۶، صص. ۲۰-۲۲).

یادآوری این نکته نیز مهم ا ست که زیر بخش قاعده‌های گشتاری د ستور زبان، فرایندهای خاصی را در بر می‌گیرد که بر ژرف‌ساخت جمله‌های زبان اعمال می‌شود تا از این راه تغییرات لازمی که در آن‌ها پدید می‌آید به رو ساخت منا سب تبدیل گردد؛ یعنی قاعده‌های گشـتاری، ژرف‌سـاخت را به روسـاخت تولید می‌کند. هر جمله یک ژرف ساخت که تعبیر معنایی آن را مشخص می‌کند و یک رو ساخت که صورت آوایی آن را نشـان می‌دهد، دارد که در پایان این درس‌نامه از قواعد گشـتاری زبان، سـخن خواهیم گفت.

با توجه به مطالبی که در بالا گفته شـد، طرح کلی قاعده‌های سـاخت جمله را با رویکرد دستور زایا-گشتاری به شکل نمودار زیر نیز می‌توان نمایش داد.


جمله
معنای جمله
آوای جمله
بخش معنایی
بخش نحوی
بخش آوایی
قاعده‌های معنایی
قاعده‌های آوایی
قاعده‌های سازه‌یی
واژگان زبان
ژرف‌ساخت جمله‌های زبان
قاعده‌های گشتاری
روساخت جمله‌های زبان

خودآزمایی

١. زبان چیست؟ از دیدگاه چامسکی آن را تعریف کنید.
٢. درباره‌ی ساختمان زبان آگاهی بسنده دهید.
٣. واحدهای ساختمانی زبان را نام ببرید.
٤. واج و واژک از هم چه تفاوت دارد؟
٥. واژه از نگاه ساخت به چند گونه تقسیم شده است؟ هر یک را شرح دهید.
٦. دستور زبان چیست؟ آگاهی دهید.
٧. اصطلاح دستور زبان در چند مفهوم به کار رفته است؟
٨. پیرامون توانش زبانی و کنش زبانی آگاهی بسنده دهید.
٩. چند مورد از نارسایی دستورهای سنتی را بنویسید.
١٠. آموزش و تدوین دستور زبان چه فایده‌ها دارد؟
١١. شعبه‌های دستور زبان را صرف نام ببرید.
١٢. نحو چیست و چه وظیفه دارد؟
١٣. زایایی نظام نحوی زبان ناشی از چند فرایند است؟
١٤. آموزش نحو چه فایده‌ها دارد؟
١٥. درباره‌ی مقوله‌های واژگانی معلومات دهید.
١٦. سازه چیست و قواعد ساخت گروهی را شرح دهید؟
١٧. در دستور زبان زایا-گشتاری کدام بخش زایا و اصلی‌ست؟
١٨. زبان‌شناسان برای نشان دادن سازه‌ها از کدام آزمون‌ها بهره می‌جویند؟ با مثال توضیح دهید.
١٩. در مطالعات نوین زبان‌شناختی، منظور از دستورزبان، توصیف چیست؟

فصل دوم

ساخت گروه (عبارت)

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

۱. گروه یا عبارت‌های نحوی زبان فارسی دری را شرح دهند؛
۲. ساخت‌های گوناگون گروه‌های نحوی را بشناسند؛
۳. تفاوت میان واژه‌های مرکب و گروه نحوی را تشخیص دهند؛
٤. توانایی تشخیص هسته و وابسته‌های گروه را پیدا کنند؛
۵. آشنایی با ساختار و ویژگی‌های گروه اسمی، گروه فعلی، گروه صفتی و گروه قیدی داشته باشند.

این فصل به مباحث گروه نحوی زبان فارسی دری و ساختار آن می‌پردازد. گروه مجموعه‌یی از واژه‌ها است که پیرامون یک هسته شکل می‌گیرد و در ساخت جمله نقش مهمی را ایفا می‌کند و می‌توان گفت که یکی از اساسی‌ترین سازه‌هـــای نحوی در تشکیل ساختار جمله است. گروه با واژه‌های مرکب تفاوت‌های آوایی، صرفی و

نحوی دارند. همچنان گروه از نگاه ساختمان به شکل بزرگ و کوچک، گسسته و پیو سته، درون‌مرکز و بیرون‌مرکز تقسیم شده اند. از لحاط نقش و معنا به انواع گروه اسمی، گروه اضافی، گروه توصیفی، گروه فعلی، گروه قیدی، گروه پیشینه‌یی، گروه پیشینه‌یی، گروه پسینه‌یی، گروه ربطی در زبان فارسی دری قابل مشاهده است. گونه‌ی گروه اسمی و گروه فعلی ماهیت جهانی دارد؛ یعنی در هر زبان دیده می‌شود.

گروه[۱]

گروه یا عبارت مجموعه‌یی از چند واژک آزاد و بسته است که باهم پیوند نحوی داشته؛ اما دارای مفهوم کامل نباشد. به سخن دیگر گروه به آن واحد زبان فارسی دری گفته می‌شود که از یک واژه یا بیش‌تر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بزرگ‌تر به‌کار رود (باطنی، ۱۳۹۸، ص. ۱۱۰). هم‌چنان گروه به‌صورت جمله، جمله‌واره یا واژه‌ی مرکب نیامده باشد؛ اما گروه فعلی[۲] گاهی از این امر مستثنا ست، زیرا گاهی جمله هم می شود و آن هنگامی ست که نهاد/ مسندالیه فعل آن، واژه‌ی جداگانه نباشد (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۹۷).

گروه یکی از اساسی‌ترین سازه‌های نحوی در تشکیل ساختار جمله است. گویشوران زبان برای اندیشیدن منظم و نیز ایجاد ارتباط با یکدیگر، همواره واژه‌ها را به گونه‌ی تنها به‌کار نمی‌برند؛ بلکه بیش‌تر از راه ایجاد پیوندهای مناسب میان واژه‌ها، واحدهای بزرگ‌تری را به هم پیوسته و یک‌پارچه پدید می‌آورند (مشکوة‌الدینی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱)؛ نمونه‌های گروه یا عبارت در زبان فارسی دری:

---

۱ Phrase

۲ از این‌که فعل مهم‌ترین رکن جمله است و گاهی فعل یا گروه فعلی خود عین جمله است که در آن صورت نهاد جمله در فعل متمرکز باشد، بناءً آن جمله چیزی نیست جز گروه فعلی؛ یعنی فعل و وابسته‌های فعلی (متمم، مکمل و مسند) آن. مانند: «به دانشگاه رفتم». «او را دیدم». در این دو جمله رفتم و دیدم فعل و نهاد که در یک واژه متمرکز شده اند. «او را» و «به دانشگاه» وابسته‌های فعل هستند.

خوب دقیق و به‌جا

تیز می‌رود

شهرِ کوچک

بسیار بزرگ

هر کدام از دانشجویان دانشگاه بلخ؛

زبان‌شناسی یک مطالعه‌ی علمی‌ست؛

هر روز به دانشگاه می‌رود؛

بسیار ماهرانه‌تر از دیگران.

به هر کدام از این مجموعه‌ی واژه‌ها «گروه» گفته می‌شود. با درنظرداشت رشته‌های نحوی بالا، گروه را می‌توان رشته‌یی از واژه‌ها و واژک‌هایی دانست که با داشتن رابطه‌ی نحوی باهم ترکیب می‌شوند و در ساختار جمله قرار می‌گیرند (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۵۰).

ساختار گروه

گروه به طور معمول بیش از یک واژه ساخته می‌شود؛ یعنی کم از کم دو[1] عضو واژگانی دارد. در نمونه‌های بالا، هر یک از گروه‌های یادشده دارای یک واژه‌یی‌ست که نقش عمده و کلیدی را در ساختار گروه ایفا کرده و می‌تواند با حذف سایر واژه‌ها همان جایگاه گروه را در جمله احراز کند. این عنصر اصلی که به آن هسته‌ی گروه گفته می‌شود، در برخی از گروه‌ها یک اسم یا ضمیر و در برخی از گروه‌ها یک فعل، صفت یا قید است؛ طور مثال:

---

۱ در زبان‌شناسی صورت‌گرا، به یک واژه (اسم یا فعل) که درجایگاه نهاد یا گزاره قرار گیرد، «گروه» گفته می‌شود.

کتاب را خواند ⟵ گروه فعلی= فعل (هسته) + متمم (پرکننده/ وابسته)

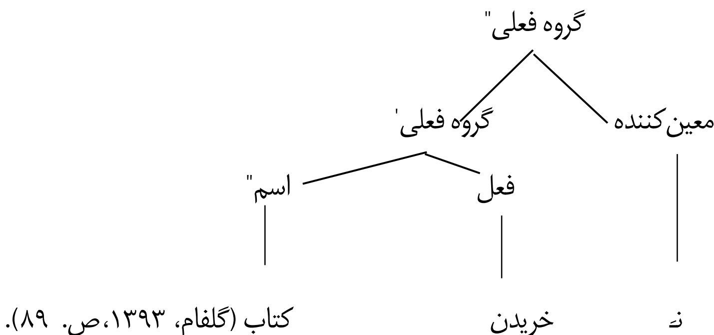
کتابِ نحو ⟵ گروه اسمی= اسم (هسته) + متمم (پرکننده/ وابسته)

سبز تیره ⟵ گروه صفتی = صفت (هسته) + متمم(پرکننده/ وابسته)

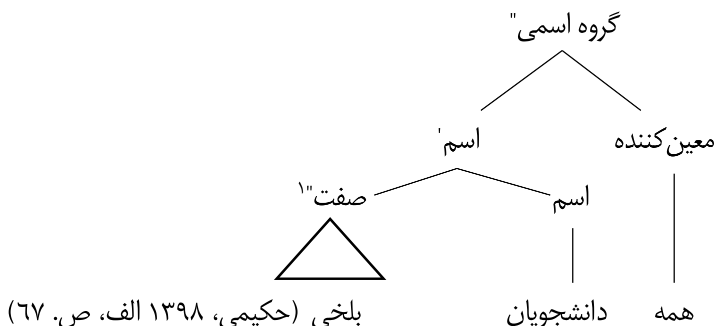
در کتابخانه ⟵ گروه پیشینه‌یی = پیشینه (هسته) + متمم (پرکننده/ وابسته)

خیلی عالیست⟵ گروه قیدی= قید (هسته) + متمم (پرکننده/ وابسته)

دیده می‌شود در ساختار گروه‌ها عنصرهای فعل، اسم، صفت و پیشینه به عنوان هسته پیش از متمم (پرکننده/ وابسته) قرار گرفته و ساختار صوری گروه (هسته+ متمم/وابسته) را می‌سازد. هر گروه از یک هسته و یک یا چند وابسته (پرکننده) ساخته می شود. هسته به آن بخشی از گروه گفته می شود که رکن اساسی بوده و حذف آن از گروه ممکن نیست. چون هر گروه از نظر نحوی نقش یک واژه را در جمله بازی می‌کند. ازاین‌رو به شمار گونه‌های واژه، می‌توان گروه داشت؛ مانند: گروه اسمی، گروه فعلی، گروه صفتی، گروه قیدی، گروه پیشینه‌یی، گروه ربطی، گروه پسینه‌یی، ... (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۹۹). نمودار ساختار برخی از انواع گروه:



(گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۸۹).



(حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۶۷)

تفاوت گروه و واژه‌های مرکب

از آن‌جایی که واژه‌ی مرکب که یک واحد صرفی زبان است، نیز شبیه گروه نحوی از یک جا شدن دو یا چند واژه ساخته می‌شود، برای تفاوت آن‌ها از یکدیگر، زبان‌شناسان معیارهای زیر را به دست داده‌اند.

الف) از نگاه آوایی

تکیه و درنگ از ویژگی‌های زبرزنجیری واج‌ها شمرده می‌شود که در تغییر معنا نقش برجسته‌یی دارد. ازاین‌رو گروه از نگاه تکیه و درنگ با واژه‌ی مرکب تفاوت دارد؛ طوری که هر یک از اجزای گروه دارای درنگ و تکیه‌ی مستقل هستند، اما واژه‌ی مرکب دارای یک تکیه و یک درنگ است و نشانه‌ی افزایش نیز ندارد (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۹۸). به رنگ نمونه: «طعامِ خانه» یک گروه و دارای سه تکیه و سه آهنگ است، زیرا هر کدام از واژه‌های آن دارای تکیه و درنگ آزاد اند؛ اما اگر همین گروه را به صورت واژه‌ی مرکب درآوریم با یک درنگ ادا می شود و کسره‌ی ا ضافه از میان برداشته می‌شود، مثل «طعام‌خانه» که یک تکیه و یک آهنگ دارد.

---

۱ مثلث‌ها نشان‌دهنده‌ی صورت خلاصه‌شده‌ی نمودار درختی گروه مربوط است؛ یعنی بلخی به تنهایی یک گروه است.

ب) از نگاه صرفی

از لحاظ جایگاه وابستههای دستوری و قاموسی، گروه با واژهی مرکب فرق میکند. وابستههای صرفی بین اجزای واژهی مرکب نمیآیند، بلکه در آغاز یا انجام آن قرار میگیرند؛ مانند: «ها»، «ترین»، «هر» و «بزرگ» در «شفاخانهها»، «خوب صورتترین»، «هر کاروان سرا» و «چهلچراغ بزرگ» (کلباسی، ۱۳۸۸، ص. ۳۷)؛ اما در گروههای نحوی چنین نیست، وندهای تصریفی به واژهیی جزء آن، میپیوندد؛ بهطور مثال گروه نحوی «کتابِ نوید» را میتوان بهصورت «کتابهای نوید» درآورد (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ٦٤).

ج) از نگاه نحوی

در میان اجزای گروه نحوی میتوان واژه یا عبارت دیگری را جای داد؛ مانند: «شهرِ مزار شریف» «طعامِ خانه» را به صورت «شهر زیبا و خوش آب و هوای مزار شریف» «طعامهای لذیذ و خوشمزهی خانه» گسترش داد؛ اما واژههای مرکب؛ «طعامخانه» «دلتنگ»، «رودخانه»، «شفاخانه»، «کاروانسرا» را نمیتوان چنین گسترش داد.

تبدیل اسم مرکب به گروه اسمی

یادآوری این نکته نیز مهم است که گاهی اسم مرکب تبدیل به گروه اسمی میشود، مثل «این و آن» که اسم مبهم مرکب است، ولی گاهی به شکل گروه گسسته در میآید. و آن هنگامی است که میان اجزای آن حرف اضافه قرار گیرد؛ مانند:

نباید از این و از آن تقاضای همکاری کرد.

به این و به آن رو نیندازید.

همچنان گروههایی که پسوند یا پیشوند میگیرند به کلمهی مرکب تبدیل شده اند؛ مانند: یکساعته، سهروزه، دو دستی (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۹۸).

هسته و وابسته‌های گروه

هسته و وابسته از مباحث کلی دستور است که هم در مبحث جمله و هم در گروه مطرح است، اما به گروه بیش‌تر مربوط است، و اساساً به روابط میان هسته و وابسته‌های آن می‌پردازد.

البته یکی از نوآوری‌های اساسی در مفهوم ساختار گروه که در اوایل دهه‌ی (١٩٧٠) پدیدار شد این ادعا بود که همه گروه‌ها دارای یک عنصر مرکزی هستند که به عنوان سر/ هسته (head) شناخته می‌شود، سایر عناصر گروه دور آن می‌چرخد (Cook & Newson, 2007, P. 41). به این ترتیب در زبان فارسی دری هر گروه نحوی یکی از اجزای آن در تشکیل و ارتباط به دیگر بخش‌های جمله، نقش اساسی دارد، اگر آن جزء کشیده شود، گروه مفهوم اصلی خود را از دست می‌دهد، آن را «هسته» می‌نامند، و باقی بخش‌های آن را وابسته می‌خوانند؛ مانند: «کتاب خوب»

در این گروه، واژه‌ی «کتاب» نقش عمده و اساسی دارد، اگر گروه را هرقدر گسترش بدهیم بازهم «کتاب» عنصر اصلی و هسته‌ی آن می‌باشد؛ مانند:

این کتاب خوب، این کتاب بسیار خوب (یمین، ١٤٠٢، ص. ١٥٦).

وابسته‌های گروه، اگر پیش از هسته بیاید وابسته‌ی پیشین نامیده می‌شود، مانند عدد اصلی و صفت‌های اشاری؛ به رنگ نمونه: چهار روز، این مرد، آن زن.

اگر وابسته‌ها پس از هسته بیاید، به آن وابسته‌ی پسین[١] گفته می شود؛ از قبیل صفت بیانی و مضاف الیه؛ طور مثال: قلم آبی، کتابِ نحو، لباس سیاه.

از این‌که هسته مهم‌ترین جزء گروه است، وابسته‌ها اطلاعات بیش‌تری در باره‌ی آن ارایه می‌دهد. وابسته‌ها به دو دسته‌ی کلی (متمم‌ها و افزوده‌ها) تقسیم می‌شود.

---

١ برای آگاهی بیش‌تر به صفحه‌های ٣٦٠- ٣٧٦ کتاب «دستور مفصل امروز» اثر دوکتور خسرو فرشیدورد مراجعه کنید.

متمم‌ها خود به دو گونه اند:

ممتم اجباری

هر هسته یا عنصر حاکم صورت وابسته‌ی خودش را تعیین می‌کند. ازاین جهت آن‌ها را متمم اجباری می‌گویند که حذف آن باعث بدساختی گروه یا جمله می‌شود؛ مثلاً واژه‌هایی چون «پرهیز» و «استناد» به ترتیب وابسته‌های حرف اضافی «ازی» و «به‌ای» می‌گیرند:

پرهیز از دروغ	پرهیز از دروغ نیکوست
*پرهیز به دروغ	* پرهیز نیکوست
استناد به آیات قرآن‌کریم	استناد به آیات قرآن‌کریم شایسته است
*استناد از آیات قرآن‌کریم	*استناد شایسته است

متمم اختیاری

مجموعه‌ی خاصی از هسته‌هایی که دارای معنای مشترکی اند، وابسته‌های مشترکی به خود می‌گیرند؛ مثلاً واژه‌هایی «بحث»، «صحبت»، «گفتگو» و «مناظره» همه وابسته‌ی حرف اضافی «بایی» می‌گیرند (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، صص. ۳۱- ۳۲):

بحث/ صحبت/ گفتگو/ مناظره... با او بی‌فایده است.

* سیب/ دیوار/ استمداد... با او بی‌فایده است.

* بحث/ صحبت/ گفتگو/ مناظره... به/ از/ در... او بی‌فایده است.

در متمم اختیاری هسته بدون متمم کامل است. حذف آن از جمله باعث بدساختی (نادستوری) نمی‌شود؛ مانند:

بحث بی‌فایده است = یعنی بحث با کسی بی‌فایده است.

افروده‌ی خاص همان قید فعل و افزوده‌ی عام قید کل جمله است، که در بخش جمله توضیح داده می‌شود.

گونه‌های گروه از نگاه ساختمان

۱. گروه‌های بزرگ و کوچک

گروه بزرگ گروهی‌ست که گروه دیگری را در بر داشته باشد. مانند: «آن دو مرد بی‌خبر از خدا» که گروه بزرگ اسمی‌ست؛ زیرا گروه «بی‌خبر از خدا» در داخل آن قرار دارد و گروه پسین نیز گروه بزرگی‌ست که در داخل آن گروه پیشینه‌یی «از خدا» قرار دارد؛ بنابراین گروه بزرگ در مواردی به‌وجـود می‌آید که اجـزای آن (اسم، قید، صفت، یا فقره) خود وابسته‌هایی داشته باشد.

گروه کوچک، به گروهی گفته می شود که در داخل آن گروه دیگری قرار نداشته باشـد؛ مانند: «باغ انگور»، «صـنف ما»، «جنگ و صـلح»، «کتاب نحو»، «رسـتم و سهراب»، ... (فرشیدورد، ۱۳۹۲، صص. ۱۰۷- ۱۰۸).

۲. گروه گسسته و گروه پیوسته

اگر واژه‌هـای تشکیل‌دهنده‌ی گروه بـه دنبال هـم و بدون فاصـله از یک‌دیگر بیایند گـروه را پیوسته می‌نامند (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۵)؛ مانند:

«به خاطـر این‌که» (گروه ربطی)

«کـوه بلند» (گروه اسمی)

«پسـری که به شهر بدخشان رفت» (گروه اسمی)

اگر بین واژه‌های گروه فاصله بیاید، گروه را گسسته می‌گویند؛ مانند:

«یا ... یا»، «به ... اندر»، «گاهی ... گاهی» در جمله‌هایی چون:

«یا بخوان یا کتاب را ببند»

«گاهی می‌خندد گاهی می‌گرید»

گروه‌هایی که به شکل زیر می‌آیند، گاهی گسسته اند و گاهی پیوسته:

گروه اسمی پیوسته	**گروه اسمی گسسته**
همه به جز پروین تو را دوست دارند	همه تو را دوست دارند، به جز پروین
همه مخصوصاً پروین تو را دوست دارند	همه تو را دوست دارند، مخصوصاً پروین

گاهی بین اجزای گروه، پسینه‌ی «را» نیز فاصله می‌شود؛ مانند: «کسی را جز او ندیدم»، ولی گاهی «را» بعداز گروه قرار می‌گیرد؛ طور مثال: ما کسی جز او را ندیدیم (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۲).

۳. گروه‌های همسان

گروه‌های همسان آن است که گروه با گروه دیگر (واژه با واژه‌ی دیگر) دارای ارزش دستوری مشترک و یک‌سان باشد، اگر یکی مفعول است هم‌سان آن نیز مفعول است؛ مانند: فرهاد، فریدون و هوشنگ را دیدم.

در جمله‌ی بالا، فرهاد مفعول است، هوشنگ و فریدون نیز هم‌ارزش آن (مفعول) هستند.

گروه از نگاه همسانی به چهار گونه تقسیم شده اند:

۳. ۱. گروه‌های همسان همپایگی

گروه‌های همپایه، گروه‌هایی هستند که از دو یا چند گروه که با نشانه‌های ربط همپایه‌ساز به هم می‌پیوندد. به بیان دیگر، دو یا چند گروهی که در یک جمله هم‌نقش باشند، به کمک نشانه‌ی ربط همپایگی به‌صورت همپایه درآمده باشند، گروه‌های همپایه گفته می‌شوند؛ به رنگ نمونه:

شهرام و بهرام آمدند.

شاد و خندان وارد دانشگاه شدند.

او بسیار هوشیار، ولی خیلی بی‌حوصله است.

نشانه‌های ربط همپایگی گروه عبارت‌اند از: «و»، «ولی» و (ءِ).

این نشانه‌ها پرکاربردترین و قوی‌ترین همپایه ساز در زبان فارسی دری اند، دو یا چند واژه‌ی همگون را همپایه می‌سازند و هم‌نقشی آن‌ها را می‌رسانند.

۳. ۲. گروه‌های همسان بدلی

گروهی‌ست که غیر مکرر و توأم با درنگ خاصی به‌کار رود؛ مانند: نجیب، برادر من

۳. ۳. گروه‌های همسان تاکیدی

گروهی‌ست که برای تاکید و تقریر معنی واژه‌ی دیگر بیاید؛ طور مثال: پروین خودش به من گفت. شیر شیر را دیدم. او یکه و تنها ماند.

۳. ٤. گروه‌های همسان تفسیری

سخن یا واژه‌ی که امروز به وسیله‌ی یعنی و مترادف‌های آن به کار می‌رود؛ مانند: جنگ یعنی بدبختی است. (فرشیدورد، ۱۳۹۲، صص. ۱۰۲- ۱۰۳).

٤. گروه‌های پایدار و ناپایدار (استوار و نا استوار)

گروه‌هایی که اجزای آن‌ها تغییر نمی‌کنند، «استوار» یا «پایدار» نامیده می‌شوند. اجزای این گروه‌ها معین و تثبیت شده‌اند، بیش‌تر به‌حیث اسم خاص به‌کار می‌روند. از این‌رو نمی‌توان به جای یکی از اجزای آن جزء دیگری را به‌کار برد (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۵). به رنگ نمونه: «شهر نو»، «جاده‌ی ابریشم»، «دانشکده‌ی زبان و ادبیات»، «دانشگاه بلخ»، «کتاب دستور زبان فارسی دری».

در برابر این‌ها گروه‌هایی هستند که صورت ثابتی ندارند و جای اجزای آن‌ها تغییر می‌کنند، این‌ها به نام گروه‌های «نااستوار»، «ناپایدار» یا «لغزان» یاد می‌شوند؛ مانند: بهتر از شما، از شما بهتر، قلم فرید، خودکار فرید.

۵. گروه‌های درون‌مرکز و برون‌مرکز

گروه های درون‌مرکز و برون‌مرکز که به آن درون‌هســـته‌یی و برون‌هســـته‌یی نیز می‌گویند. هرگاه گروه‌هایی که هســته‌ی شــان در برون از آن‌ها قرار دارد، گروه‌های برون‌مرکز (برون‌هسته‌یی) نامیده می شود. گروه‌های پیشینه‌یی، پسینه‌یی، قیدی و ربطی بیش‌تر از این نوع هســتند، زیرا آن‌چه نقش آن‌ها را تعیین می‌کند؛ یعنی مرکز آن‌ها در درون آن‌ها قرار ندارند، بلکه مرکز اصــلی و هســته‌ی آن‌ها در اجزای دیگر فقره نهفته است و آن فعل می‌باشد.

گروه هایی که هســته و مرکز اصــلی آن‌ها در درون گروه قرار دارد، گروه‌های درون‌مرکز هستند. گروه‌های اسمی، صفتی و فعلی گروه‌هایی اند که هسته‌ی شان در داخل آن‌ها قرار دارد؛ به رنگ نمونه:

«کتاب را» گروه برون‌مرکز مفعولی

«کتاب را خواند» گروه درون‌مرکز فعلی

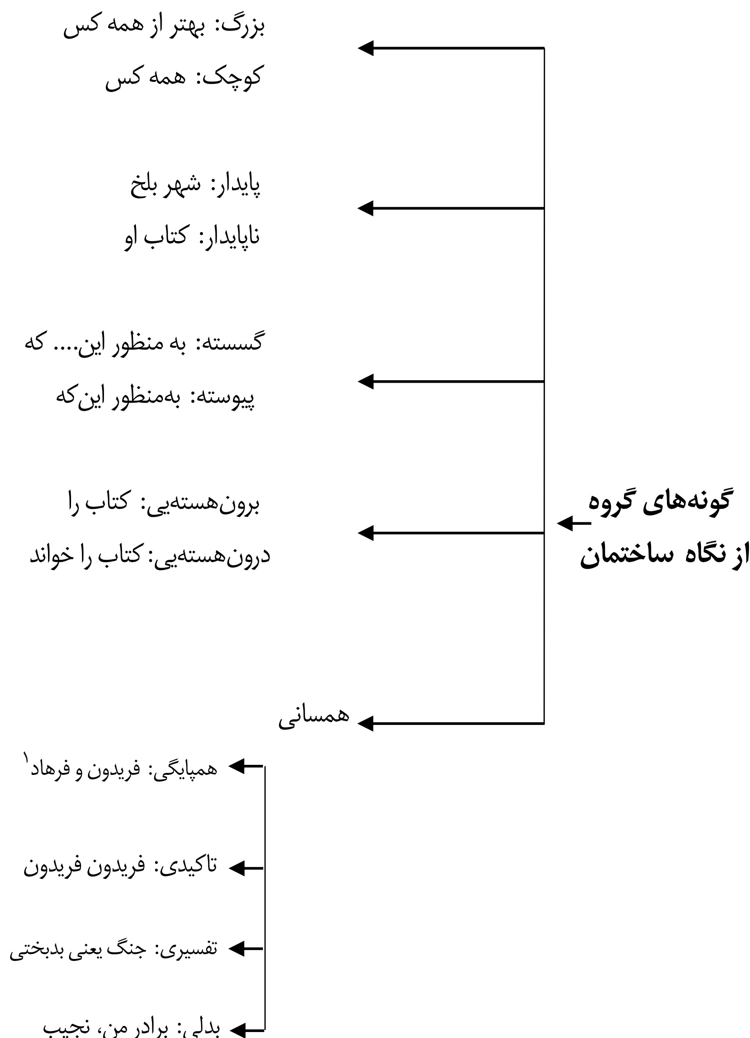
«از دانشجویان» گروه برون‌مرکز پیشینه‌یی

«از دانشجویان پرسید» گروه درون‌مرکز فعلی

برخی از زبان‌شــناســان باور دارند که گروه‌های برون‌هســته‌یی، اگرچه در اصــل پرکننده (متمم) یا افزوده‌ی گروه های اســمی و فعلی هســتند، از همین جهت برون‌هسته‌یی گفته شده‌اند؛ اما از سویی همان عنصر اساسی که صورت گروه را تعیین می‌کند، می‌تواند هســته‌ی داخلی آن باشــد. از همین‌جاســت که نام‌گذاری بر اساس همین مقوله‌ها (پیشینه، پسینه، نشانه‌ی ربط و قید) صورت می‌گیرد.

می‌دانیم که گـروه صفتی خـود وابســته‌ی گروه اسمی‌ست و گـروه‌هـای اسمی مفعولی از دید زبان‌شناسان وابسته‌ی فعل است. باوجود این، آن‌ها را به دلیل هسته بودن « صفت» و «اسم» در داخل گروه، درون‌هسته‌یی فرض کرده‌اند. پس می‌توان

گروه‌های پیشینه‌یی، پسینه‌یی، ربطی و قیدی را هم به دلیل اساسی بودن پیشینه، پسینه، نشانه‌ی ربط و قید در آن‌ها درون‌هسته‌یی فرض‌کرد.



۱ گروه همپایگی چندبنیادی و گروه تاکیدی، تفسیری و بدلی یک بنیادی است.

گونه‌های گروه از نگاه نقش و معنا

گروه از نگاه نقش آن در سـخن به گونه‌های گروه اسـمی، گروه فعلی، گروه قیدی، گروه ربطی، ... تقسیم شده اند (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۹).

گروه اسمی[۱]

گروه اسـمی آن اسـت که از یک یا چند واژه‌ی به‌هم مرتبط تشـکیل شـده و واژه‌ی اصلی یا هسته‌ی آن اسم باشد. به سخن دیگر اگر عنصر عمده و اساسی هر گروه اسم باشـد به آن، گروه اسـمی می‌گویند. ازاین‌رو هر گروه اسـمی دارای یک اسـم یا ضمیر به‌عنوان «هسته» یا عنصر اصلی‌ست، عناصر دیگری که همراه اسم یا ضمیر (هسته) به کار می‌روند «وابسته‌های اسم» گفته می شوند. هدف از نام‌گذاری گروه اسمی و فعلی آن است که گروه نقش آزاد در کدام بخش جمله‌ها را دارد.

قاعده‌های ساخت گروه اسمی:

گروه اسـمی ← اسم خاص و اسم خاص ← رستم و سهراب

گروه اسـمی ← ضمیر و ضمیر ← من و شما

گروه اسـمی ← اسم عام و اسم عام ← دختر و پسر

گروه اسـمی ← اسم + نشانه‌ی اضافه + اسم ←خانه‌ی جمشید

گروه اسـمی ← اسم + نشانه‌ی اضافه+ صفت ← شهر کوچک

گروه اسـمی ← نشانه‌ی نکره/ شمار + اسم ← یک کتاب

گروه اسـمی ← اسم + نشانه‌ی نکره ← مـردی

گروه اسـمی ← معین‌کننده + اسم ← هر دانشجو

گروه اسـمی ← اسم + نشانه‌ی اضافه + اسم ← کتابِ سـهراب

---

۱ Noun Phrase

گونه‌های گروه اسمی

دستوریان گروه اسمی را به گونه‌های زیر تقسیم کرده‌اند:

الف) گروه اضافی[۱]

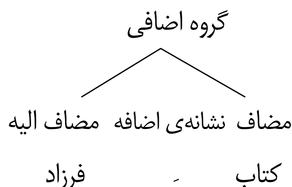
نخست باید بدانیم که اضافه چیست؟ اضافه عبارت است از آوردن اسم یا ضمیر به دنبال اسم دیگر توسط نشانه‌ی (ـِ، ی) برای کامل شدن معنا. به سخن دیگر اضافه عبارت از نسبت دادن و افزودن اسم، ضمیر یا صفت به اسم دیگر (اشراقی، ۱۳۹۹،ص. ٢٦٤)؛ مانند: کتابِ من، صدایِ رسا.

گروه اضافی اسمی آن است که در آن یک اسم به اسم دیگر یا ضمیر نسبت داده شود. جزء نخست را مضاف و جزء دوم را مضاف الیه می‌گویند. کوچک‌ترین گروه اضافی به‌صورت زیر ساخته می‌شود:

[اسم + نشانه‌ی اضافه «ـِ/ی» + اسم/ضمیر]

قلم فرید، کتاب‌های جمشید، شهر بلخ، پیراهن مریم.

این ساخت را می‌توان با آوردن اضافه‌های پیاپی یا صفت برای مضاف و مضاف الیه گسترش داد؛ مانند: قلم خودکار فرید برادر رستم، شهر جدید بلخ، کتاب‌های زبان‌شناسی جمشید بلخی، پیراهن‌های مریم.



۱ ساخت اضافه در همه بررسی‌های دستورزبان فارسی دری شناخته بوده است، اسم یا گروه اسمی آغازین را مضاف، پس از آن کسره‌ی اضافه یا نشانه‌ی افزایش، و اسم یا گروه اسمی پس از کسره‌ی اضافه را مضاف الیه می‌نامند. همچنان دستوریان گروه اضافی اسمی و گروه اضافی وصفی نام‌گذاری و تقسیم‌بندی کرده‌اند.

گونه‌های گروه اضافی از نگاه معنا

از ترکیب مضاف و مضاف الیه همیشه مفهوم یک‌سان به‌دست نمی‌آید؛ بلکه میان مضاف و مضاف الیه، رابطه‌های گوناگون از قبیل مالکیت، اختصاصی، بیانی، تشبیهی و... برقرار است. ازاین‌رو گروه اضافی از نگاه معنا و پیوندهای موجود میان آن‌ها به گونه‌های زیر دیده می‌شود:

۱. **گروه اضافی ملکی**: که در آن مضاف الیه مالک مضاف است؛ مانند: موتر بیژن، خانه‌ی مریم، باغ پرویز.

۲. **گروه اضافی اختصاصی**: که در آن مضاف به مضاف الیه اختصاص دارد؛ چون: درِ خانه، دیوارِ باغ، بامِ اتاق، کنارِ سرک، برگِ درخت.

۳. **گروه اضافی بیانی**: آن است که در آن مضاف الیه ماده‌ی اصـــلی مضاف است؛ یعنی مضاف الیه نوع و جنس مضاف را بیان می‌کند؛ به رنگ نمونه: جامه‌ی ابریشم، انگشترِ طلا، نگینِ فیروزه.

٤. **گروه اضافی تشبیهی**: که در آن مضاف در داشتن صفتی به مضاف الیه تشبیه می‌شود و رابطه میان آن دو، شباهت و همانندی است؛ یعنی مضاف و مضاف الیه، یکی به دیگری تشبیه می‌شود؛ طور مثال: قد سرو، دل سنگ، ابروی نیزه، لب لعل، مرد شیر، چراغ دانش.

هرگاه این گونه گروه، وارونه (مقلوب) گردد، تشبیه مؤکد به دست می‌آید؛ لب لعل (لعل لب).

۵. **گروه اضـافی اقترانی (اسـتعاری)**: آن اسـت که در آن میان مضـاف و مضاف الیه مفهوم همراهی و مقارنت وجود دارد. در این اضافه، مضاف الیه همواره اسـم معناسـت و حذف آن خللی در جمله به بار نمی‌آورد. به آن گروه اسـتعاری نیز

گفته‌اند. به بیان دیگر، مضاف به معنای مجازی و استعاری به کار می‌رود؛ نمونه‌ها: چشمِ امید، دستِ نیاز، پایِ ارادت، سرِ تسلیم.

در گروه اختصاصی همه اندام‌ها یا اجزا واقعیت دارد؛ به رنگ نمونه: دست من، پای اسپ، ولی در گروه استعاری مضاف‌های خیالی هستند؛ دست ظلم، پای ارادت.

٦. **گروه اضافی توضیحی**: که در آن مضاف الیه توضیحی در باره‌ی مضاف می‌دهد و به گونه‌ی معمول مضاف در آن اسم عام و مضاف الیه غیر عام است. به بیان دیگر، در اضافه‌ی توضیحی مضاف الیه نام مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: شهر هرات، کتاب نحو، شهرستان خُلم، مضمون صرف.

۷. **گروه اضافی بنوَت یا فرزندی**: در آن رابطه‌ی فرزندی و پدری یا فرزندی و مادری بیان می‌شود. مضاف به عنوان هسته‌ی گروه اسمی و مضاف الیه وابسته‌ی اختیاری‌ست؛ مانند: رستمِ زال، سامِ نریمان، موسایِ عمران، عیسایِ مریم، یعقوبِ لیث.

ب) گروه توصیفی

گروهی‌ست که در آن یک اسم یا ضمیر با نشانه‌ی اضافه به یک صفت بپیوندد. هرگاه برای اسم چندین صفت بیاید، همه صفت‌ها به حالت اضافت می‌آیند. کوچک‌ترین ساخت گروه اضافه‌ی توصیفی به صورت زیر است:

[اسم + نشانه‌ی اضافه «ـِ/یِ» + صفت]

مانند: جاده‌ی هموار، هوایِ صاف، دلِ پُردرد، شهرِ قشنگ، گلِ سرخ، آشنایِ خوب.

ج) گروه بدلی

گروهی‌ست که در آن پس از نام، واژه یا گروهی برای مشخص‌تر ساختن آن به حیث بدل و افزوده، ذکر گردد. از قبیل اسم کوچک، لقب، پیشه، عنوان، مقام دولتی، رابطه‌ی خویشاوندی، ... که طور معمول به شکل گروه توصیفی یا اضافی می‌باشد.

کوچک‌ترین ساخت گروه بدلی به صورت زیر است:

[اسم + اسم + نشانه‌ی اضافه «ـِ/ی»+ اسم]

مانند: فرهاد برادر فرشید، فریدون نجار، حامد دانشجوی دانشگاه، شما دانشجوی زبان و ادبیات، صالح محمد خلیق شاعر معاصر کشور، شفیع‌الله سالک دوکتور ادبیات‌شناسی، محمد بن عبدالله پیغمبر اسلام، حضرت عمر امیرالمومنین.

د) گروه عددی

در این نوع گروه‌ها عدد جزء عمده و معین کننده‌ی معدود است؛ یعنی گروه عددی از عدد و معدود ساخته می‌شود:

[عدد + اسم/ گروه اسمی]

مانند: سه قلم، دو هفته، شش پرنده.

گروه عددی را می‌توان با آوردن مشخص کننده‌ی عددی، عدد نامعین و معدودهای چند جزئی گسترده‌تر ساخت؛ مثلاً: چهار جلد کتاب، سه چهارم سرمایه، یک پایه رادیوی چاپانی، هر دو روی کاغذ.

هـ) گروه معین‌شده

گروهی‌ست که با معین‌کننده‌ها، از قبیل این، آن، هر، همه، هیچ، ... می‌آید؛ مانند: این قلم، آن میز، همه مردم، هیچ مردی، هر دو، کدام خانه.

نقش‌های نحوی گروه اسمی

هر مقوله در درون جمله نقشی را ایفا می‌کند. نقشی که گروه اسمی در فقره، یا جمله دارد، حالت یا وظیفه یا نقش نحوی نامیده می‌شود. بنابرآن گروه اسمی یک سازه (مقوله) نحوی است که نقش‌های اصلی و فرعی زیر را در جمله ایفا می‌کند:

الف) نقش‌های اصلی

۱. نقش نهادی: نهاد یکی از رکن‌های اصلی جمله است که صفت یا فعلی به آن اسناد داده می‌شود. نهاد دو گونه است:

نهاد فاعلی و نهاد مسندالیهی.

نهاد فاعلی: کتاب خوانده شد. جواد آمد.

نهاد مسندالیهی: خدا روزی‌دهنده است. مسلمان خیانت‌کار نیست.

۲. نقش مسندی: مطیع الله حکیمی استاد دانشگاه است. موتر او سفید است.

۳. نقش مفعولی: حدیثه کتاب را خواند. مریم این قلم را خرید.

٤. نقش متمم پیشینه‌یی: از کارهای زشت پرهیز باید کرد. به کتاب مراجعه کنید.

٥. نقش تمییزی (مسند مفعولی): در زمان قدیم بلخ را بلهیکا می‌گفتند. من او را آدم خوبی می‌پنداشتم.

فعل‌های تمییزی در زبان فارسی دری عبارت اند از: پنداشت، یافت، شمرد، تصور کرد، انگاشت، نشان داد، شناخت، حساب کرد، خواند.

٦. نقش موصوف (پرکننده‌ی اجباری صفت): او شبیه برادرش است. سیمین از شعر خواندن شما آگاه است.

ب) نقش‌های فرعی

۱. نقش اضافه‌ی اختیاری (افزوده‌ی اضافی): می‌توان مضاف الیه را حذف کرد؛ به رنگ نمونه: شهر خُلم... سرمایه‌ی این مرد بخیل...

۲. نقش افزوده‌ی بدلی: محمد فهیم کریمی، اســتاد فرهیخته‌ی دانشــگاه بلخ. بلخ مرکز ایران کهن.

۳. نقش افزوده‌ی خاص: بعداز وقت آفتاب نشست روزه را افطار می‌کنند.

٤. نقش افزوده‌ی قیدی عام: روز جمعه بعداز ادای نماز جمعه درس می‌خوانیم (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، صص. ۸۲– ۸٦).

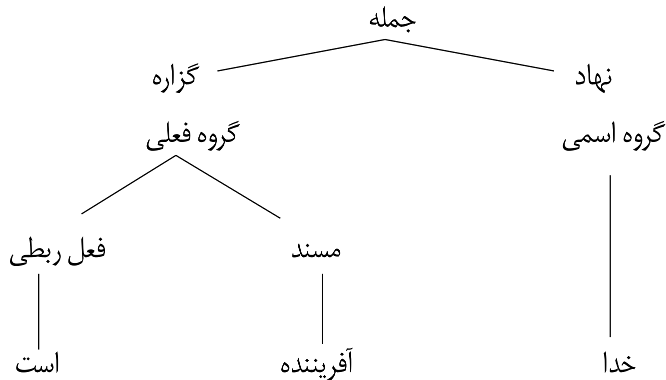
گروه فعلی[۱]

گروه فعلی سازه‌یی است که در ساختار جمله در جایگاه گزاره‌ی جمله قرار می‌گیرد (Hallidey & Christian, 2014, P. 396). به بیان دیگر گروه فعلی آن است که جزء اصلی و عمده‌ی آن فعل باشد؛ یعنی یک یا چند واحد نحوی کوچک‌تر که عنصر اصلی آن فعل باشد، گروه فعلی می‌نامند. در ساختار آن ممکن است عنصرهای فعلی دیگر نیز همراه فعل اصلی به‌کار رود (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ۹۸)؛ به رنگ نمونه:

می‌توان رفت، خوانده است، شاید گفته باشد، باید بگوید، آمده باشم، خدا آفریننده است، این پسر از شهرستان خُلم است.

گزاره می‌تواند تنها از یک فعل و یا از هم‌نشینی چندین گروه (گروه‌های اسمی، صفتی، پیشینه‌یی و پسینه‌یی) که به‌عنوان پرکننده (متمم) یا افزوده به کار روند، ساخته می‌شود.

۱Verb Phrase



به طور کلی، جمله از گروه فعلی و گروه‌های نقشــی یا دســتوری مطابقه، زمان و متمم‌نما (حرف ربط) تشکیل می شود. گروه حرف ربط در جمله‌ی اصلی تهی است. مطابقه به رابطه میان شــناســه‌ی فعل گروه و گروه اســمی نهاد جمله گفته می‌شــود (مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، ص. ١٩٤).

قاعده‌های ساخت گروه فعلی قرار زیر است:

همان‌طور که گروه اسمی از گسترش یک اسم ساخته می‌شود، گروه فعلی نیز از گسترش یک فعل تشکیل می‌شود؛ یعنی این گروه از فعل و واژه‌هایی که وابسته‌ی فعل به‌شمار می‌رود، ساخته می‌شود (Hallidey & Christian, 2014, P. 396).

گروه فعلی ← اسم + فعل

= سهراب آمد، فریاد کشید، صلح کرد.

گروه فعلی ← فعل معاون + ریشه‌ی ماضی

= باید گفت، خواهم رفت.

گروه فعلی ← قید + فعل

= نزدیک آمد، مستانه رقصید.

گروه فعلی ← اسم + پسوند ضمیری

= رقصیدی

گروه فعلی ← گروه اسمی + را + فعل گذرا (متعدی)

= گل‌چهره کتاب را خواند. جواد شاخه‌ها را قطع کرد.

گروه فعلی ← گروه اسمی + { گروه اسمی / گروه صفتی / گروه قیدی / گروه پیشینه‌یی } + فعل ربطی

= نجیب برادر من است.

= خدا روزی دهنده است.

= قرار ملاقات ما دیروز بود.

= او از شهر شبرغان است.

گروه فعلی ← (گروه اسمی + را + گروه پیشینه‌یی / گروه اسمی + گروه پیشینه‌یی + را) + فعل گذرا (متعدی) / دادن...

= مریم کتاب را به مرمر داد.

= مریم به مرمر یک کتاب داد.

= من یک قلم برای تو خریدم.

= من برای تو یک قلم خریدم.

=باغبان برای ما گل آورد.

(مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، صص. ۱۹۹- ۲۰۰)

گروه فعلی ← گروه اسمی+ را + گروه پیشینه‌یی «قید مکان» + فعل گذرا (متعدی)

= من کتاب را در الماری گذاشتم.

گروه فعلی ⟵ گروه پیشینه‌یی «از» + فعل

= از دشمن نمی‌ترسم.

= از خدا می‌ترسیم.

گروه فعلی ⟵ گروه پیشینه‌یی «به» (مفعول) + فعل

=به باغچه نگاه می‌کرد.

= به دانشگاه رفت.

=به فرهیختگانش می‌نازید (حکیمی، ١٣٩٨ الف، ص. ١٠٠).

ساخت ظرفیتی فعل

ظرفیت نحوی مهم‌ترین مبحث در د ستور واب ستگی ا ست. بر ا ساس این نظریه هر فعل ظرفیت خاصـــی دارد. فعل تعیین می‌کند چه تعدادی متمم می‌تواند در جمله ظاهر شود؛ یعنی در هر جمله، فعل هسته و دیگر عناصر وابسته‌ی فعل یا وابسته‌ی واب سته‌ی فعل اند. این ظرفیت ب ستگی به آن دارد که فعل در مدار خود قدرت جذب چند وابسته را دارد. وابسته‌های مستقیم فعل را متمم (پرکننده) می‌نامند.

فعل‌ها نظر به شـــمار متمم‌هایی که در مدار خود جذب می‌کند، ظرفیت‌های گوناگون دارند؛ تک‌ظرفیتی، دوظرفیتی، ســه ظرفیتی و شــمار اندکی چهار ظرفیتی هســتند. هر فعل کم از کم دارای یک فاعل اســت که متمم اجباری آن را تشــکیل می‌دهد. متمم‌های فعل یا اجباری اند و یا اختیاری، متمم‌های اجباری و اختیاری هر دو به ظرفیت فعل تعلق دارد (Tesniere, 2015, P. 239). به مثال‌های زیر توجه کنید:

فرهاد آمد.

١

نجیب کتاب را خواند.

۱ ۲

من به تو وعده می‌دهم که کتابت را پس می‌آورم.

۱ ۲ ۳

من با تو به یک لک افغانی شرط می‌بندم که ما بازی را می‌بریم.

۱ ۲ ۳ ٤

در جمله های بالا «آمدن» تک ظرفیتی، «خواندن» دوظرفیتی، «وعده‌دادن» سه ظرفیتی و « شرط بستن» چهارظرفیتی ا ست. به هر کدام از ا سم‌هـــایی که در ساحه‌ی نفوذ فعـــل قرار دارنـــد و تحقق معنای فعل به‌وجود آن‌ها در جمله ارتباط می‌گیرد، «قمر» گفته می‌شود و خود ساحه‌ی نفوذ فعل را «مدار» می‌نامند (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۱۲۱)؛ یعنی این‌که هر فعل دارای مداری اســت و بر گرد این مدار قمر یا اقماری که عنا صر سازنده هستند، قرار دارند. شمار این قمرها به معنای فعل بستگی دارد. در حقیقت بخشی از معنای یک فعل بر این ا ساس مشخص می شود (میرعمادی، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۰).

این نکته را باید یادآور شد که حتا ساخت‌های بنیادین جمله‌های زبان در دستور وابستگی به دو دسته ساخت بنیادین اصلی (واژگانی) و ساخت‌های بنیادین مشتق (واژگانی- نحوی) تقسیم کرده اند. ساخت‌های بنیادین ا صلی ا سا ساً ساخت‌های واژگانی هستند، زیرا شکل آن‌ها توسط ساخت ظرفیتی افعال که در واژگان زبان قرار دارند، تعیین می‌شوند. در تحلیل‌های دستور سنتی و زایشی هر جمله در گام نخست به دو قسمت نهاد و گزاره تقسیم می شد؛ اما در دستور وابستگی هر جمله براساس فعل مرکزی آن به ســاخت بنیادینش تجزیه می‌شــود. هر ســاخت بر حســب تعداد متمم‌ها به چهار گروه تقسیم شده اند که مشتمل بر ساخت‌های بنیادین تک‌طرفیتی تا چهار ظرفیتی می‌باشد (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص. ١٤٦).

تفاوت گروه فعلی با فعل مرکب

ساختمان فعل مرکب با گروه فعلی در زبان فارسی دری تفاوت دارد. فعل مرکب در زبان فارسی از یک‌جا شدن عناصر غیر فعلی و فعلی ساخته می‌شود که معنای آن تلفیقی از معناهای این عناصر است و معنای تک تک این عناصر در فعل مرکب وجود ندارد. مثل «زدن» در «چیغ زدن» و «گرفتن» در «آرام گرفتن» با معنای اصلی این دو فعل وقتی به تنهایی به کار روند متفاوت است.

در ترکیب گروه فعلی نیز عناصر فعلی و غیر فعلی به کار می‌رود؛ اما این عناصر معنای اصلی خود را حفظ می‌کنند؛ مثل: نان خوردن، کتاب خریدن، درس خواند.

زبان شناس معا صر کشور «مطیع‌الله حکیمی» در کتاب نحو زبان فار سی دری به چند معیار عمده و ا سا سی ا شاره کرده ا ست که اگر یک یا چند تای آن در ساخت فعلی وجود دا شته با شد، آن ساخت فعل مرکب ا ست، در غیر آن صورت گروه فعلی به شمار می‌رود.

۱. جزء غیر فعلی یکی از قید های «جهت» باشد: بالارفتن، پایین‌آمدن، پس‌رفتن، پیش‌آمدن.

۲. جزء غیر فعلی اسم معنا باشد؛ مانند: یادگرفتن، اجازه‌گرفتن، طلاق‌دادن، ادامه‌یافتن، سرما خوردن، غصه‌خوردن، اعتقادداشتن، نگاه‌داشتن.

۳. جزء فعلی یکی از افعال «کردن»، «شدن» یا معادل های آن‌ها «نمودن، فرمودن، یافتن، گردانیدن، ساختن، داشتن، گردیدن، گشتن» باشد؛ مانند: کم کارکردن، مطالعه‌نمودن، تغییریافتن، واردساختن.

۴. جزء غیر فعلی در غیر معنای اصلی خود به کار رفته باشد؛ نعره‌زدن، جان‌کندن، عذاب‌کشیدن.

۵. صورت ترکیب شده، معنای مجازی داشته باشد؛ سردرآوردن، به دست‌آوردن، از پای درآمدن، به‌زانودرآوردن، پی‌بردن، روی‌آوردن، درازکشیدن، دست‌کشیدن.

٦. صورت ترکیب شده، معنای یک فعل ساده را برساند؛ مانند: به فروش‌رسانیدن (فروختن)، به خواب رفتن (خوابیدن)، زمین‌خوردن (افتادن)، گوش‌دادن (شنیدن)، فریب‌دادن (فریفتن) (کلباسی، ۱۳۸۸، صص. ۷۷- ۷۹) و (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، صص. ۱۰۵).

گروه اسم فعل (مصدری)

گروه اسم فعل آن است که یک جزء آن مصدر/ اسم فعل باشد. این‌گونه گروه را از آن جهت گروه اسم فعل می‌گویند که در مرز گروه اسمی و گروه فعلی قرار می‌گیرد، زیرا از یک سو اسم است و بسیاری از ویژگی‌های اسم را دارد و از سوی دیگر بسیار شبیه به فعل است، و برخی ویژگی‌های فعل را از خود نشان می‌دهد. گروه اسم فعل بر دو شکل می‌آید:

گروه اسم فعلی ← (اسم فعل + نشانه‌ی افزایش + گروه اسمی)

= نوشتن بد، رفتن پرپیچ و تاب.

گروه اسم فعلی ← (گروه اسمی + اسم فعل)

= نامه نوشتن، شهادت نامه گرفتن، آب خواستن.

گروه صفتی[۱]

گروه صفتی آن است که هسته‌ی آن صفت باشد. ممکن است در گروه صفتی پیش از صفت، قید یا شدت دهنده و به دنبال آن گروه اسمی، گروه پیشینه‌یی یا گروه

۱Adjective phrase

صفتی دیگر به‌کار رود. گروه صفتی پس از نشانه‌ی افزایش « ـِ» و یا نشانه‌ی عطف «و/ـــُــ» ظاهر شود (مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۰). مانند: بسیار دانا، نسبتاً خوب، خواهانِ نیک‌بختی، دانا و هوشمند، سبزِ تیره، آبیِ بسیار روشن، متخصصِ بیماری‌های داخلی، محکوم به زندان، بی‌خبر از همه چیز.

گروه صفتی← قید/ شدت‌دهنده + صفت ـِ {گروه اسمی / گروه پیشینه‌یی / گروه صفتی} + {ـِ / e / o / ـُ} + گروه صفتی

در زبان فارسی‌دری دو نوع صفت به کار می‌رود، صفت اِسنادی و صفت وصفی. هرگاه صفت وابسته‌ی اسم باشد، دارای نقش وصفی هست. و وقتی وابسته‌ی فعل ربطی با شد، دارای نقش ا سنادی هست؛ یعنی صفت در درون جمله‌ها و گروه‌های نحوی همواره وابســته هســتند و مهم‌ترین تفاوت‌شــان هم با فعل به همین ویژگی مربوط می‌شود.

گروه صفتی در نقش وابسته‌ی پسین گروه اسمی:

دانشجویان [بسیار کوشا]، خیابان‌های [زیبا و منظم].

وابسته‌ی مسند فعل ربطی در گروه فعلی؛ مانند:

کتاب‌های دستور زبان [بسیار لازم و سودمند] هستند.

گروه صفتی در نقش تمییز یا مسند مفعولی در گروه فعلی؛ مانند:

ما دانشجویان را [راضی و خوشحال] دیدیم (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۱٤۱).

گروه قیدی[1]

گروه قیدی شامل یک قید به عنوان هسته (Head) است، که ممکن است همراه با عناصر (Modifying elements) باشد یا نباشد (Hallidey & Christian, 2014, P. 419). به سخن دیگر، گروه قیدی آن است که واژه‌ی اصلی یا هسته‌ی آن قید باشد. ممکن است به صورت واژه‌ی قید تنها و یا همراه قید و شدت‌دهنده‌ی دیگر به علاوه‌ی پسوند «تر» و گروه پیشینه‌یی «ازی» ظاهر شود؛ طور مثال:

شجاعانه، بسیار شجاعانه[2]، بسیار شجاعانه‌تر از دیگران.

آهسته، کمی آهسته، کمی آهسته‌تر از هم‌راهان.

ساختار گروه قیدی را می‌توان به‌شکل‌های زیر نشان داد:

گروه قیدی ← [شدت‌دهنده + قید]

= خیلی عالی‌ست، بسیار سریع می‌دود.

گروه قیدی ← [شدت‌دهنده + قید + گروه پیشینه‌یی]

= بسیار به تیزی، خیلی به خوبی.

گروه قیدی ← [عدد + عدد + گروه اسمی]

= دو سه پیمانه، سه چهار مرتبه.

گروه قیدی ← [گروه پیشینه‌یی+ نشانه‌ی افزایش+ گروه اسمی]

= با کمال احتیاط، با نهایت دقت.

گروه قیدی در نقش افزوده‌ی خاص یا افزوده‌ی عام در گروه فعلی ظاهر می‌شود؛ مانند: بیش‌تر مردم [خوش‌بختانه] [خوب] کار می‌کنند.

---

1 Adverb phrase

۲ در گروه‌های قیدی رابطه بین هسته و وابسته غالباً از نوع رابطه‌ی بین هسته و افزوده است؛ مثلاً: «بسیار شجاعانه سخن گفت». در این مثال، شجاعانه هسته‌ی گروه قیدی و بسیار افزوده‌ی هسته؛ یعنی وابسته‌ی گروه قیدی است.

درمجموع، گروه قیدی عنصــری انعطاف پذیر در جمله اســت که می‌تواند نقش مهمی در بیان شــرایط، نحوه، شــدت و دیدگاه گوینده ایفا کند (Hallidey & Christian, 2014, P. 420).

گروه پیشینه‌یی[۱]

گروه پیشـینه‌یی یا پرکننده‌ی غیرمسـتقیم آن اسـت که واژه‌ی اصـلی و هسـته‌ی آن پیشینه باشد. پیشینه با گروه اسمی ظاهر می‌شود:

گروه پیشینه‌یی ← [پیشینه + گروه اسمی]

به کتابخانه

از رودخانه

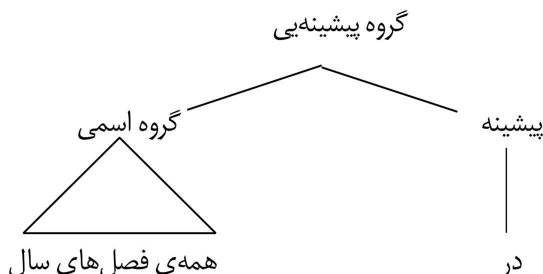
از شهر مزارشریف

با آشنایان

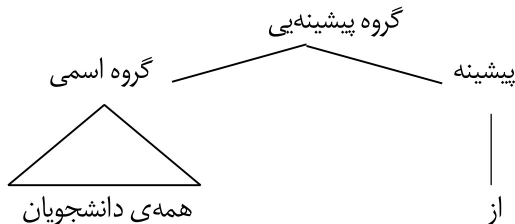
اگرچه گروه پیشینه‌یی از وابسته‌های گروه فعلی شمرده می‌شود که هسته‌ی آن فعل است، اما در سطح خود گروه «پیشینه» هسته پنداشته می‌شود، زیرا بدون آن گروه شکل نمی‌گیرد.

ساختار گروه پیشینه‌یی در نمودار درختی:

گروه پیشینه‌یی



۱ Prepositional phrase



گروه پسینه‌یی[۱]

گروه پسینه‌یی یا پرکننده، آن است که در آن مفعول مستقیم فعل قرار گرفته و بعداز آن پسینه‌ی «را» می‌آید. این گروه جزء گزاره‌ی جمله است؛ یعنی متمم اجباری فعل و وابسته‌ی آن دانسته می‌شود. از آن‌جا که پسینه‌ی «را» در تشکیل این گروه نقش داشته و آن را به فعل ارتباط می‌دهد، در سطح داخلی، هسته‌ی گروه پنداشته می‌شود؛ مانند: گل‌های باغ را، کتاب‌های داستانی را.

ساختار گروه پسینه‌یی[۲] ⟵ [گروه اسمی + را]

دستور زبان را، دستور زبان فارسی را، کتاب دستور زبان فارسی دری را.

گروه ربطی[۳]

گروه ربطی آن است که واژک اصلی آن، نشانه‌ی ربط باشد. گروه‌های ربطی برای پیوند دادن دو یا چند واژه، گروه و فقره با هم به کار می‌روند و عبارت اند از: و، اگر، که، ولی، پس، بلکه، و اگر، و پس، پس از آن، پس از این‌که، اگرچه، با وجود

---

۱ Post positional phrase

۲ برای دانستن ویژگی و مشخصه‌های نحوی پیسینه‌ی «را» به صفحه‌های ۲۳۷- ۲٤٦، کتاب «دستور زبان فارسی واژگان و پیوندهای ساختی اثر مهدی مشکوة‌الدینی مراجعه کنید.

۳ Conjunctive phrase

آن‌که، در عین حال، گذشته از این‌که، در حالی‌که، در صورتی‌که، هم‌چنان‌که، چنان-چه، در مقابل، ... .

گروه های ربطی به دو دســته؛ گروه های ربطی هم‌پایگی و گروه های ربطی وابستگی تقسیم می‌شوند.

گــروه ربطی همپایگی واژه، گــروه یا فقره‌یی را همسان و همپایه‌ی واژه، گروه یا فقره‌ی دیگر می‌سـازد؛ به بیان دیگر چند گروه را در یک وظیفه‌ی دسـتوری شـریک می‌کند، مانند:

برادران سهراب و پسران جمشید در دانشگاه بلخ درس می‌خوانند.

سرمای زمستان امسال درختان انار و گیاهان دارویی محل را خشکانیده است.

من می‌دانستم که تو می‌آیی و پسرت را با خود می‌بری.

گروه ربطی وابستگی در پیوستن واژه‌ها و گروه‌ها به هم نقشی ندارد، فقط آن دو را بـه هم می‌پیونـدد، در حقیقـت یکی را در حکم یـک واژه یـا گروه برای دیگری می سازد؛ یعنی جمله‌واره‌یی را صفت یا اسم و یا قید فعل یا جمله‌ی دیگر و یا وابسته به هر یک از آن‌ها می‌نماید (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۱۵۳) و (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۵۲۷).

پولیس دزدی را دستگیر کرد **که** مال‌های چندین دوکان را دزدیده بود.[۱]

۱برای آگاهی بیشتر به صفحه‌ی ۱۵۳ کتاب نحو فارسی دری مطیع الله حکیمی و صفحه‌های ۵۲۷- ۵۲۹ کتاب دستور مفصل امروز از دوکتور خسرو فرشیدورد مراجعه کنید.

خودآزمایی

۱. گروه چیست؟ پیرامون آن آگاهی دهید.

۲. گروه چگونه ساخته می‌شود؟ با نمودار درختی روشن سازید.

۳. گروه با واژه‌های مرکب چه تمایزی دارد؟ آگاهی دهید.

٤. اسم مرکب چگونه به گروه اسمی تبدیل می‌شود؟

۵. هسته و وابسته‌های گروه را بیان دارید.

٦. گونه‌های گروه را از نگاه ساختمان نام ببرید.

۷. گروه اسمی را تعریف کنید.

۸. گونه‌های گروه اسمی را صرف نام ببرید.

۹. درباره‌ی گروه اضافی و گونه‌های آن آگاهی دهید.

۱۰. گروه بدلی را با مثال واضح سازید.

۱۱. گروه اضافی بنوت را توضیح دهید.

۱۲. گروه پایدار وناپایدار از هم چه تفاوت دارد؟

۱۳. نقش‌های اصلی گروه اسمی را با مثال بنویسید.

۱٤. گروه فعلی چیست؟ پیرامون ساخت ظرفیتی فعل آگاهی بسنده دهید.

۱۵. تفاوت گروه فعلی با فعل مرکب در چیست؟ چند معیار آن را بنویسید.

۱٦. گروه اسم فعل را بیان کنید.

۱۷. چند مثال از گروه قیدی و پسینه‌یی بنویسید.

۱۸. فعل‌های تمییزی را بنگارید.

۱۹. ساختار گروه پسینه‌یی را بنویسید.

۲۰. یک نمونه گروه پیشینه‌یی را با نمودار درختی روشن سازید.

فصل سوم

شبه جمله (گفته)

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

۱. دانشجویان می‌توانند گفته یا شبه جمله را شرح دهند؛

۲. میان گفته‌های آزاد و گفته‌های بسته تمایز قایل شوند؛

۳. گونه‌های گفته را از نگاه معنا بشناسند.

در زبان فارسی دری واژه‌هایی وجود دارد که از لحاظ شکل و ساختمان، شبیه جمله کامل نیســتند و از لحاظ معنا، مفهوم کامل را افاده می‌کنند. این گونه از واژه‌ها با آهنگ خاص به صــورت منادا، خطاب، ســوگند،... ادا می‌شــوند. شــبه جمله را به نام‌های قول، گفته و صوت نیز نامیده اند. در زبان فارسی دری به شکل آزاد و بسته قابل مشاهده است. از آن‌جا که قول یا گفته بیش‌تر به شکل تنهایی به کار می‌رود و در ســاختار جمله تأثیر چندانی ندارد. ازاین‌رو از دید زبان‌شــناســی نوین، چندان مهم تلقی نمی‌شوند و در مقوله‌های بنیادین دستوری قرار نمی‌گیرد.

شبه جمله (گفته)[۱]

گفته یا شـــبه جمله عبارت از واژک یا واژه‌هایی‌ســـت که هرچند از لحاظ ســـاختمان جمله نیســـتند؛ اما به حیث جزء ســـاختمان بزرگ‌تر هم قرار ندارند، ولی بیان کامل را افاده می‌کند. گفته‌ها با آهنگ ویژه ادا می‌شوند و به صورت آزاد حالت‌های گوناگون را بیان می‌کنند. همه واژک‌ها و واژه‌ها با منادای آن‌ها، کلمه‌های خطاب، واژه‌های قسم همراه پیشینه‌ی «به»، به‌حیث گفته یا شبه جمله به‌کار می‌رود.

برخی از دستورنویسان آن را شبه جمله به این دلیل نامیده‌اند که متضمن معنای جمله‌یی‌ســت؛ یعنی به‌تنهایی و یا یک‌جا با ترکیب‌های دیگری و نیز به‌شــکل اجزای یک فقره، یا جمله که اجزای دیگر آن حذف شده با شد، می‌آید. برخی از د ستوریان، شبه جمله را «قول» یا «صوت» نیز نامیده‌اند.

گفته‌ها به دو گونه است: گفته‌های بسته و گفته‌های آزاد.

الف) گفته‌های بسته

گفته‌های بســـته آن اســـت که در ســـخن با جمله‌ی ســـاده و یا فقره بنابر پیوند معنایی یک‌جا ذکر شود؛ آن هم در این موردهای زیر:

۱. گفته‌های بسته به تنهایی می‌تواند معنای کامل داشته با شد، اما به حیث جزء ساختمان جمله‌های همپایه، با فقره‌های بعدی خود پیوستگی معنایی دارد؛ مانند:

آه (متأسف هستم) چقدر تنبل هستی!

آفرین (آفرین بر تو باد) کارت را خوب انجام دادی!

بلی (درست است) پول چیزی خوبی است!

خدایا (خدایا التجا دارم)، رحم کن!

---

۱ Utterance

نخیر! (نه این طور نیست) فردا خواهد آمد.

۲. گفته‌هایی که با فقره‌ی بعد رابطه‌ی هسته‌یی داشته باشد؛ یعنی میان گفته و فقره‌ی بعدی نشانه‌ی ربط (که، تا) علامه‌ی تابعیت و پیروی است، آمده باشد؛ مانند:

افسوس! (متأسفم) که جوانی را بیهوده سپری می‌کنی.

الا (متوجه باش) تا دلی نیازاری

۳. بعضاً هم واژک یا واژه‌هایی در برابر پرسشی واقع شده، صورت گفته را پیدا می‌کند؛ مانند: چه می‌خوانی؟ کتاب. از کجا آمدی؟ از دانشگاه.

ب) گفته‌های آزاد

گفته‌های آزاد، شامل واژک‌های صوت، واژه‌ها، گروه‌ها و فقره‌های کوتاه شده می‌باشد؛ نمونه‌های آن قرار زیر است:

۱. واژک‌های اصوات که به تنهایی یا با واژه‌ها و گروه‌های پس از خود به حیث جزء گفته می‌آیند:

آخ، آه!

آفرین!

وای سرم (وای سرم درد می‌کند)

واژک‌ها یا گروه‌هایی که به تنهایی منادا واقع شوند، شامل گفته‌های آزاداند:

پروردگارا!

رستم!

ای ابرهای متراکم بهاری!

۲. واژک‌هایی که جزء جمله اند؛ اما در اثر کثرت اســتعمال، اجزای آن‌ها حذف شده باشد؛ به رنگ نمونه:

سلام! (سلامتی بر شما باد)

خدانگهدار! (خدا نگهدارت باد)

اشتهای خوب!

۳. گروه‌های سوگند و گروه‌های تمنایی، غالباً گفته‌های آزاد اند؛

به خدا! (به خدا سوگند یاد می‌کنم)

به سرت! (به سرت سوگند می‌خورم)

به امید دیدار! (به امید دیدار تان هستم)

٤. گروه‌های عنوانی همه گفته‌های آزاد اند؛

نحو زبان فارسی دری

تاریخ سیاسی خراسان

تاریخ تحول زبان فارسی

۵. برخی از واژک‌های اصوات که برای خواندن یا راندن حیوان‌ها و پرندگان به کار برده می‌شود؛ کش، کش! کوچ، کوچ!

برخی از دســتوریان گفته یا شــبه‌جمله را از نگاه معنا به گونه‌های زیر جدا کرده‌اند:

۱. شبه جمله‌ی آرزو و دعا؛ الاهی، کاشکی، آمین.

۲. شبه جمله‌ی تعجب؛ به، وه، چه عجب، شگفتا.

۳. شبه جمله‌ی تحسین و تشویق؛ آفرین، خوشا، مرحبا، به به، خوب.

٤. شبه جمله‌ی درد و تأسف؛ وای، افسوس، واویلا، دردا، دریغا، ای داد.

۵. شبه جمله‌ی تنبیه؛ هشدار، امان، مبادا، هان.

٦. شبه جمله‌ی امر؛ خاموش، چپ.

۷. شبه جمله‌ی احترام؛ چشم، بلی قربان، حتماً.

۸. شبه جمله‌ی پاسخ و تصدیق؛ بلی، البته، یقیناً.

یادآوری: در مطالعات د ستوری نوین از آن‌جا که این گونه واژه‌ها بیش‌تر به صورت تنهایی به کار می‌رود و در ساختار جمله‌ها تأثیرگذار نیستند، چندان مهم تلقی نمی‌شوند و در مقوله‌های بنیادی قرار نمی‌گیرند.

خودآزمایی

۱. گفته یا شبه جمله چیست؟ آگاهی دهید.

۲. شبه جمله یا گفته‌های آزاد را بیان کنید.

۳. درباره‌ی گفته‌های بسته آگاهی بسنده دهید.

٤. در مطالعات دستوری نوین، چرا گفته مهم تلقی نمی‌شود؟

۵. شبه جمله از نگاه معنا کدام‌هایند، برای هر یک نمونه بیاورید.

فصل چهارم

فقره (جمله‌واره)

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

۱. دانشجویان می‌توانند جمله‌واره یا فقره‌های نحوی زبان فارسی دری را شرح دهند؛

۲. گونه‌های فقره‌ها را از نگاه ساختمان بدانند؛

۳. پیوند میان فقره‌ها یا جمله‌واره‌ها را بشناسند؛

٤. فقره‌های همسان و نا همسان را در جمله تشخیص کرده بتوانند.

جمله واحد کلی و اساسی ساختمان زبان به شمار می‌رود. این واحد سازنده‌ی زبان گاهی از چندین بندها و جمله‌واره‌ها تشکیل می‌شود. هر بند، یا جمله‌واره‌ها را، برخی از دستوریان به نام فقره یاد کرده‌اند. فقره از یک یا چند گروه ساخته می‌شود، ولی جزء ساختمان بزرگ‌تر از خود، یعنی جزء جمله است. فقره مانند جمله دارای نهاد و گزاره است، اما از لحاظ معنا وابسته به جزء دیگر جمله است. فقره‌ها دارای پیوند

میان خود هستند. ازاین‌رو شناخت فقره‌ها، برای تشخیص جمله‌های پیچیده خیلی مهم تلقی می‌شود.

فقره (جمله‌واره)[1]

فقره یا جمله‌واره و یا بند، یکی از واحدهای کلی و بنیادی زبان می‌باشد که دارای ارکان اساسی جمله (نهاد و گزاره) است؛ اما از نگاه معنا با واحدهای دیگر سخن مرتبط می‌باشد. به سخن دیگر فقره به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده و جزء ساختمان واحد بزرگ‌تر یعنی جمله است. برخی از دستوریان زبان فارسی آن را «جمله‌واره» نامیده‌اند؛ زیرا اگرچه شبیه جمله معنای تام ندارد، مگر با داشتن فعل به جمله می‌ماند، برای توضیح بیش‌تر جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

فرهاد به دانشگاه می‌رود.

صدف در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری تحصیل کرده است.

سهراب ناوقت به صنف آمد.

هرکدام از نمونه‌های بالا یک جمله‌ی ساده است که از یک گروه اسمی (نهاد) و یک گروه فعلی (گزاره) ساخته شده و دارای مفهوم کامل و مستقل و درنگ پایانی است؛ اما در زبان جمله‌های پیچیده و آمیخته‌یی وجود دارد که جمله‌هایی مثل نمونه‌های بالا، بخشی از آن‌ها می‌باشد؛ مانند:

فرهاد به دانشگاه می‌رود تا درس بخواند.

با وجودی‌که صدف در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری تحصیل کرده است، چیزی در مورد فرایند واجی نظریه‌ی بهینگی نمی‌داند.

---

[1] Clause

سهراب ناوقت به صنف آمد و غیرحاضر شد.

با درنظرداشت نمونه‌های بالا، فقره را می‌توان این‌گونه تعریف کرد؛ فقره قسمتی از جمله است که خودش به تنهایی دارای معنای کامل نباشد، بلکه وابسته به شکل ساختار بزرگ‌تر زبانی باشد.

گونه‌های فقره از نگاه ساختمان

الف) فقره‌های بزرگ

فقره‌های بزرگ آن است که گروه فعلی آن‌ها تظاهر آوایی دارند. این فقره‌ها اگرچه از نگاه ساختمان کامل اند؛ یعنی نهاد و گزاره دارند، ولی از نظر مفهوم کامل نیستند و به جز دیگری مرتبط می‌باشد. فقره‌های بزرگ به دو گونه تقسیم شده است:

۱. فقره‌های آزاد: که از نگاه شکل و ساختمان کامل به نظر می‌رسد و می‌تواند به صورت مستقل بدون تغییر شکل به کار رود. این گونه فقره به حیث فقره‌ی هم‌پایه بدون نشانه‌ی ربط و هم به حیث فقره‌ی پایه در جمله‌ی ناهمپایه استعمال می‌شود؛ مانند:

همین‌که صبح شود، دخترم به دانشگاه می‌رود.

او نیامد، زیرا مریض بود.

همین‌که پروین آمد، نسرین رفت.

۲. فقره‌های بسته: نمی‌تواند به‌صورت مستقل به‌کار رود و مفهوم کامل را ارایه کند. فقره‌ی بسته جزء جمله‌های همپایه، همراه با نشانه‌ی ربط همپایگی یا همراه با نشانه‌ی ربط وابستگی می‌آید. در جمله‌های بالا، فقره‌هایی که زیر آن خط کشیده نشده است، از جمله فقره‌های بسته اند.

هم‌چنان فقره‌های نخست در جمله‌های زیر:

زمستان رفت و بهار آمد.

وقتی که تو خانه آمدی، با هم غذا می‌خوریم.

پیوند با همی فقره‌های بزرگ

فقره‌های بزرگ از نگاه پیوند معنایی با هم به فقره‌های ناقص، متمم و معترضه تقسیم می‌شوند.

۱. **فقره‌های ناقص (متمم‌پذیر):** معنای این‌گونه فقره‌ها به تنهایی کامل نبوده و جهت تکمیل معنای آن آوردن فقره‌ی دیگر ضرورت باشد.

۲. **فقره‌های متمم:** این فقره‌ها برای تکمیل‌کردن مفهوم فقره‌های ناقص در جمله، بعد از فقره‌های ناقص قرار می‌گیرند. در هر کدام از جمله‌های زیر فقره‌ی نخست ناقص و فقره‌ی دوم متمم است.

فقره‌های ناقص متمم‌پذیر	فقره‌های متمم
همه کس را دندان به ترشی کند گردد،	اما قاضیان را به شیرینی.
هرکسی این مار را بکشد،	یک هزار افغانی جایزه دارد.

گاهی ممکن است فقره‌ی متمم خود دارای فعلی باشد که به فقره‌ی متمم دیگر نیاز داشته باشد، یعنی خود متمم‌پذیر باشد (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ١٤٥)؛ مانند:

درویشی را دیدم که گمان می‌کرد به سبب درویشی همه از او روی گردانیده‌اند.

جواد که نمره اش کم شده بود، فکر می‌کرد که استاد این کار را قصداً انجام داده‌است.

ب) فقره‌های کوچک

فقره‌ی کوچک آن است که جزء فعلی آن‌ها محذوف یا پنهان باشد؛ مانند:

چشم بد دور، صبح به خیر، آفرین، بلی، کریم!

- پروین!
- بلی!
- کجاهستی؟
- این‌جا.

فقره‌ها از نگاه رابطه میان آن‌ها

گفته آمدیم که فقره بخشی از جمله است، تقسیم‌بندی آن نظر به نوعی رابطه‌ی موجود میان فقره‌ها صورت می‌گیرد.

الف) فقره‌های همسان

فقره‌های همسان، فقره‌هایی هستند که با هم رابطه‌ی همسانی و هم‌ارزشی معنایی دارند. این‌گونه فقره‌ها بر چهار قسم اند:

۱. **فقره‌های تأکیدی:** فقره‌هایی اند که یکی از آن مترادف یا تکرار دیگری‌ست و بین آن‌ها درنگ تأکیدی می‌آید و فقره‌ی دوم، فقره‌ی اول را تأکید می‌کند. فقره‌ی نخست را فقره‌ی تأکیدشده و فقره‌ی دوم را فقره‌ی تأکیدگر می‌نامند؛ مانند: فرهاد این‌جاست، فرهاد این‌جاست. شیر را دیدم، شیر را دیدم.

۲. **فقره‌های تفسیری**: این‌گونه فقره‌ها که با نشانه‌ی تفسیری «یعنی» با هم می‌پیوندد؛ مانند:

او به خانه‌ی گل‌چهره می رود؛ یعنی به خانه‌ی خواهر خود می‌رود.

پروین به خانه‌ی برادرش رفت؛ یعنی به خانه‌ی دوم خویش رفت.

در مثال بالا، فقره‌ی نخست «پروین به خانه‌ی برادرش رفت» را تفسیر شده و فقره‌ی پس از آن را تفسیرگر یا فقره‌ی تفسیری می‌گویند.

۳. فقره‌های بدلی[۱]: فقره‌های بدلی که به‌وسیله‌ی درنگ خاص بدلی از هم جدا می‌شوند؛ مانند:

او به شما کمک کرد، او به شما پول داد (فرشیدورد، ۱۳۸۲، صص. ۲۷۵- ۲۷۶).

٤. فقره های همپایه: جمله‌واره های همپایه معمولاً با نشـــانه های ربط و گروه‌های ربطی به وجود می‌آیند. نشانه‌های ربط و گروه‌های ربطی که این عناصر را تشکیل می‌دهند، عبارت اند از:

افزایش؛ و، هم، نیز، هم‌چنین، از طرفی، از سویی، از سوی دیگر، نه... بلکه، هم ... هم، نه تنها ... بلکه، و دیگر این‌که، به علاوه، گذشته از این، افزون براین... .

فریدون به خانه رفت و فرهاد از دانشگاه برگشت.

او نه تنها پول خود را باخت، بلکه آبروی خود را هم ریخت.

من کتاب زبان‌شناسی شناختی را می‌نویسم، افزون براین در کارهای خانه با همسرم همکاری می‌کنم.

تضاد (استدراک)؛ «نه ... نه، نه ... نه ...، و نه» برای نفی.

نه هوشنگ را دیدم و نه فریدون را.

نه درس خواند و نه کار کرد.

تصحیح (برگشت)، باز، بازهم، امّا، اما باز، تازه، اما هنوز، ولی هنوز، ولی باز، لیک، لیکن، ولیکن، با وجود آن، با این حال، در صورتی‌که... .

حقوق مزد او زیاد است، اما باز از کمی درآمد می‌نالد.

نتیجه؛ تا، تا این‌که، پس، بنابراین، در نتیجه، از این‌رو، به این ترتیب، پس از این قرار... .

---

۱ میان فقره‌های تأکیدی، تفسری و بدلی از لحاظ درنگ خاص بین آن‌ها شباهت زیاد است و تمایز آن‌ها دشوار می‌نماید.

توالی؛ بعد، آنگاه، و آنگاه، سپس، ابتدا... .

سخن مرا نشنیدی، آنگاه عاقبتش را دیدی.

تناوب؛ یا، یا این‌که، یا ... یا، یا ... و یا، و گرنه، گاهی ... گاهی... .

یا به دانشگاه برو، یا به این‌جا بیا.

یا درس بخوان، یا این‌که برو کار بکن.

یک‌سانی (تسویه) چه ... چه، خواه ... خواه، خواه ... و... .

چه بروی چه بمانی یکسان است (فرشیدورد، ۱۳۸۲، صص. ۲۷۷- ۲۸۳).

ب) فقره‌های ناهمسان (پایه و پیرو)

فقره‌های ناهمسان، فقره‌هایی اند که با هم رابطه‌ی همسانی و هم‌ارزشی معنایی ندارند، بلکه از یک فقره‌ی پایه و یک فقره‌ی پیرو به وجود می‌آید. فقره‌ی پیرو یا وابسته آن است که در آغاز یا میان آن یکی از نشانه‌ها یا گروه‌های ربطی وابستگی بیاید. اگر فقره‌ی پیرو برداشته شود، آن‌چه از جمله باقی می‌ماند فقره‌ی پایه (هسته) است؛ مثلاً:

چون به دانشگاه رفتم درس‌های خود را مطالعه کردم.

در این جمله دو جمله‌واره (فقره) دیده می‌شود. فقره‌ی پایه (درس‌های خود را مطالعه کردم) و فقره‌ی پیرو (چون به دانشگاه رفتم). «چون» پیوند وابستگی زمانی ست که فقره‌ی پیرو مجموعا در حکم قید زمان برای فعل فقره‌ی پایه به شمار می‌رود.

گونه‌های فقره‌ی پیرو

فقره‌ی پیرو از نگاه معنایی سه گونه اند؛ موصولی، متممی و قیدی که در این‌جا نگاهی گذرا داریم و در بخش جمله‌های ناهمپایه به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱. فقره‌ی موصولی: آن است که به‌طور معمول در جایگاه صفت قرار می‌گیرد و اسمی فقره‌ی پایه را توصیف می‌کند؛ مانند:

پسری که زیاد می‌خندید، از دانشگاه بیرون رفت.

دختری که دیروز گریه می‌کرد، امروز به این‌جا آمد.

فقره‌ی معترضه: از اقسام فقره‌های توضیحی موصولی‌ست. به سخن دیگر آن است که در میان جمله آید و به اصل موضوع جمله بستگی مستقیم نداشته باشد، مفهومی چون دعا، نفرین، توضیح و تذکر را می‌رساند. به رنگ نمونه:

پدر کلانم (که خدا عمرش را دراز کند) این باغ را برایم بخشیده است.

روس‌ها (که بدنام تاریخ شدند) بالای مردم ما ظلم زیاد کردند.

دوکتور محمدصالح راسخ (که یادش بخیر باد) در بخش تاریخ ادبیات، نظریات ادبی و ناصرخسرو شناسی کم‌نظیر است.

۲. فقره‌ی متممی: فقره‌یی‌ست که در نقش متمم برای فقره‌ی دیگر (پایه) قرار می‌گیرد. زیرعنوان روابط باهمی فقره‌ها توضیح داده شده است.

۳. فقره‌ی قیدی: آن اســـت که به عنوان هســـته، نقش قیدی دارد، با نشانه‌های: چون، اگر، تا، به منظور، به شرطی‌که، و... می‌آید؛ به رنگ نمونه:

هرجا که تو بروی من هم می‌آیم.

چون به کتاب‌خانه رفتم، کتاب دستور را مطالعه کردم.

خودآزمایی

۱. فقره چیست؟ روشن سازید.

۲. فقره از نگاه ساختمان به چند گونه تقسیم شده است؟

۳. درباره‌ی پیوند باهمی فقره‌های بزرگ آگاهی دهید.

٤. فقره‌های کوچک را با مثال روشن سازید.

۵. درباره‌ی فقره‌های تاکیدی و تفسیری آگاهی بسنده دهید.

٦. فقره‌های آزاد چگونه یک فقره هستند؟

۷. فقره‌های بزرگ چند گونه اند، نام ببرید؟

۸. یک نمونه از فقره‌ی معترضه را بنویسید.

۹. فقره‌ی قیدی را با مثال بیان کنید.

۱۰.درباره‌ی فقره پایه و پیرو آگاهی دهید.

فصل پنجم

شناخت جمله

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

۱. جمله‌های زبان فارسی دری را شرح دهند؛
۲. نهاد و گزاره را در جمله‌های زبان مشخص کنند؛
۳. رابطه‌های نحوی میان اجزای جمله را از دیدگاه زبان‌شناسی بشناسند؛
٤. در نهایت جمله‌های متون زبان را تحلیل و تجزیه کنند.

جمله بزرگترین واحد ساختمان زبان به شمار می‌رود که کم از کم از گروه‌های اسمی و گروه فعلی ساخته می‌شود؛ یعنی جمله دارای ارکان اساسی نهاد و گزاره است که هر کدام از هسته و وابسته‌ها تشکیل شده است. پس می‌توان گفت که بزرگ‌ترین و حقیقی‌ترین واحد زبان جمله است و از ترکیب و هم‌نشینی واژه‌ها حاصل شود، ولی هر گونه هم‌نشینی و ترکیبی از واژه‌ها یک جمله نیست؛ بلکه میان آن‌ها پیوندهای نحوی دیده می‌شود. همچنان جمله جزء مستقل بوده و معنای کامل را می‌رساند.

ساختمان جمله دارای دو ویژگی است؛ یکی آن ویژگی‌های عروضی از قبیل آهنگ، فشار، فصل و وصل است. و دو دیگر ویژگی‌های نحوی آن عبارت اند از مجاورت، مراودت، مطابقت و ترتیب اجزای جمله می‌باشد. افزون بر این‌ها رابطه‌های دیگر نیز وجود دارد که زبان‌شناسان جدید به بررسی آن پرداخته اند از قبیل رابطه‌ی چیرگی (اشراف)، رابطه‌ی خواهری، رابطه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی و رابطه‌ی تقدم است.

تعریف جمله[۱]

در فصل نخست گفته بودیم که در نحو آرایش و پیوند واژه‌ها، گروه‌ها و فقره‌ها و جمله‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد، این بخشی از درس‌نامه به بررسی جمله پرداخته می‌شود؛ مقصود از جمله همان شکل آزاد دستوری است که هم از نگاه شکل و هم از نظر معنا تام و مستقل باشد.

از این‌که سخن‌گویان زبان برای اندیشیدن دقیق و منظم و نیز ارتباط زبانی با یکدیگر، به ترتیب در راه پیوند دادن واژه‌ها و گروه‌ها و نیز کارکردهای دستوری مناسب جمله تولید می‌کنند (مشکوة‌الدینی، ۱۳۹۱، ص. ۲۳)؛ یعنی «جمله از یک‌جا شدن گروه‌ها و فقره‌ها تشکیل می شود» (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ٤)، پس می‌توان گفت؛ بزرگ‌ترین و حقیقی‌ترین واحد زبان جمله به شمار می‌رود که از ترکیب و توالی واژه‌ها حاصل شود، ولی هر گونه توالی و ترکیبی از واژه‌ها یک جمله نیست (باقری، ۱۳۷٤، ص. ۲٤۸). حال می‌پردازیم به تعریف جمله از دید دستوریان:

جمله مجموعه‌یی است از کلمه‌ها در نظم یا نثر که مفهوم کامل و تمام را برساند (الهام، ۱۳٤۹، ص. ۱٤۰). یا این‌که سکوت متکلم بر آن صحیح باشد (بیتاب، ۱۳۳۳، ۸۹). بناءً جمله چنان یک ساختمان دستوری‌ست که جزء ساختمان بزرگ‌تر نباشد (فریور، ۱۳۹۹، ص. ۱۱۹). و مجموعه‌یی از کلمه‌ها و واژک‌هاست که به

[۱] Sentence

یکدیگر رابطه‌ی نحوی داشته، دارای معنی تام و مستقل باشد (یمین، ۱٤۰۲، ص. ۱۷۱). هم‌چنان جمله مجموعه‌یی از کلمه‌هاست که اندیشه‌ها، خواست‌ها و عواطف ما را نشان می‌دهد (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۹۵، ص. ۲)، و به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده باشد و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش‌پذیر باشد (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۵، ص. ۹)؛ و یا جمله سخنی است که متضمن اسناد و دارای درنگ پایانی و معنای کامل باشد. به بیان دیگر جمله صورتی از زبان است که دارای آهنگ خاص و درنگ پایانی و معنای کامل بوده و در ساختمان صورت زبانی بزرگ‌تر از خود به کار نرود (فرشیدورد، ۱۳۹۲، ص. ۱۱۰).

این تعریف‌ها به چند ویژگی جمله از جنبه‌های گوناگون اشاره دارد؛ داشتن درنگ پایانی، ویژگی عروضی جمله، برخورداری از ساختمان مستقل و جزء صورت بزرگ‌تر قرار نگرفتن ویژگی نحوی آن را تشکیل داده و داشتن معنای کامل ویژگی معنایی آن است. پس می‌توان گفت که جمله دارای مشخصات عمومی زیر است:

۱. جمله جزء شـــکل بزرگ‌تر از خود نبوده و مقید نمی‌باشـــد؛ یعنی در مطلقیت است و معنای تام و کامل را انتقال می‌دهد.

۲. جمله قابل تجزیه به واحدهای کوچک‌تری نحوی نمی‌با شد؛ یعنی اگر تجزیه شود مفهوم کاملش را از دست می‌دهد.

۳. میـان اجزای تشـــکیـل‌دهنـده‌ی جملـه پیونـد نحوی موجود بوده و دارای ویژگی‌های عروضی باشد.

٤. کوچک‌ترین جمله هم از نظر ساخت دارای دو رکن اساسی (نهاد و گزاره) است.

ویژگی‌های ساختمانی جمله

برخی از دستوریان جمله را در زبان فارسی دری دارای دو ویژگی ساختمانی می‌دانند؛ ویژگی‌های عروضی یا ثانوی و ویژگی‌های نحوی.

۱. ویژگی‌های عروضی

مشخصه‌های زبانی‌یی وجود دارند که در واحدهای بلندتر از واج‌ها؛ یعنی در سطح هجا، واژه، گروه، فقره و جمله پدیدار می‌شوند، این مشخصه‌ها را ویژگی عروضی جمله می‌نامند که در مطالعه و تحقیق ساختمان جمله خیلی مهم تلقی می‌شود، این ویژگی‌ها عبارت اند از: آهنگ، فشار، فصل و وصل (فریور، ۱۳۹۹، ص. ۱۲۹). با وجودی که این ویژگی‌ها به درک مفهوم گفتار کمک می‌کند، گاهی این ویژگی‌ها به تنهایی وسیله‌ی شناخت نقش دستوری واژه قرار می‌گیرد؛ به رنگ نمونه:

برادرم، فرید برادر تو را می‌شناسد.

برادرم فرید، برادر تو را می‌شناسد.

پسر، برادرم تو را دیده بود.

پسر برادرم، تو را دیده بود.

۲. ویژگی‌های نحوی جمله

هر واژک‌ها و گروه‌ها، به‌طور پراکنده معنای تام را افاده کرده نمی‌تواند. بنابر این، جمله هم بوده نمی‌تواند. زمانی که گروه‌ها، واژک‌ها و واژه‌ها با هم پیوند نحوی در یک سازه داشته باشند و معنای تام را افاده کنند، می‌توانند جمله باشد. در یک جمله ویژگی‌های نحوی عبارت است از:

نفوذ: یا مراودت برقراری رابطه‌ی نحوی میان اجزای جمله توسط پیشینه‌ها و پسینه؛ مانند: پروین کتاب را آورد. از دانشگاه به خانه رفتم.

این رابطه، زیر عنوان رابطه‌ی حاکمیت بیش‌تر توضیح داده می‌شود.

مجاورت: پهلوی هم قرار گرفتن اجزای جمله بدون پیشینه‌ها و پسینه؛ مانند: سهراب نان خرید.

مطابقت: تطابق فعل و فاعل با گزاره و نهاد از نظر شخص و شمار (فریور، ۱۳۹۹، صص. ۱۳۲– ۱۳۷)؛ مانند:

من درس خواندم.

* من درس خواندید.

در جمله اول مطابقت وجود دارد؛ اما در جمله‌ی دوم، دیده می‌شـــود که میان فاعل و شناسه‌ی فعل، مطابقت وجود ندارد، ازاین‌رو جمله غیر دستوری است.

ترتیب اجزای جمله: گاهی بدون وجود قرینه‌ی لفظی یا معنایی، تنها از روی ترتیب جایگاه واژه در جمله به نقش دستوری آن پی برده می‌شود؛ زیرا که هر عنصر جایگاهی در جمله دارد. در این سیستم رابطه میان عناصر اسم و فعل از طریق ترتیب واژگان مشخص می‌شود (Tallerman, 2015, P. 188). ترتیب عادی و معمول اجزای جمله‌های اسنادی در زبان فارسی دری چنین است:

نهاد + مسند + فعل

در جمله های غیر اسنادی ترتیب معمول چنین است:

نهاد + مفعول + متمم + قید فعل + فعل

ارکان جمله (نهاد و گزاره)

هر جمله دو رکن اساسی دارد؛ یکی نهاد و دیگری گزاره؛ هر کدام آن‌ها از یک گروه به وجود می‌آید؛ در جمله‌های زیر دقت کنید:

رستم، سهراب را دید.

سهراب، رستم را دید.

در این دو جمله واژه‌های یکسان به کار رفته‌اند در حالی‌که معناهای شان تفاوت زیادی دارد. تفاوت معنایی جمله‌های بالا، ناشی از تفاوت نقش سازه‌های «رستم» و «سهراب» است که از فعـل «دیدن» می‌گیرند. جمله‌ی نخست خبر تازه‌یی در بـاره‌ی «رستم» است و جمله‌ی دوم درباره‌ی «سهراب» خبری ارایه می‌دارد. بنابرآن نهاد را می‌توان این گونه تعریف کرد:

نهاد

نهاد سازه‌یی از جمله است، شامل یک واژه یا یک گروه اسمی که برکسی یا چیزی یا مفهومی دلالت می‌کند و در باره‌ی آن توسط گزاره خبری یا حکمی بیان می‌شود و جزء اصلی یا هسته‌ی آن اسم یا ضمیر است. به بیان دیگر نهاد جمله یک گروه اسمی‌ست که عنصر اصلی آن‌ها اسم یا جانشین اسم (ضمیر) می‌باشد؛ مانند:

احمد درس می‌خواند.

تهمینه به دانشگاه می‌رفت.

سهراب هر روز به دبیرستان باختر می‌رود.

شفیع سالک استاد ادبیات‌شناسی دانشگاه بلخ، از ایران بازگشته است.

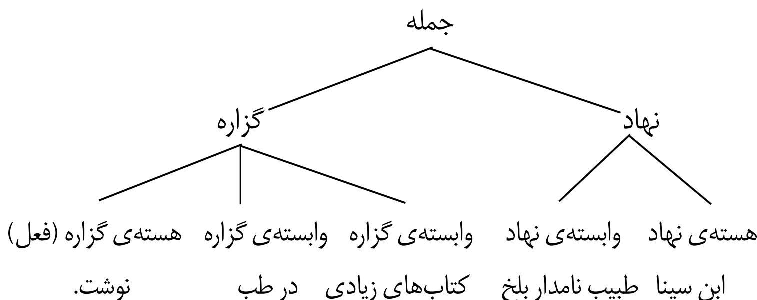
صالح محمد خلیق، در هنگام پیری شعرهای عاشقانه می‌سراید.

او هر روز کتاب‌های داستان کوتاه را مطالعه می‌کند.

گزاره

گزاره به دنبال نهاد در جمله قرار گرفته و گزارشی در عمل‌کرد نهاد ارایه می‌دهد. اگر نهاد را از جمله حذف کنیم، بخش باقی‌مانده گزاره‌ی آن را تشکیل می‌دهد. گزاره سازه یا رکنی از جمله است، شامل یک یا چند واژه که خبری یا حکمی را در باره‌ی نهاد بیان می‌کند و جزء اصلی یا هسته‌ی آن همیشه فعل است.

نمودار درختی از جایگاه نهاد و گزاره در جمله:

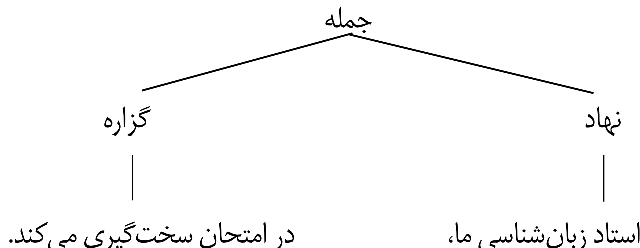


اجزای گزاره

گفته آمدیم که جمله از نهاد و گزاره ساخته می‌شود. در ساخت گزاره به همراه فعل، گروه‌های نقشی یا دستوری دیگر نیز حضور دارند. به این ترتیب گزاره از هسته و وابسته‌ها تشکیل شده است.

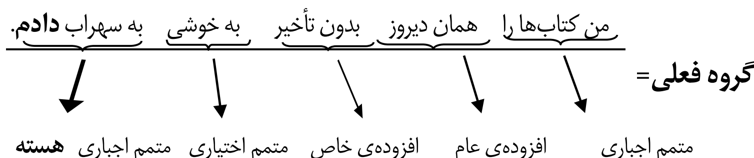
هسته و وابسته‌های گزاره

هر پدیده دارای هسته (مرکز) است، می‌توان «فعل» را به‌عنوان هسته‌ی گزاره در نظر گرفت. درواقع جوهره‌ی اصلی جمله، همان رویدادی‌ست که در جمله بازتاب یافته است و این محتوا در فعل نهفته می‌باشد و سایر گروه‌ها به نوعی وابسته و مشارک رویداد تلقی می‌شوند، از این‌رو فعل هسته‌ی گزاره تلقی شده است. حتا اگر بخواهیم هسته‌ی کل جمله یعنی مجموع نهاد و گزاره را هم تعیین کنیم، این عنصر همان فعل خواهد بود (گلفام،۱۳۹۳، ص. ۲۰).



در جمله‌ی بالا به نظر می‌رسد که گروه فعلی «سخت‌گیری می‌کند» به‌ویژه بخش فعلی آن «می‌کند»، نقش محوری و هسته را دارد و مطابقت آن با سازه‌ی نهاد نیز از این طریق به وجود می‌آید. سازه‌های دیگر وابسته‌های این هسته تلقی می‌شوند.

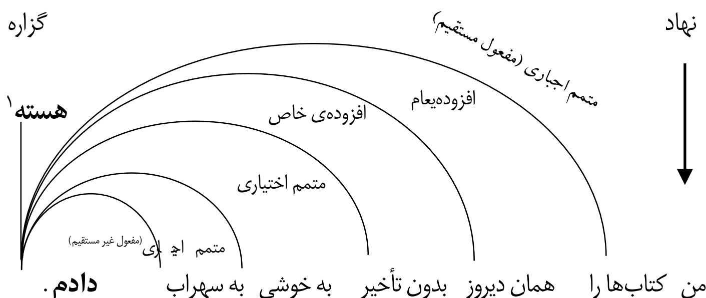
البته نوع هر گروه را بر حسب هسته‌ی آن می‌شناسیم و هسته‌ی جمله بر مبنای دستور وابستگی، فعل مرکزی آن است. ترتیب عناصر در جمله‌ی فارسی دری ترتیبی آزاد است، بنابراین کل روابط وابستگی در جمله‌ها را می‌توان تنها ذیل دو گونه رابطه‌ی متممی و افزودگی خلاصه کرد؛ یعنی هر گروه نحوی افزون بر هسته، حد اکثر از دو نوع وابسته (متمم‌ها و افزوده‌ها) تشکیل می‌شود. این وابسته‌ها به ترتیب میزان وابستگی‌شان به هسته عبارت اند از؛ متمم (پرکننده)ی اجباری هسته، متمم (پرکننده)ی اختیاری هسته، افزوده‌ی خاص هسته و افزوده‌ی عام کل گروه (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ٣٤)؛ که این وابسته‌ها، هسته را کامل می‌کند؛ مانند:



در جمله‌ی بالا به غیر از «من» که در جایگاه گروه اسمی (نهاد) قرار دارد باقی عناصر، گروه فعلی را تشکیل می‌دهند که متشکل از یک هسته و چهار وابسته است. از نگاه دستور وابستگی کل جمله یک گروه نحوی‌ست که نهاد جمله نیز متمم اجباری آن دانسته می‌شود (حکیمی، ۱۳۹۸ الف، ص. ۵۹).

روابط وابستگی جمله‌ی بالا را در نمودار دستور وابستگی می‌توان به خوبی نمایش داد؛ زیرا ویژگی هسته در نمودار وابستگی به این شکل مطرح است که رابطه‌ی وابستگی از سمت حاکم (هسته) به طرف عنصر وابسته نمایش داده می‌شود.

از آن‌جا که هسته را با یک دایره مقایسه کرده‌ایم، آن را به صورت یک شکل دایره‌یی پیرامون واژگانی که هسته را تشکیل می‌دهند (Tesniere, 2015, P. 38)، چنین نمایش می‌دهیم:



وابســته‌های فعل که در گزاره شــامل هســتند به دو دســته (پرکننده‌ها و افزوده‌ها) تقسیم می‌شوند:

الف) پرکننده‌ها (متمم‌ها)

در زبان فارسـی دری، مسـند، مفعول مسـتقیم، مفعول غیرمسـتقیم، تمییز و ممتم اضافه‌یی از جمله پرکننده‌ها (متمم‌ها) به شمار می‌رود.

۱. مسند (پرکننده‌ی اجباری)

مسند یکی از عناصر بحث برانگیز در تحلیل‌های نحوی است. همواره این پرسش مطرح بوده است که مجموع مسند و فعل ربطی را یک واحد واژگانی مرکب در نظر

---

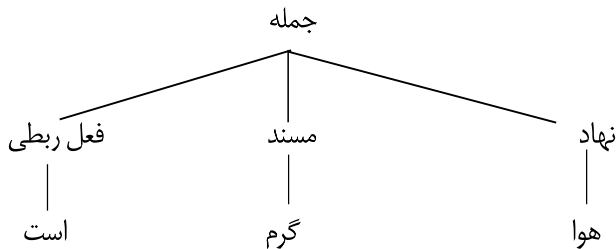
[1] در مدل اولیه‌ی چامسـکی (۱۹۵۷ عیسـایی)، مفهوم «هسـته» مفغول مانده اسـت؛ این درحالی‌سـت که در مدل معرفی شده توسط تسنی‌یر (۱۹۵۹) مفهوم هسته در رابطه‌ی وابستگی بین عناصر از همان نخست مطرح بوده است. از این‌رو ساخت درخت وابستگی از سمت حاکم (governor) که هسته نیز نامیده می شود به سمت عنصر وابسته به صورت درون‌مرکز اسـت (قیومی، ۱٤۰۰، ص. ۲٤۳). در دسـتور زایشـی فاعل را از جمله متمم‌های فعل/ گزاره نمی‌دانند، اما در دستور وابستگی فاعل از جمله متمم‌ها به شمار می‌رود؛ یعنی در نظریه‌ی صورت‌گرایی وابستگی هر ساخت نحوی چه جمله و چه گروه از پنج عنصر (هسته، متمم اجباری، متمم اختیاری، افزوده‌ی خاص و افزوده‌ی عام) ساخته می‌شود.

گرفت یا این‌که بهتر است هریک از این دو را، واحد واژگانی خاص و مستقل از دیگری در نظر گرفته شود. مسند واژه یا گروهی از واژه‌ها به طور معمول از نوع صفت یا گروه صفتی به کمک یکی از فعل‌های ربطی به طور مثبت یا منفی به نهاد نسبت داده می‌شود.

فعل‌های ربطی در زبان فارسی عبارت اند از: بود، است، باشد، شد، می‌شود، شود، گشت، گردید، می‌گردد، خواهد بود، خواهد شد، خواهد گشت، هست، نیست. واژه‌ی «یعنی» می‌تواند بین نهاد و مسند قرار گیرد؛ مانند:

محبت یعنی دوستی = محبت، دوستی است.

در جمله‌ی زیر می‌توان جایگاه نهاد، مسند و فعل ربطی را به شکل درست آن نمایش داد:



مســند جزئی از فعل و مکمل آن شــمرده می‌شــود؛ در این صــورت فعل گزاره به‌عنوان فعل مرکب، مثل «گرم بودن» در مثال بالا، در نظر گرفته می‌شــود. رویکرد دومی مسـند و نهاد هر دو را پرکننده (متمم) اجباری برای فعل ربطی تلقی می‌کند و جمله‌ی «هوا گرم است» را چنین تحلیل می‌کند:

[[هوا] [گرم] [است]]

در هر دو صورت مسند به عنوان یکی از وابسته‌های گزاره و متمم اجباری فعل در نظر گرفته می‌شود. بر اساس تعریفی که از فعل مرکب داشتیم و در آن جزء فعلی

در اثر هم‌کردشدگی[۱] از محتوای اصلی خود بیرون می‌شود، در حالی که در مثال‌های بالا فعل ربطی در محتوای ا صلی خود کاربرد یافته ا ست. در برخی موارد فعل ربطی به شکل «پی‌بست» می‌آید؛ مانند:

من خوبم. (فعل ربطی به صورت پی بست «ـم»)

تو خوبی. (فعل ربطی به صورت پی‌بست «ـی») (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۱۱)

۲. مفعول مستقیم (پرکننده‌ی اجباری)

گروه اســمی‌یی که از فعل اثر می‌پذیرد و پیش از پســینه‌ی «را» یا بدون آن می‌آید، مفعول مســتقیم نامیده می‌شــود. نقش دســتوری مفعول مســتقیم یکی دیگر از نقش‌هایی اســت که یکی از ســازه‌های درونی گزاره می‌تواند به عهده گیرد؛ به رنگ نمونه:

فرهاد کتاب را خواند.

من صدایی شنیدم.

ارتش امریکا پسران صدام را کشت.

بـایـد یادآور شـد که بـرخی از فعل‌هـا در نهاد باقی نمی‌ماند، از آن در می‌گذرد و به واژه‌ی دیگری می‌رسد، واژه‌یی که بدون آوردن آن جمله ناقص می‌ماند، چنین فعل‌هایی را متعدی (گذرا) می‌نامند.

هرگاه مفعول مـستقیم، ا سم خاص یا ا سم معرفه با شد، بعد از آن پـسینه‌ی «را» می‌آید؛ به رنگ نمونه:

دیروز مریم را دیدم.

---

۱ هم‌کردشدگی فرایندی از تغییر دستوری‌ست که در اثر آن یک فعل از معنای اولی خود دور شده و در نقش فعل کمکی هم‌کرد با یک اسم در فعل مرکب به کار می‌رود. مانند: «زدن» و «کشیدن» در فعل‌های «فریاد کشیدن » و «چیغ زدن».

استاد گرامی، شما را همه دانشجویان دوست دارند.

و هرگاه مفعول مستقیم مفهوم اسم جنس را برساند نه معرفه و نکره بودن را، بدون پسینه‌ی «را» می‌آید. طور مثال:

- کتاب مقامات حمیدی را خریدی؟

- نه، ولی یک کتاب دیگر خریدم.

۳. **مفعول غیر مستقیم** (پرکننده‌ی اجباری)

در زبان فارسی دری، در درون گزاره‌ی یک جمله، افزون بر مفعول مستقیم، ممکن است سازه‌یی نقش مفعول غیر مستقیم را به عهده گیرد (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۲۳).

رستم خانه را به خسرو بخشید.

مریم یک کتاب برای پروانه خرید.

مفعول غیرمستقیم از لحاظ ویژگی‌های ساختاری بیش‌تر به‌صورت گروه‌های پیشینه‌یی «به‌یی»، «بایی» و «ازی» در جمله ظاهر می‌شود (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۱۵)؛ مانند:

ما غذا را به فقیران دادیم.

کتابم را به او دادم.

من با او آشتی کردم.

احمد با جمشید رابطه‌ی خوبی دارد.

رییس دانشکده، پرسش‌ها را به دانشجویان توضیح داد.

پیشنهادم را به رییس دانشگاه گفتم.

او از من رنجید.

٤. تمییز (پرکننده‌ی اجباری)

تمییز، پرکننده یا متمم اجباری فعل‌هایی است که مفهوم گمان و پندار و نامیدن و تبدیل کردن و دگرگون ساختن را می‌رسانند؛ مانند:

«ارزیابی کردن، باورکردن، پنداشتن، تعبیرکردن، دانستن، صدازدن، لقب دادن، نـام نهادن، نامیدن».

این متمم‌ها که به شکل گروه اسمی، گروه صفتی و گروه پیشینه‌یی در جمله می‌آید، به نوعی با مفعول مستقیم جمله هم‌ارز هستند (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص. ۱۱٦)؛ نمونه‌ها:

دولت پیشرفت‌ها را مثبت ارزیابی کرد. (پیشرفت = مثبت)

او پسرش را نابغه می‌پنداشت. (پسرش = نابغه)

در قدیم، خُلم (تاشقرغان) را یورکتیدیا می‌نامیدند. (خُلم = یورکتیدیا)

٥. متمم اضافه‌یی

متمم یا پرکننده‌ی اضافه‌یی با نشانه‌ی افزایش به عنصر غیرفعلی در برخی از فعل‌های مرکب می‌پیوندد؛ مانند:

فرید از مدیرش اجازه‌ی رخصتی گرفت.

سیمین از برادرش درخواستِ هم‌کاری کرد.

زهرا به دوستانش قول مساعدت داد.

ب) افزوده‌ها

افزون بر پرکننده‌ها (متمم‌ها) که تا کنون مطرح شد، برخی از سازه‌هایی به حیث اجزای گزاره ظاهر می‌شوند که نقش هیچ یک از متمم‌ها را به عهده ندارند. باید نقش دستوری متفاوتی را برای آن‌ها در نظر گرفت. (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ٢٤)؛ مانند:

پروانه را در دانشگاه دیدم.

استاد ما به سلامتی از سفر برگشت.

صالح را از سال‌های دور به این سو می‌شناسم.

درواقع سازه‌هایی که زیر آن‌ها خط کشیده شده‌اند، موقعیتی را که فعل جمله بیان می‌کند، به لحاظ مکانی، زمانی و چگونگی مشخص می‌کنند. در زبان‌شناسی توصیفی نقش کلی این سازه‌ها را «افزوده[1]» می‌نامند. در زبان فارسی برای پی بردن به سازه‌یی که نقش افزوده را دارد می‌توان از پرسش‌های «کی؟»، «کجا؟»، «چطور؟» و «چگونه؟» استفاده کرد و پاسخ مورد نظر در هر جمله همان نقش دستوری افزوده خواهد بود (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۱۸) و (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۲۵)؛ مانند:

«پروانه را کجا دیدی؟»«در دانشگاه»

افزوده‌ها دربردارنده‌ی اطلاعات اضافی اند و حذف آن‌ها خللی در ساختار جمله وارد نمی‌کند. نکته‌ی پایانی درباره‌ی افزوده‌ها این است که در یک جمله می‌توان چندین افزوده را آورد؛ مانند:

هفته‌ی گذشته، ناگهان گلچهره را در دانشگاه دیدم. = گلچهره را دیدم.

۱ ۲ ۳

افزوده‌ها به دو دسته (افزوده‌های خاص و افزوده‌های عام) تقسیم می‌شوند.

۱. افرووده‌ی خاص (قید فعل)

افزوده‌های خاص یا قیدهای فعل، قیدهایی هستند که هم به‌شکل ذاتی و هم غیر ذاتی ظاهر می‌شوند و فعل را توصیف می‌کنند. این قیدها با فعل‌های خاصی به‌کار می‌روند و از حیث معنا گوناگون هستند (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۸)؛ مانند:

---

[1] adjunct

زیاد کار مکن! (قید مقدار)

درس‌هایش را کلمه به کلمه خواند (قید ترتیب)

با ملایمت با ما صحبت کرد. (قید حالت)

یادآوری: قیدها درکل به دو دسته تقسیم شده اند؛ نخست قیدهای ذاتی که در اصـل قید هسـتند. مانند؛ ناگهان، زیرکانه، متأسـفانه، ناگهان، ناله‌کنان، هرگز،... این‌ها همیشـه به حیث قید یا هسـته‌ی گروه قیدی می‌آیند. دو دیگر قیدهای غیر ذاتی قیدهایی هستند که دارای صورت گروه اسمی، گروه پیشینه‌یی، یا گروه صفتی می‌باشند؛ اما در نقش قید ظاهر می‌شوند.

۲. افزوده‌ی عام (قید جمله)

قیدهای جمله، قیدهایی هستند که جمله را توصیف می‌کنند. این قیدها بیش از هر چیز تمرکز نظر گوینده در مورد کل جمله هستند و از حیث معنایی به گونه‌های قید نگرش، قید مطابقت، قید آرزو، قید تردید، قید نتیجه و قید تأکید تقسیم می‌شوند (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۲۱)؛ مانند:

بی‌شک با شما موافق هستم. (قید تاکید)

خوش‌بختانه باران بارید. (قید نگرش)

ای‌کاش می‌توانستم تحصیل بکنم. (قید آرزو)

درنتیجه تمام حرف‌های او صحیح بود. (قید نتیجه)

آیا او را دیدی؟ (قید پرسشی)

به گمانم بیمار باشد. (قید تردید)

به عقیده‌ی من اجرای این طرح منجر به شورش عمومی می‌شود. (قید مطابقت)

تفاوت افزوده‌ی خاص و افزوده‌ی عام

دستوریان و زبان‌شناسان، دو راه‌کار را برای تشخیص افزوده‌ی خاص و افزوده‌ی عام به دست داده‌اند: نخست این‌که قید فعل (افزوده‌ی خاص) را نمی‌توان با هر فعلی به‌کار برد؛ اما قید جمله (افزوده‌ی عام) را تقریباً با هر فعلی می‌توان به‌کار برد؛ طور مثال: قید حالتی چون «خاضعانه» که یک قید فعل است، با فعل‌های چون «بیان کردن و سخن گفتن» به‌کار می‌رود؛ اما این قید با فعل‌های چون «باریدن، دزدیدن، ارزیدن» به‌کار نمی‌رود؛ نمونه‌ها:

او خاضعانه دیدگاهش را بیان کرد.

استاد خاضعانه سخن می‌گوید.

*خاضعانه باران می‌بارد.

*این موتر خاضعانه چهارصد هزار افغانی می‌ارزد.

از سوی دیگر قید تاکیدی چون «حتماً» را که قید جمله است تقریباً می‌توان با هر فعلی به‌کار برد؛ مانند:

او حتماً دیدگاهش را بیان می‌کند.

استاد حتماً سخن می‌گوید.

حتماً باران می‌بارد.

این موتر حتماً چهارصد هزار افغانی می‌ارزد.

دوم این‌که چون بین قید فعل و فعل رابطه‌ی معنایی نسبتاً استواری وجود دارد، می‌توان مجموع قید فعل و فعل را به‌صورت یک گروه مصدری درآورد؛ طورمثال:

۱. الف) استاد خاضعانه سخن می‌گوید.

ب) خاضعانه سخن گفتن استاد همه را حیرت زده کرد.

۲. الف) او را عاشقانه بوسید.

ب) عاشقانه بوسیدن او حالش را خوب کرد.

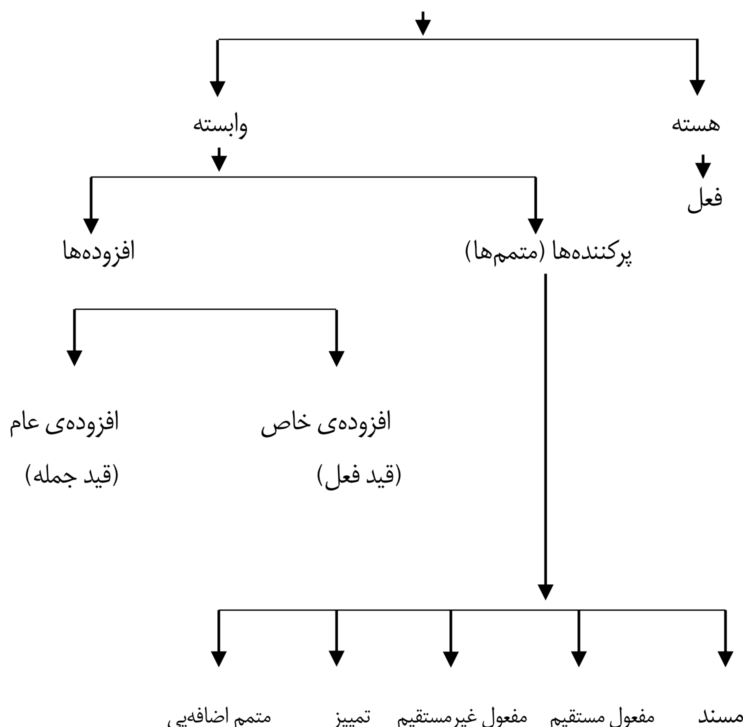
اما چنین رابطه‌ی معنایی محکمی بین قید جمله و فعل وجود ندارد، به همین دلیل نیز نمی‌توان مجموع قید جمله و فعل را به‌صورت یک گروه مصدری درآورد؛ نمونه‌ها:

۱. الف) حتماً باران می‌بارد.

ب) *حتما باران باریدن هیچ دردی را دوا نمی‌کند.

۲. الف) خوش‌بختانه او را بوسید.

ب) *خوش‌بختانه- بوسیدن او حالش را خوب کرد.

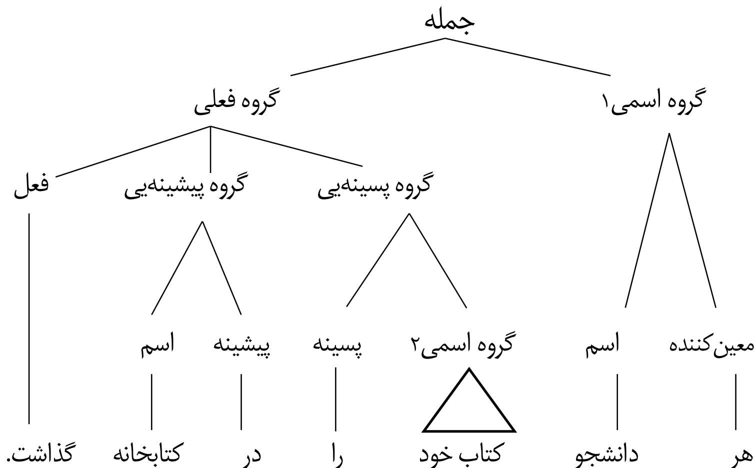


رابطه‌های نحوی میان اجزای جمله

ساختار جمله‌های زبان و پیوند عناصر در آن از نظم خاصی پیروی می‌کند. هیچ عنصری در ساختمان جمله بدون رابطه با عناصر دیگر جای نمی‌گیرد و هیچ بخشی بیرون از کنترول در آن دیده نمی‌شود. چنان‌که اگر صدها واژه را پهلوی هم قرار دهیم تا در ذهن خود میان آن‌ها رابطه ایجاد نکنیم، جمله‌یی تشکیل نمی‌شود. بدین جهت دستوریان نوین برخی از رابطه‌های نحوی مهم میان سازه‌های جمله را توصیف و بررسی کرده‌اند، قرار زیر است:

رابطه‌ی چیرگی[1]

رابطه‌ی چیرگی یا رابطه‌ی اشراف نوعی رابطه‌ی عمودی میان سازه‌های جمله است که در آن سازه‌های بزرگ‌تر بر سازه‌هایی که در مرتبه‌ی کوچک‌تر از خودشان قرار می‌گیرند، اشراف یا چیرگی دارد؛ به مثال زیر توجه کنید:



[1] Dominance

در نمودار بالا، گره «جمله» بر همه گره‌های دیگر چیرگی دارد، در حالی که گره «گروه اسمی» تنها بر «معین‌کننده» و «اسم» چیرگی دارد. به‌طور کلی قرار گرفتن یک گره در بالای گره دیگر چیرگی نام دارد (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۸۳).

رابطه‌ی خواهری

دو یا چند مقوله که به گونه‌ی مستقیم زیر یک گره مادر قرار گیرند، رابطه‌ی موجود میان شان را رابطه‌ی خواهری می‌گویند. در نمودار بالا معین‌کننده‌ی «هر» و اسم معین‌شده‌ی آن «دانشجو» خواهر یکدیگراند، همان‌گونه که گروه پسینه‌یی و گروه پیشینه‌یی و فعل خواهراند. برعکس، اسم «دانشجو» و فعل «گذاشت» خواهر نیستند، چون در زیر یک «گره» قرار ندارند. رابطه‌ی خواهری رابطه‌ی افقی میان سازه‌های جمله است.

رابطه تقدم[1]

ترتیب خطی سازه‌ها در تشکیل جمله نقش مهم و اساسی دارد. ترتیب خطی عبارت از ترتیب گفتاری و نوشتاری مثلاً از راست به چپ در نگارش فارسی دری است. در «نحو زبان فارسی دری » مطیع‌الله حکیمی، از این رابطه به موارد زیر اشاره کرده است:

۱. تقدم مفعول نکره بر فعل.؛رنگ نمونه: نامه نوشت. موتر خرید.
۲. تقدم متمم بدون پیشینه بر فعل؛ طور مثال: دانشگاه می‌روم.
۳. تقدم قید (غیراز قید زمان) بر فعل؛ مانند: بسیار می‌خورد. دیر آمدی.
٤. تقدم عدد اصلی بر معدود آن؛ مثلاً: سه روز، چهار نفر دانشجو.

۱Precedence

۵. تقدم معین‌کننده، صفت اشاره، عدد مبهم و صفت پرسشی بر اسم؛ مانند: هر دانشجو، این مکتب، هیچ نقاش، چند مرد؟

٦. تقدم صفت برتر (تفضیلی) با پیشینه‌ی «از»، بر اسم؛ پاک‌تر از آب.

۷. تقدم اسم بر صفت تفضیلی بدون پیشینه‌ی «از»؛ موتر جدیدتر.

۸. تقدم صفت برتر و عدد ترتیبی یا وصفی با پسوندهای /ـِ ین/ و /ـُ مین/ بر موصوف و معدود؛ مانند: خوب‌ترین کتاب، دومین جشن‌واره.

۹. تقدم اسم (مبدل منه و معطوف علیه) بر بدل و عطف بیان و اسم و ضمیر پیش از آن؛ مانند: احمد برادر تو، شما بی‌وفایان.

واضح است که در موارد بالا رابطه‌ی مجاورت یا پیوستگی میان سازه‌ها مشاهده می‌شود (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۳۲- ۳۳).

رابطه‌ی حاکمیت[۱]

مفهوم رابطه‌ی حاکمیت در نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی نقش یک‌پارچه کننده و اصلی را داراست؛ یعنی رابطه میان هسته‌ی یک ساخت نحوی و مقوله‌های وابسته‌ی آن است (مشکوةالدینی، ۱۳۸٦، ص. ٢٦۵). به سخن دیگر هر هسته در گروه نحوی خود بر وابسته‌ها حاکمیت دارد. در تأمین رابطه‌ی حاکمیت میان عناصر جمله، نظم سلسله‌ی مراتبی دیده می‌شود، چنان‌که در سطح جمله حاکمیت عنصر صرفی بر گروه ا سمی از طریق فعل، در سطح گروه فعلی حاکمیت فعل بر مفعول و متمم به واسطه‌ی پسینه و پیشینه و در سطح گروه اضافی حاکمیت مضاف بر مضاف الیه یا موصوف بر صفت به وسیله‌ی نشانه‌ی افزایش صورت می‌گیرد؛ مثلاً:

خسرو فرهاد را فراخواند.

---

۱ Government

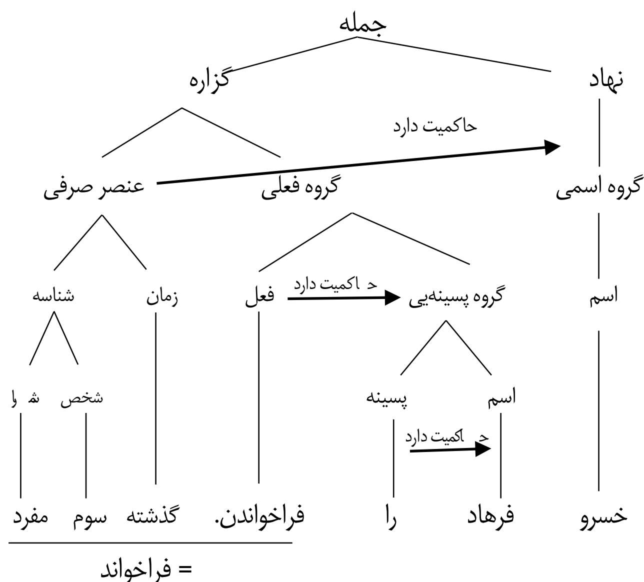
در این جمله عنصر صرفی بر گروه اسمی «خسرو»، بر گروه فعلی «فرهاد را فرا خواند»، فعل «فراخواند» بر گروه پسینه‌یی «فرهاد را» و پیسنه‌ی «را» بر اسم «فرهاد» حاکمیت دارد.

نمونه‌ی دیگر:

من از تاشقرغان آمدم.

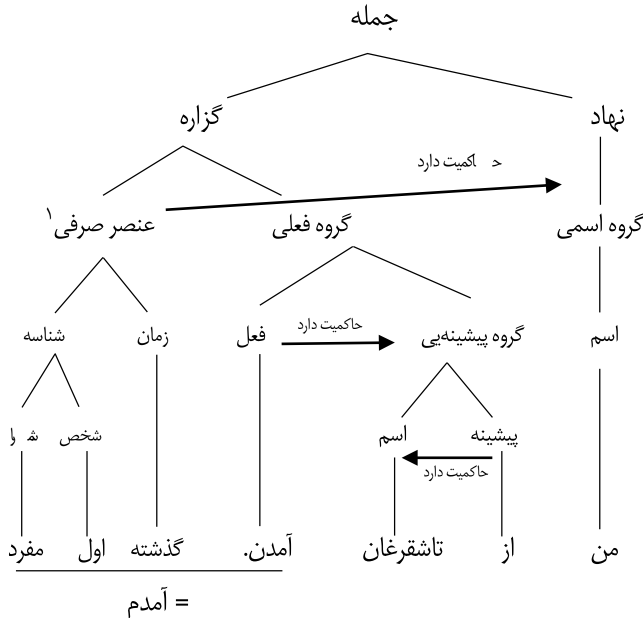
در این جمله، در گروه فعلی «از تاشقرغان آمدم» فعل «آمدم» بر گروه پیشینه‌یی «از تاشقرغان» و پیشینه‌ی «از» بر اسم «تاشقرغان» حاکمیت دارد.

این رابطه را در نمـــــودارهـــــای زیر از جمله‌های بالا که حاکمیت[1] با علامه‌ی «⟵» نشان داده شده است، به خوبی می‌توان دید:



---

۱ اصطلاح و مفهوم حاکمیت در دستور سنتی نیز به‌کار رفته است، از جمله این‌که فعل و حرف اضافه بر اسم همراه خود حاکمیت دارد.



از آن‌جا که تحقق حالت بدون وجود رابطه‌ی حاکمیت میسر نیست، اهمیت این رابطه در ساختار جمله بیش‌تر آشکار می‌شود. در برخی از دستورهای معاصر زبان فارسی دری از حاکمیت به «رابطه‌ی نفوذ» تعبیر شده است و آن رابطه‌ی موجود میان فعل، مفعول معرفه و متمم‌هاست. طوری که متمم فعل بعد از پیشینه‌هایی چون «از»، «بر»، «با» و مفعول معرفه پیش از پسینه‌ی «را» با گزاره‌ی جمله پیوند یافته و با فعل ارتباط می‌گیرد (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۳۵).

یکی دیگر از ویژگی‌های گروه اسمی «حالت»[2] است. به این ترتیب که حالت هر اسمی در هر جایگاهی که قرار بگیرد با یک نشانه‌ی حالت ساخت‌واژی مشخص

---

[1] فعل به لحاظ زمان صرف شده باشد؛ یعنی در حالت مصدری نباشد، از این‌جهت حاکمیت دارد.

[2] برخی از زبان‌ها از نظر نشانه‌های حالت بسیار غنی اند؛ مانند زبان لاتین و آلمانی که از نظر نشانه‌های ساخت‌واژی نه تنها اسم‌ها؛ بلکه صفت‌ها، ضمایر، ... دارای نشانه هستند.

می‌گردد؛ به سخن دیگر هر اسمی در سطح جمله باید دارای حالت باشد. زبان‌شناسان متأخر همگی براین باور اند که مقوله‌ی حالت در مورد گروه‌های اسمی در تمام زبان‌ها ملحوظ است، بنابراین جزء جهانیان به شمار می‌رود و جمع‌بندی زیر را ارایه داده اند:

گروه اسمی حالت فاعلی خود را از تصریف زمان‌دار دریافت می‌کند.

گروه اسمی حالت مفعولی خود را از فعل دریافت می‌کند.

گروه اسمی حالت متممی خود را از حرف اضافه دریافت می‌کند.

اسم‌ها و صفت‌ها قابلیت بخشیدن حالت را ندارد (گلفام، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۸).

یعنی این‌که عنصر صرفی+ [زمان+ مطابقت] به اسمی که بر آن حاکمیت دارد حالت فاعلی می‌دهد؛ درحالی‌که فعل (متعدی) و حرف اضافه به اسمی که بر آن حاکمیت دارد، حالت مفعولی می‌دهند. از این جهت رابطه‌ی حاکمیت در تعیین حالت‌های نحوی گروه اسمی نقش دارد؛ از قبیل حالت فاعلی، حالت مفعولی، حالت متممی و حالت اضافی. این حالت‌های گروه اسمی بستگی به این دارد که عنصر صرفی بر آن حاکمیت دارد (میرعمادی، ۱۳۸۹، صص. ۱۷۵– ۱۷۷). خلاصه این‌که در رابطه‌ی حاکمیت هسته بر وابسته‌ها حاکمیت و تسلط دارد.

رابطه‌ی مرجع گزینی[۱]

رابطه‌ی مرجع‌گزینی، رابطه‌ی توزیعی موجود میان ضمیرهای انعکاسی، تأکیدی، دوسویه، پی‌بست‌های ضمیری، ضمیرهای شخصی ضمیرهای اشاره، ضمیرهای پرسشی، ضمیرهای مبهم و گروه‌های اسمی و مرجع‌شان در ساختار جمله اند؛ نمونه‌ها:

فرید کتاب او را با خود برد.

۱Binding

پروین گفت که او زیاد خسته شده است.

رستم نامه‌یی به من فرستاد.

پریسا خودش را در آیینه دید.

تو از کجا آمدی؟

شما استاد زبان‌شناسی هستید.

در آن‌ها سه دسته از گروه‌های اسمی دیده می‌شود:

عبارت‌های ارجاعی یا گروه‌های اسمی؛ فرید، پروین، رستم و پریسا.

ضمیرهای شخصی مانند؛ او، تو و شما.

عناصر انعکاسی مثل؛ خود.

رابطه‌ی موجود میان این گروه‌ها و مرجع‌های‌شان را رابطه‌ی «مرجع‌گزینی» می‌نامند (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ٤١).

رابطه‌ی مطابقت[۱]

این رابطه در برخی از زبان‌ها پیوند بین عناصر اسمی و فعل را از راه دگردیسی در خود فعل نشان می‌دهد (Tallerman, 2015, P. 189)؛ به بیان دیگر مطابقت پیوندی است که بر اساس آن مشخصه‌های یک عنصر در یک فقره (جمله‌واره) صورت صرفی عنصر دیگر را تعیین می‌کند؛ یعنی میان اسم در جایگاه نهاد و فعل در گزاره‌ی جمله مطابقت وجود داشته باشد (مشکوةالدینی، ۱۳۸٦، ٢٦٥). برخی از موارد مطابقت عبارت اند از:

---

۱ Agreement

مطابقت شناسه‌ی صرفی با نهاد:

در این بخش عنصر شناسه در ژرف‌ساخت به همراه گزاره و در روساخت در جایگاه پایانی واژه‌ی فعل ظاهر می‌شود. شناسه به شخص و نیز مفرد و یا جمع بودن (شمار) نهاد اشاره می‌کند (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، صص. ۷۳- ۷٤)؛ مثلاً:

من درس می‌خوانم.

شما درس می‌خوانید.

مطابقت نهاد با فعل از نظر شخص و شمار[۱]:

نهاد جمله با فعل آن از لحاظ شـخص و شـمار مطابقت دارد، به مثال‌های زیر توجه کنید:

فریدون مکتب می‌رود.

کودکان مکتب می‌روند.

احمد کتاب می‌خواند.

مریم و مرمر کتاب‌های داستان و شعر می‌خوانند.

مگر این مطابقت در صورتی که نهاد جمع از نوع غیر انسان و بی‌جان باشد لازم نیست؛ نمونه‌ها:

کبوترها پرید.

کبوترها پریدند.

در باغ گل‌های زیبایی شکفته است.

در باغ گل‌های زیبایی شکفته اند.

---

۱ اگر نهاد کاملاً محترمانه باشد، در آن صورت برای آن فعل جمع را به‌کار می‌برند، به‌ویژه در گفتار مردم بیش‌تر دیده می‌شود؛ مثلاً: جناب والی آمدند.

هرگاه، اسم نشان‌دهنده‌ی اعضای بدن به‌صورت جمع و نهاد جمله قرار گرفته باشد، بیش‌تر گزاره‌ی آن به صورت مفرد می‌آید؛ مانند: دست‌ها و پاهای او گل‌آلود بود.

در دو سوی سرک شهر مزار شریف گیاهان فراوانی روییده است.

در دو سوی سرک شهر مزار شریف گیاهان فراوانی روییده‌اند.

جمع و یا مفرد بودن دیگر اجزای جمله غیر از نهاد، بر شناسه‌ی فعل تأثیر ندارد؛ یعنی اگر مفعول و متمم جمع و یا مفرد باشد، شناسه با آن‌ها مطابقت نمی‌کند.

خودآزمایی

۱. جمله را تعریف کنید.

۲. ویژگی‌های عمومی جمله را بیان دارید.

۳. ارکان جمله را صرف نام ببرید.

٤. درباره‌ی ویژگی‌های نحوی جمله آگاهی دهید.

۵. وابسته‌های فعل که در گزاره شامل هستند، صرف نام ببرید.

٦. افزوده‌ها چند گونه است، درباره‌ی هر یک از آن‌ها آگاهی دهید.

۷. تمییز چیست؟ با مثال بیان دارید.

۸. در مورد متمم اضافه‌یی آگاهی بسنده دهید.

۹. رابطه‌های نحوی میان اجزای جمله را به صورت فشرده بیان کنید.

۱۰. رابطه‌ی اشراف چیست؟ با یک نمونه توضیح دهید.

۱۱. چند مثال از افزوده‌ی عام (قید جمله) بنگارید.

۱۲. رابطه‌ی تقدم با رابطه‌ی خواهری چه تمایزی دارد؟

۱۳. فعل‌های ربطی کدام‌ها اند؟ بنویسید.

١٤. کدام عنصر هسته‌ی گزاره را تشکیل می‌دهد.

۱۵. موارد وجود را بطه‌ی تقدم میان اجزای جمله در زبان فارسی را شرح دهید.

۱٦. رابطه‌ی مطابقت میان کدام اجزای جمله در زبان فارسی وجود دارد.

فصل ششم

شناخت گونه‌های جمله

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

١. انواع جمله‌های زبان فارسی دری را بشناسند؛

٢. دانشجویان بتوانند جمله‌ی ساده را در متن پیدا کنند؛

٣. جمله‌های آمیخته‌ی متن را تجزیه و تحلیل کنند؛

٤. جمله‌های خبری، پرسشی، تعجبی و امری را بشناسند؛

٥. با نقش معنایی مقوله‌های دستوری آشنایی پیدا کنند؛

٦. جمله‌های بدون فعل را در متن تشخیص دهند.

از آن‌جا که جمله صورتی است از بان که دارای آهنگی خاص و درنگی پایانی و معنای آن کامل باشد و در ساختمان صورت زبانی بزرگ‌تر به کار نرود. بنابراین در زبان فارسی جمله تنها به صورت ساده نبوده بلکه به گونه‌های مختلف دیده می‌شود. جمله از نگاه شکل و از نگاه معنا تقسیم‌بندی شده است. از نگاه شکل و ساختمان

به صورت ساده و آمیخته تقسیم شده است. جمله‌های آمیخته از راه دو فرایند همپایگی و وابستگی تشکیل می‌یابد. همچنان جمله از نگاه معنا نیز به گونه‌های خبری و انشایی دسته‌بندی شده است که انشایی خود به گونه‌های پرسشی، امری، تعجبی است. برخی از جمله‌های زبان بدون فعل می‌باشد. با آن که فعل هسته و مرکز اصلی جمله است، بازهم جمله‌های داریم که به صورت ندایی، جمله‌های اسمی، اصوات و شبه‌جمله یا صورت کوتاه شده‌ی یک جمله‌ی کامل می‌باشد.

جمله از نگاه شکل و ساختمان

جمله از نگاه شکل و ساختمان در زبان فارسی دری نخست به دو بخش عمده (جمله‌ی ساده و جمله‌ی آمیخته) تقسیم می‌شود:

۱. جمله‌ی ساده

جمله‌ی ساده آن است که معمولاً از یک نهاد و گزاره؛ یعنی از یک گروه اسمی و یک گروه فعلی به هم مرتبط تشکیل شده باشد. به بیان دیگر جمله‌ی ساده آن است که دارای سازه‌های روساختی یک جمله‌ی اصلی (یک نهاد و یک گزاره) باشد، به آن‌ها جمله‌های اصلی نیز گفته می‌شود. جمله‌های اصلی دارای یک جمله‌ی ژرف‌ساختی یا جمله‌نمای پایه می‌باشد و برای تولید روساخت آن‌ها کم‌ترین شمار گشتارها به کار می‌رود؛ مانند:

مریم کتاب می‌خواند.

پریسا دانشجوست.

آرش در دانشگاه است.

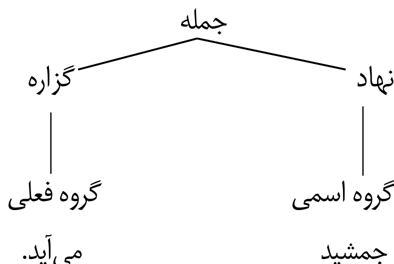
صالح شعر می‌سراید.

گونه‌های جمله‌ی ساده

جمله‌ی ساده از لحاظ تعداد سازه‌های آن به گونه‌های زیر تقسیم شده است:

الف) جمله‌های ساده‌ی دوبخشی

تعداد اجزای جمله بستگی به نوع فعل آن دارد، زیرا فعل جزء اساسی و مهم‌ترین بخش گزاره و جمله است. اگر فعل جمله از نوع ناگذر (یک‌ظرفیتی) باشد، جمله دو جزء (نهاد و فعل) دارد و «دو بخشی» گفته می‌شود.



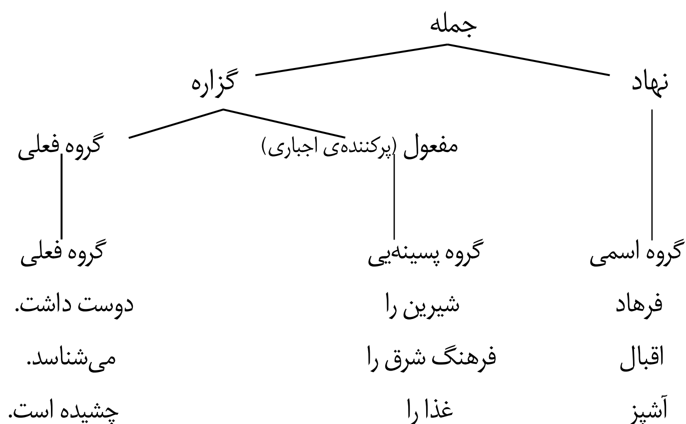
ب) جمله‌های ساده‌ی سه‌بخشی

هرگاه فعل از نوع گذرا باشد، فعل این‌گونه جمله‌ها، گذرا (دوظرفیتی) است، یعنی افزون بر نهاد به یک بخش دیگر نیز نیاز دارد. جمله‌ی سه‌بخشی سه گونه است:

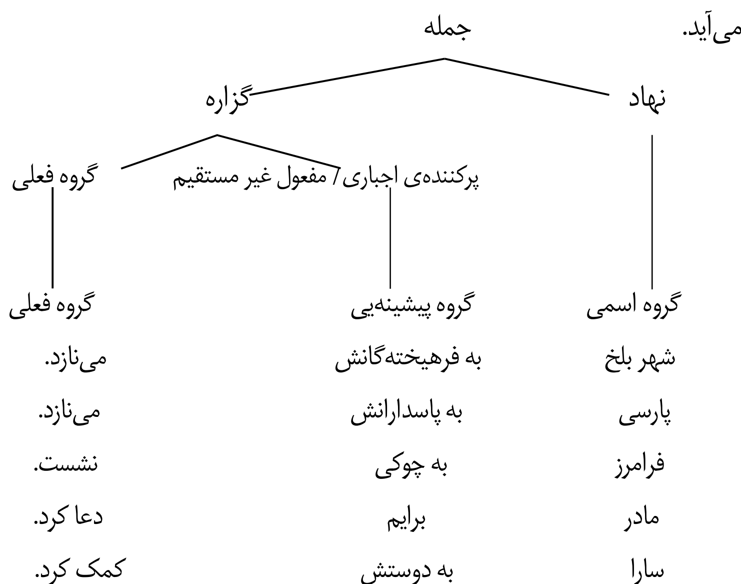
۱. سه‌بخشی با مفعول مستقیم،
۲. سه‌بخشی با مفعول غیر مستقیم،
۳. سه‌بخشی با مسند.

۱. جمله‌های سه‌بخشی با مفعول مستقیم: در بخش گزاره‌ی این گونه جمله‌ها افزون بر فعل، یک گروه اسمی دیگر به نام «مفعول مستقیم» با پسینه‌ی «را» و یا بدون آن می آید (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۵۱).

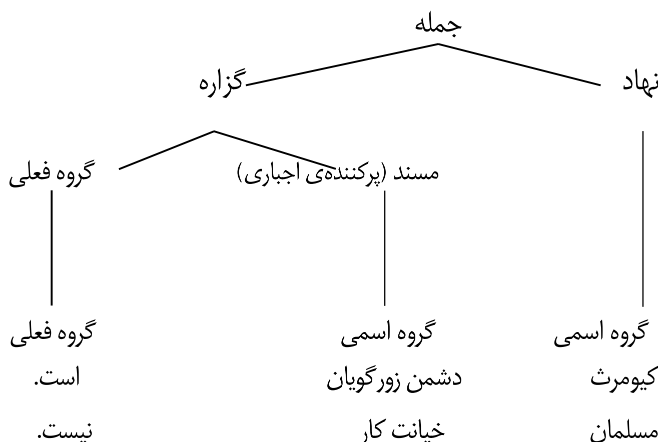
در نمودار درختی زیر توجه کنید:



۲. جمله‌های سه‌بخشی با مفعول غیر مستقیم: در بخش گزاره‌ی این گونه جمله‌ها افزون بر فعل یک گروه دیگر به نام «مفعول غیر مستقیم» با یک پیشینه می‌آید.



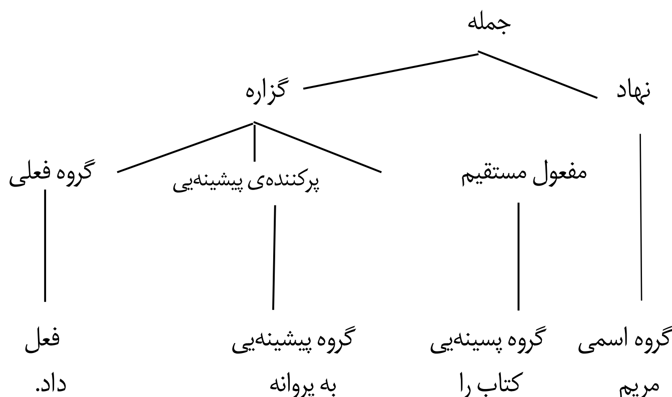
۳. جمله‌های سه‌بخشی با مسند: در بخش گزاره‌ی این گونه جمله‌ها افزون بر فعل یک گروه اسمی دیگر به نام «مسند» می‌آید (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۵۲)؛ به رنگ نمونه:



ج) جمله‌های ساده‌ی چهار بخشی

فعل این‌گونه جمله‌ها نیز گذرا (اما سه ظرفیتی) است. جمله‌ی چهاربخشی چهار گونه است:

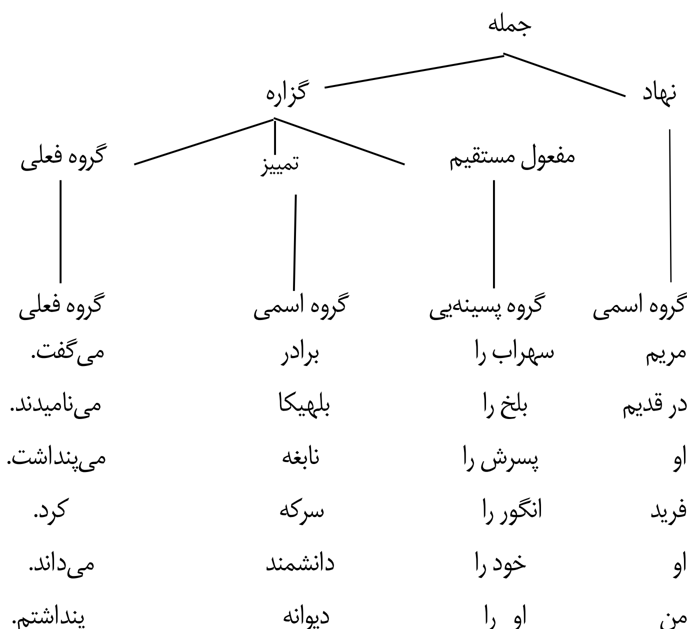
۱. جمله‌ی چهاربخشی با مفعول مستقیم و مفعول غیر مستقیم (پرکننده‌ی پیشینه‌یی):



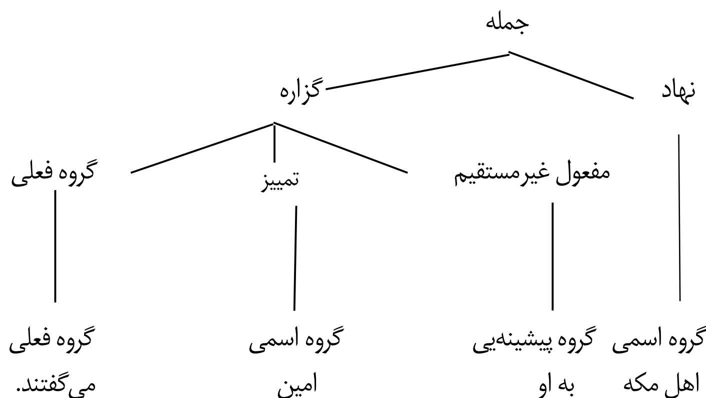
من حقیقت را به او گفتم.

او باغ را به من نشان داد.

۲. جمله‌ی چهاربخشی با مفعول و تمییز:



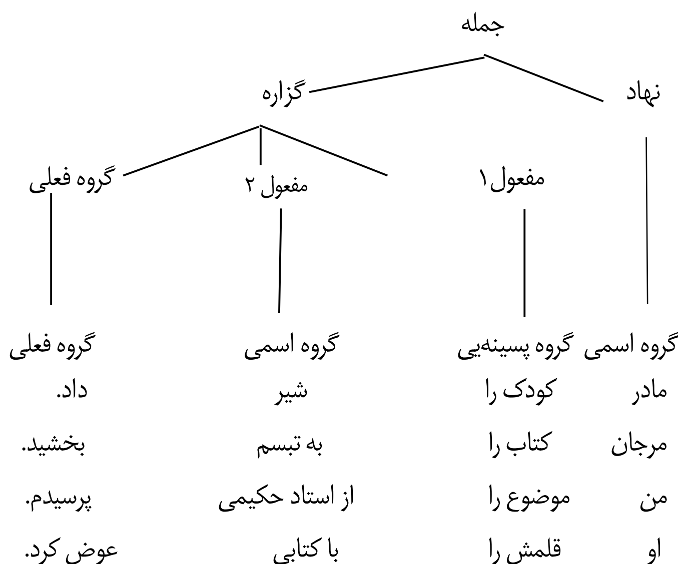
۳. جمله‌ی چهاربخشی با پرکننده‌ی پیشینه‌یی و تمییز:



پادشاه به وزیرش دانا لقب داد.

پدر به فرزند خود مرد آینده می‌گفت.

٤. جمله‌ی چهاربخشی دو مفعولی:



گروه اسمی	گروه پسینه‌یی	گروه اسمی	گروه فعلی
مادر	کودک را	شیر	داد.
مرجان	کتاب را	به تبسم	بخشید.
من	موضوع را	از استاد حکیمی	پرسیدم.
او	قلمش را	با کتابی	عوض کرد.

تفاوت این گونه جمله با جمله‌ی چهار بخشی با مفعول و تمییز، آن است که در آن‌گونه جمله، مفعول و تمییز هردو هم‌ارز هستند؛ اما در این‌گونه جمله، مفعول اول و دوم هم‌ارز نیستند:

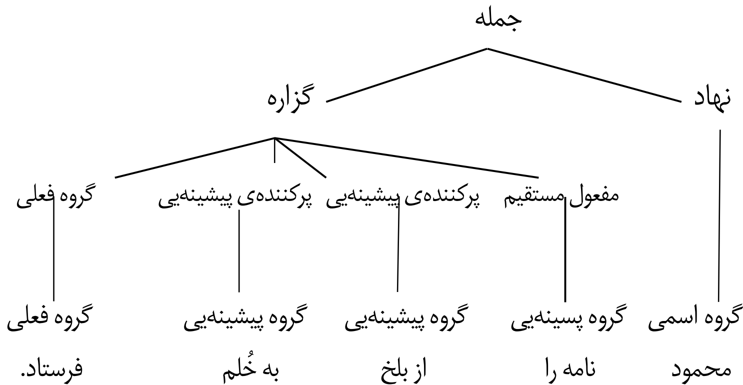
جمله‌ی چهاربخشی با مفعول و تمییز: مردم او را پهلوان می‌گفتند. او = پهلوان

جمله‌ی چهاربخشی با دو مفعول: من او را لباس پوشانیدم. او ≠ لباس

(حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ٥٤- ٥٥).

د) جمله‌های ساده‌ی پنج‌بخشی

این‌گونه جمله‌ها نظر به گونه‌های دیگر اندک است. فعل این‌گونه جمله‌ها نیز گذرا، اما چهارظرفیتی است. جمله‌ی پنج بخشی ساده یک نوع است؛ پنج بخشی با مفعول مستقیم و دو پرکننده‌ی پیشینه‌یی:



۲. جمله‌های آمیخته (مرکب)

جمله‌های آمیخته آن است که از چند جمله‌ی اصلی (ساده)، ساخته شده باشد و در آن نشانه‌های ربط و افزوده‌های دستوری دیگر نیز به کار می‌رود؛ یعنی جمله‌ی مرکب می‌تواند از یک‌جاشدن دو جمله‌ی اصلی و یا بیش‌تر از آن تشکیل شود. از لحاظ تجزیه‌ی روساختی جمله‌ی مرکب سازه‌های روساختی بیش از یک جمله‌ی اصلی را دربر می‌گیرد (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۵)؛ به رنگ نمونه:

جواد به دانشگاه آمد و شامل رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری شد.

بیژن به درخت بالا شد تا میوه بچیند.

پرویز درس می‌خواند که کامیاب شود.

به کتاب‌خانه رفتم، شعر واصف باختری و صالح محمدخلیق را بخوانم.

اگر درس بخوانی، در امتحان پیروز می‌شوی.

هر کدام از جمله‌های بالا را می‌توان به سادگی به دو جمله‌ی اصلی (ساده) جداگانه تجزیه کرد. البته نوع رابطه میان جمله‌های اصلی (ساده) در آن‌ها متفاوت است.

* جواد به دانشگاه آمد. جواد شامل رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری شد.

جمله‌ی بالا، رابطه‌ی دســتوری خاصــی با دیگری ندارد و می‌تواند به گونه‌ی مستقل به کار رود.

جمله‌های مرکب به گونه‌های زیر دیده می‌شود:

الف) جمله‌ی آمیخته‌ی همپایه

آن است که از یک‌جاشدن دو جمله‌ی مستقل ساده با نشانه‌ی ربط توازن یا همپایگی (و، یا... یا...) ساخته شود، جمله‌ی مرکب همپایه گفته می‌شود. این گونه جمله از راه پیوسته‌سازی فقره‌ها به گونه‌ی همپایه یا تأکید و تفسیر ساخته می‌شود؛ مانند:

رستم خانه را جارو کرد و سهراب لباس‌ها را شست.

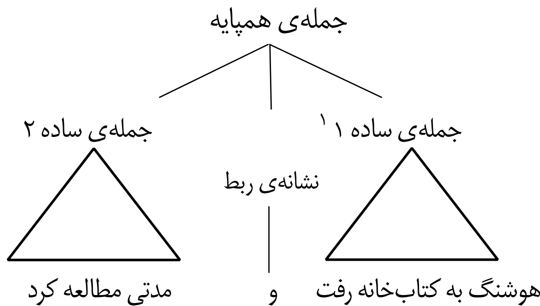
شمار جمله‌هایی که با یک‌دیگر همپایه شوند، یا یک‌دیگر را مورد تاکید و تفسیر قرار دهد، هیچ محدودیتی ندارد؛ یعنی هیچ‌گونه رابطه‌ی نحوی خاص با یک‌دیگر ندارند. از لحاظ نحوی و معنایی هر جمله پایه‌ی مستقل است (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ١١٦).

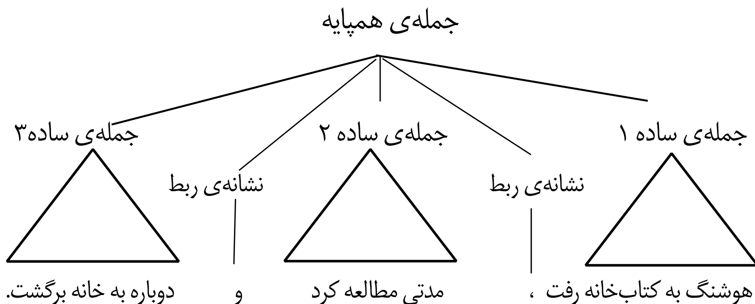
گروهی از دستوریان این‌گونه جمله را به دو بخش (جمله همپایه فشرده و جمله همپایه گسترده) تقسیم کرده‌اند (یمین، ١٤٠٢، ص. ١٨٢)؛ مثلاً جمله همپایه‌ی فشرده‌ی بالا را گسترش می‌دهیم، بازهم یک جمله‌ی مرکب همپایه است؛ یعنی جمله‌ی مرکب همپایه گسترده:

رستم خانه را جارو کرد، سهراب لباس‌ها را شست، بیژن الماری را پاک کرد و فریدون فرش‌ها را تکاند.

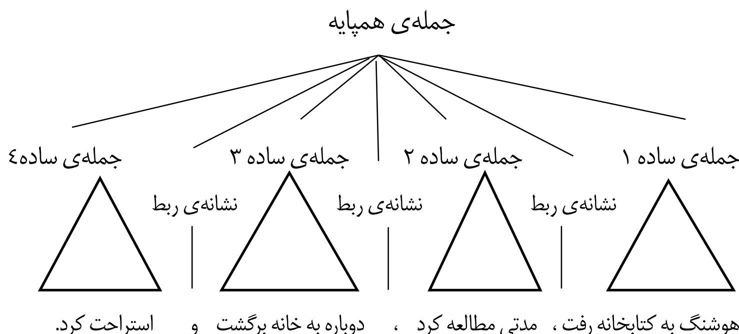
رستم، برادر بزرگ جمشید خانه را جارو کرد، سهراب هم‌صنفی صمیمی او لباس-ها را شست، بیژن، دوست دوران طفولیت او الماری را پاک کرد و فریدون فرش‌ها را تکاند.

در دستور زبان فارسی دری چگونگی گسترش جمله‌های همپایه را می‌توان به نمودار درختی، بهتر نشان داد:





[1] مثلث‌ها نشان‌دهنده‌ی یک جمله‌ی ساده (اصلی) یا یک جمله‌واره (فقره) هستند.



در نمونه‌های بالا با دقت دیده می‌شود که در جمله‌های همپایه، نهادهای هم مرجع با نهاد پیشین (گروه اسمی) و نیز دیگر سازه‌های نحوی یکسان از روساخت جمله‌ی همپایه حذف می‌شود؛ مثال دیگر:

*جمشید دانشگاه می‌رود و جمشید درس می‌خواند.

جمشید دانشگاه می‌رود و درس می‌خواند.

به‌کارگیری فرایند ربط وابسته به دو شرط امکان پذیر است؛ نخست این‌که هر کدام از بخش‌های ترکیب شونده باید سازه‌ی واحد باشند. دوم این‌که دو سازه‌ی ربط داده شده از یک مقوله باشند.

پیوندهای همپایگی

پیوندهای ربطی که در ساختمان جمله‌ی همپایه به کار می‌روند، قرار زیر اند:

۱. پیوند ربط (و)

رایج‌ترین نوع همپایگی با پیوند (و) و (ـُ) به‌میان می‌آید و فقره‌های جمله‌ی همپایه را پیوست می‌کند. این‌گونه همپایگی بیش‌تر توالی زمان‌ها خواهد بود؛ طور مثال:

بسیار مشروب نوشید و بیهوش شد.

به آب بازی رفتم و مریض شدم.

۲. ربط خلافی

جمله‌هایی که مفهوم فقره‌های آن‌ها خلاف یا مقابل هم بیان شده باشد، به وسیله‌ی پیوندهای (اما، ولیکن، بلکه) ظاهر می‌شود که نمودار توازن در زمان است؛ مانند:

آن‌ها ناوقت آمدند؛ ولی امتحان دادند.

در نثر مسجع قافیه وجود دارد؛ اما نه به صورتی که در شعر می‌آید.

۳. ربط جدایی

پیوندهای ربط جدایی (یا، یا که، یا این‌که، یا...یا، خواه... خواه، هم... هم، نه نه) فقره‌های جمله‌ی همپایه را به هم ربط می‌دهد؛ مانند:

این‌جا می‌خواهی بمانی یا به مهمانی می‌روی.

یادآوری: برخی از دستور نویسان معاصر فارسی دری، روابط باهمی فقره‌ها در جمله‌ی همپایه را از نگاه معنا به دو گونه بخش کرده اند:

روابط توالی: در این‌صورت فقره‌ها بـا وجـود همپایه بودن، با هـم توالی زمانی دا شته و با نشانه‌های؛ سپس، بعدازآن، آن‌گاه، و... که جنبه‌ی قیدی دا شته با شد، می‌آید؛ مانند:

نخست رستم آمد، سپس سهراب رسید.

روابط تناوب: در این صورت فقره‌ها با نشانه‌های تناوب (یا این‌که، گاهی، یا... یا) هم‌پایه شده است. همان ربط جدایی است؛ به رنگ نمونه:

یا این‌جا بنشین، یا برون برو.

ب) جمله‌ی آمیخته‌ی ناهمپایه (مختلط)

جمله آمیخته‌ی ناهمپایه[۱](مختلط) یا مشتق مرکب آن است که از یک جمله‌ی پایه (اصلی) و یک یا چند جمله‌ی وابسته تشکیل شده باشد (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۷). به بیان دیگر از یک‌جا شدن چندین فقره (جمله‌ی اصلی ساده) ساخته شده باشد طوری که هر فقره حیثیت جمله را داشته و با یک‌دیگر توسط نشانه‌های ربط وابستگی از قبیل: که، اگر، اگرچه، هرچند، مگر، چون، زیرا، به‌خاطری که، از آن جایی‌که، بنابر آن، ... پیوند می‌یابند. در این گونه جمله، فقره‌یی را که در آغاز یا وسط آن یکی از نشانه‌های ربط وابستگی بیاید فقره‌ی پیرو می‌نامند؛ اگر این فقره از میان برداشته شود، آن‌چه باقی می‌ماند فقره‌ی پایه است. ازاین جهت برخی‌ها این‌گونه جمله را به نام جمله‌ی هسته‌یی نامیده‌اند؛ یعنی از فقره‌ی هسته و وابسته تشکیل می‌شود. مطلب عمده و اساسی در فقره‌ی هسته و مطالب ضمنی و فرعی در فقره‌ی وابسته بیان می‌شود.

وقتی‌که از خانه بیرون رفتم، هنوز آفتاب سر نزده بود.

به نظر می‌رسد که از کار تازه‌اش راضی نیست.

دانشجویی که به کابل رفته بود، برایم نامه نوشت.

فقره (جمله‌واره)های وابسته در جمله‌های همپایه سه[۲]گونه‌اند؛ وابسته‌ی متممی، وابسته‌ی قیدی و وابسته‌ی موصولی.

---

۱ این‌گونه جمله‌ها را از آن جهت ناهمپایه می‌گویند که فقره‌های آن‌ها با هم همپایه نیستند؛ یعنی فقره‌ها پایه و پیرو هستند.

۲ دستور نویسان زبان فارسی دری وابستگی فقره‌های پیرو را به گونه‌های متفاوت بخش‌بندی کرده‌اند.

۱. جمله‌ی ناهمپایه با فقره‌ی وابسته‌ی متممی (پرکننده)

فقره‌ی وابسته‌ی متممی خبر فقره‌ی پایه را تکمیل می‌کند و به پرسش‌های (چرا، از چی، به چی)، پا سخ می‌دهد. نهاد، مفعول م ستقیم، مفعول غیر م ستقیم پرکننده‌ی پی شینه‌یی، م سند و تمییز از جمله‌ی پرکننده‌های اجباری فعل ه ستند؛ یعنی اگر در فقره‌یی که باید ظاهر شـوند، نیامده باشــند، فقره‌ی ناقص (متمم‌پذیر) اســت؛ پس فقره‌ی متممی**،** فقره‌یی‌ســت که در جایگاه یکی از این متمم‌های اجباری فعل به جای گروه اســمی به‌کار رود و حذف آن به غیر دســتوری شــدن جمله بینجامد، این گونه فقره‌ها وابســته متمم فعل بوده و از همین‌رو کاربرد آن به دنبال فعل اجباری است؛ مانند:

الف) نواب [منظور ما را] فهمید.

ب) نواب فهمید [که ما چه منظور داریم].

در جمله‌ی «الف» مفعول فعل «فهمید» که متمم اجباری محسوب می‌شود، گروه اسمی است؛ مگر در جمله‌ی «ب» این جایگاه (متمم اجباری) با فقره‌ی متمم «که ما چه منظور داریم» پُر شده است (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ٦۳).

۲. جمله‌ی ناهمپایه با فقره‌ی وابسته‌ی موصولی

در ساختمان این نوع جمله‌ها یک یا چند فقره که فقره‌ی موصولی نامیده می‌شود، در درون جمله جای می‌گیرد. فقره‌ی موصولی در باره‌ی یکی از عناصر فقره‌ی پایه (به طور معمول گروه‌های اسمی) اطلاعی به دست می‌دهد که هسته‌ی فقره‌ی موصولی گفته می‌شود. گروه‌های اسمی در نقش‌های نهاد، مفعول، متمم پیشینه‌یی، مضاف الیه و قید فعل در فقره‌ی پایه، می‌توانند هسته‌ی فقره‌ی موصولی واقع شوند. فقره های موصولی با واژک ربط «که» پیرو فقره‌های پایه می‌شود. به رنگ نمونه:

الف) برادرم که استاد دانشگاه است، در تخار زندگی می‌کند.

ب) به پسرم که دانشجوست، پول فرستادم.

در جمله‌ی «الف» گروه اسمی «برادرم» که نهاد فقره‌ی پایه است، هسته‌ی فقره‌ی موصولی «که استاد دانشگاه است» و در جمله‌ی «ب» گروه پیشینه‌یی «به پسرم» که پرکننده‌ی فعل «فرستادم» می‌باشد، هسته‌ی فقره‌ی موصولی «که دانشجوست» قرار گرفته است. در جمله‌های بالا فقره‌ی وابسته‌ی موصولی اختیاری بوده و به دنبال هسته‌ی گروه اسمی (اسم) به‌کار رفته است و رابطه میان آن‌ها رابطه‌ی وصفی‌ست. در برخی دستورهای معاصر از آن به تابعیت وصفی نیز تعبیر شده است.

۳. جمله‌ی ناهمپایه با فقره‌ی وابسته‌ی قیدی

فقره‌ی وابسته‌ی قیدی می‌تواند به جایگاه آغازی جمله یعنی گروه متمم‌نما جابه‌جا شود. هر فقره‌ی قیدی با یک نشانه‌ی قیدی (هنگامی‌که، وقتی‌که، وقتی، زیرا، چون، چون‌که، تا، در حالی‌که، به طوری‌که، هر قدرکه، مگر این‌که، مگر آن‌که، به‌جز این‌که، اگر) به کار می‌رود. به رنگ نمونه:

هنگامی‌که بهار بیاید و گیاهان برویند، همه جا سرسبز می‌شود.

دانشجویان به کتابخانه می‌روند تا در زمینه‌ی پژوهش خود مطالعه کنند.

هیچ‌کس دست به کاری نمی‌زند مگر این‌که فکر کند در آن فایده‌یی نهفته است.

گونه‌های فقره‌ی وابستگی قیدی در جمله‌ی ناهمپایه

فقره‌ی قیدی در جمله، نظر به نشانه‌ی ربط موجود در آن، به یکی از مفاهیم زمان، مکان، علت، نتیجه، چگونگی حالت، مقدار، شرط و غیر این‌ها اشاره می‌کند.

۱. وابستگی زمانی: وابستگی زمانی، زمان به وقوع پیوستن فقره‌ی پایه را می‌رساند که با نشانه‌های گروه ربطی (وقتی‌که، چون‌که، همین‌که، تا آن‌که، هر وقت

که، آن‌گاهی، هرزمانی‌که، پیش‌ازآن‌که، پس‌ازآن‌که) فقره‌ی قیدی زمان می‌آید (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ص. ۲۹۱)؛ مانند: همین‌که بهار آمد، دنیا زیبا می‌شود.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه(هسته)

۲. وابستگی مکانی: مکان به وقوع پیوستن فقره‌ی پایه را افاده می‌کند. در زبان فارسی امروز حرف ربط بسیطی برای مکان وجود ندارد، ولی گروه‌های ربطی برای مکان بسیار است، از جمله: هرجا، هرجاکه، هرکجاکه، آن‌جاکه، محلی‌که،...؛ مانند: هرجا بروی او هم خواهد آمد.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

۳. وابستگی کیفیت و حالت: در نثر امروز بیشتر با گروه‌های ربطی می‌آید، زیرا امروز حرف بسیطی برای قید کیفیت و حالت وجود ندارد. ربط «که» اگر به معنی «به‌طوری‌که»، «به‌نحوی‌که»، «در آن‌حال»، درحالی‌که» باشد، فقره‌ی قید حالت را می‌رساند (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ص. ۲۹۳)؛ مانند:

رفت که رفت؛ یعنی به‌طوری رفت که رفت.

درحالی که من غذا می‌خوردم، استاد وارد صنف شد.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

٤. وابستگی مقدار: با نشانه‌های (تا، تاجایی‌که، هرچه، هرقدر، چندان‌که، آن‌قدر که، به‌اندازه‌یی‌که، به‌حدی‌که، و...) در جمله ظاهر می‌شوند. مانند:

هرقدر که ممکن است، دانش بخوان.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

هرچه گفتم، کمتر مؤثر افتاد.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

٥. وابستگی علت: این وابستگی به توضیح و تصریح سبب وقوع فقره‌ی پایه (هسته) می‌پردازد به دو شکل دیده می‌شود:

نخست با نشانه‌های (چون، چون‌که، از آن‌جاکه)، در این‌صورت فقره‌ی وابسته پیش از فقره‌ی هسته (پایه) می‌آید (یمین، ۱۴۰۲، ص. ۱۹۳)؛ مانند:

چون راه درازی را پیمود، خیلی خسته به نظر می‌رسید.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

دوم، آن‌که با نشانه‌های (که، زیراکه، چراکه، چرا، ...) می‌آید؛ به رنگ نمونه:

پروین پسان‌تر رسید، زیراکه ناوقت حرکت کرده بود.

فقره‌ی پایه (هسته) فقره‌ی پیرو (وابسته)

٦. وابستگی تضاد: در این نوع وابستگی، دو فقره در مقابل هم قرار می‌گیرند و با نشانه‌های (اگرچه، گرچه، هرچند، افزون براین‌که، گذشته ازآن‌که، باوجودی‌که، ...) در جمله می‌آید؛ مثال: باوجودی‌که زیاد کوشید، موفق نشد.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

۷. وابستگی شرط: در این نوع فقره‌ی وابسته شرط وقوع فعل فقره‌ی هسته است، بیش‌تر با واژک «که» یا معادل آن «تا» و «هرگا» صورت می‌پذیرد؛ مانند:

اگر درس بخواند، کامیاب می‌شود.

فقره‌ی پیرو (وابسته) فقره‌ی پایه (هسته)

۸. وابستگی نتیجه: این‌گونه وابستگی، نتیجه را می‌نماید، اغلب با نشانه‌های (که، تاکه) می‌آید. البته فقره‌های وابسته، پس‌از فقره‌های هسته قرار می‌گیرد؛ مانند:

او بسیار کوشید تاکه پیروزی نصیبش شد.

فقره‌ی پایه (هسته) فقره‌ی پیرو (وابسته)

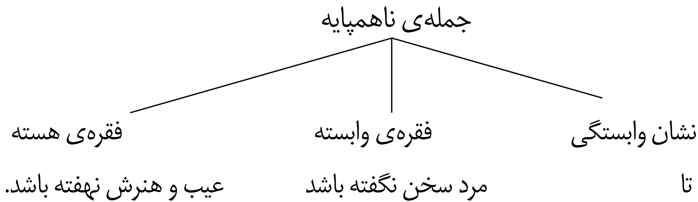
بسیار تلاش کردم تا به نتیجه رسیدم.

فقره‌ی پایه (هسته) فقره‌ی پیرو (وابسته)

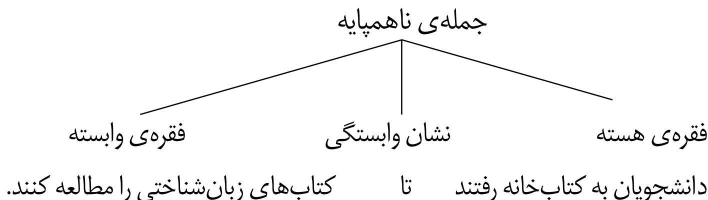
ساختار جمله‌ی ناهمپایه از نگاه موقعیت فقره‌های وابسته

جمله‌های ناهمپایه از نگاه موقعیت فقره‌های وابسته در آن، به یکی از سه صورت زیر دیده می‌شود:

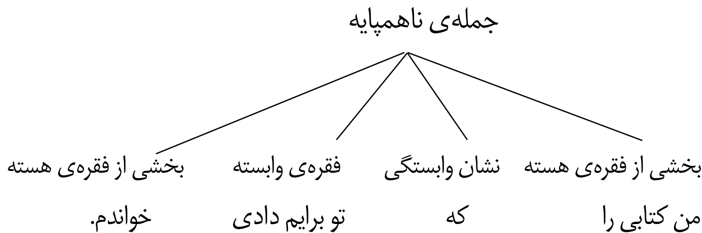
۱. جملهٔ ناهمپایه ← نشان وابستگی + فقره‌ی وابسته + فقره‌ی هسته



۲. جمله‌ی ناهمپایه ← فقره‌ی هسته + نشان وابستگی + فقره‌ی وابسته.



۳. جمله‌ی ناهمپایه ← بخشی از فقره‌ی هسته + نشان وابستگی + فقره‌ی وابسته + بخشی از فقره‌ی هسته.

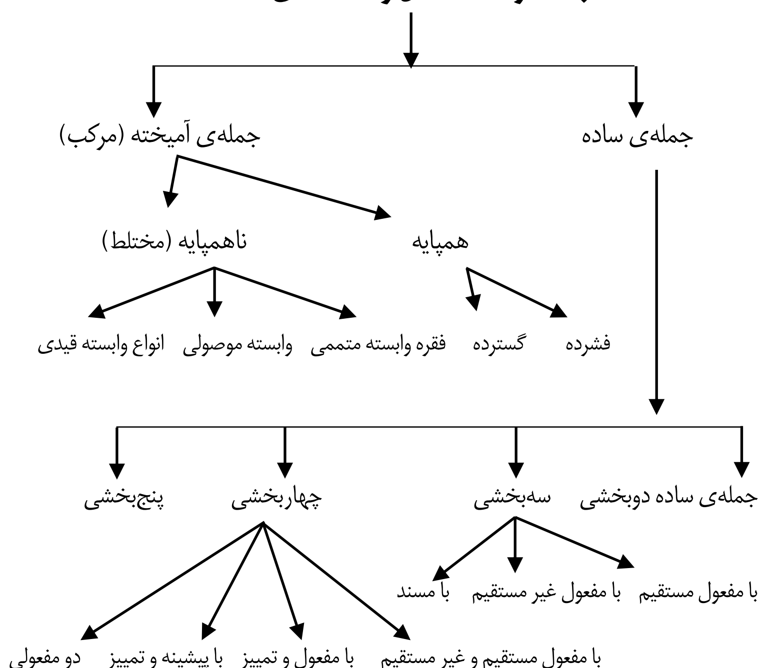


ویژگی شمار نامحدود جمله‌ها

بر پایه‌ی ملاحظات یادشده در بالا، روشن شد که جمله‌های اصلی یا ساده‌ی زبان از راه پیوند ساختی واژه‌ها در گروه‌ها و در همین حال برپایه‌ی پیوند گروه‌ها پدید می‌آید. بر پندار این ویژگی‌های یادشده، جمله‌های مرکب زبان از راه دو فرایند متمایز ساخته می‌شود:

الف) از راه پیوند پیاپی و همپایه‌ی دو یا چند بند جمله‌ی اصلی به صورت جمله‌ی مرکب همپایه؛

ب) از راه پیوند یک یا چند جمله‌ی وابسته، یک جمله‌ی مرکب ناهمپایه حاصل می‌شود (مشکوةالدینی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۲).



گونه‌های جمله از نگاه معنا

هر گویشور زبان برای بازتاب‌دادن واقعیت‌های جهان بیرون و گزارش از وضعیت ذهنی خود که همان معنای مورد نظر اوست، از الگوهای گوناگون نحوی استفاده می‌کند. چنان‌که، میان معنا و ساخت نحوی جمله‌ها می‌توان نوعی رابطه مشاهده کرد؛ مگر این ارتباط یک‌به‌یک و عام نیست. معنای جمله را در بیش‌تر موارد نظر به ویژگی‌های عروضی آن می‌توان تعیین کرد. جمله از نگاه رابطه‌ی آن با واقعیت بیان شده به دو نوع است؛

الف) خبری،

ب) انشایی.

الف) جمله‌ی خبری

جمله‌ی خبری آن است که به وسیله‌ی آن از واقع شدن کاری یا بودن و پذیرفتن حالتی به صورت مثبت و منفی خبر دهیم که مضمونش احتمال صدق (سازگاری با واقعیت) و کذب (ناسازگاری با واقعیت) هر دو را داشته باشد. فعل به کاررفته در این گونه جمله‌ها دارای وجه اِخباری است.

ویژگی عروضی جمله‌ی خبری این است که آهنگ اُفتان دارد. جمله‌ی خبری پرکاربردترین نوع جمله‌ها در یک زبان است که گویشوران با استفاده از آن خبر و یا اطلاعی را به مخاطبان انتقال می‌دهند؛ مانند: سهراب مریم را دید.

جمله‌ی خبری = گوینده ——پیام——← شنونده

ب) جمله‌ی انشایی

جمله‌ی انشایی آن است که احتمال سازگاری و ناسازگاری با واقعیت (صدق و کذب) را نداشته باشد. جمله‌ی انشایی به سه گونه تقسیم می‌شود:

۱. جمله‌ی پرسشی ۲. جمله‌ی امری ۳. جمله‌ی عاطفی.

۱. جمله‌ی پرسشی

آن است که پرسش را برساند. گویشور زبان با استفاده از آن انگیزه‌ی انتقال خبر یا پیام را از شنونده به سوی خود می‌آفریند؛ یعنی از شنونده می‌خواهد تا در باره‌ی چیزی به او خبر بدهد. مسیر پیام در آن برعکس جمله‌ی خبری‌ست که در آن پیام از گوینده به شنونده هدایت می‌شود.

جمله‌ی پرسشی = گوینده ◄—— پیام —— شنونده

جمله‌های پرسشی به سه گونه تقسیم می‌شوند:

الف) جمله‌های پرسشی بلی/خیر: این‌گونه پرسش‌ها از سوی مخاطب پاسخ مثبت و یا منفی داده می‌شوند؛ به رنگ نمونه:

دانشگاه رفتی؟ کتاب را تو گرفتی؟

در زبان فارسی ترتیب عناصر جمله‌های پرسشی بلی/ خیر، مانند عناصر جمله‌ی خبری خالی از پرسش‌واژه است، اما از نگاه ویژگی عروضی (آهنگ خیزان) دارد.

ب) جمله‌های پرسشی آزاد: که پرسش‌های استفهامی نیز گفته می‌شود که در آن گوینده از شنونده می‌خواهد در باره‌ی چیزی به او آگاهی بدهد؛ مثلاً:

چند سال می‌شود که در دانشگاه درس می‌خوانی؟

این گونه پرسش‌ها با آوردن پرسش‌واژه‌های زیر ساخته می‌شوند:

اسم‌های پرسشی؛ مانند: کی، کجا، چه، کَی.

صفت‌های پرسشی: چه، کدام، چند.

قیدهای پرسشی: آیا، چرا، چگونه.

فعل جمله‌های پرسشی به وجه اِخباری یا به وجه التزامی است؛ طور مثال:

آیا می‌روی؟ آیا بروم؟

صفت پرسشی پیش از اسم و هردو در جایگاه گروه اسمی توصیفی به کار می‌روند؛ مانند: کدام کتاب را دوست داری؟

ترتیب آن همانند جمله‌ی خبری «کتاب خوب را دوست داری» است.

ج) جمله‌های پرسشی متناوب: در این‌گونه پرسش‌ها گوینده پاسخ را به صورت گزینه‌یی می‌آورد، تا شنونده یکی از آن‌ها را انتخاب کند؛ مانند: امروز یا فردا؟

۲. جمله‌ی امری

دارای آهنگ خاص امری‌ست که به وسیله‌ی آن گوینده انجام و یا ترک کاری را به گونه‌ی محسوس یا فعالیت ذهنی و روانی، از مخاطب می‌خواهد. معناهای نهفته در ساختار جمله‌ی امری می‌تواند نفرین، دعا، تمنّا و خواهش نیز باشد؛ به مثال‌ها توجه کنید:

«به کتاب‌های من دست مزن»، «متوجه باش»، «ضعیفان را میازار»، «در وقت درس خواندن گپ نزنید».

۳. جمله‌ی عاطفی (تعجبی)

تأثیر پررنگ و برجسته‌ی یک چیز و یا رویداد در ذهن گوینده عواطف و احساسات او را برانگیخته و شگفت‌زده می‌کند، این امر سبب می‌شود تا به نوعی بزرگ‌نمایی از نوع تحسین، تقدیر، تقبیح، نفرین، آرزو، ... دست بزند که بازتاب این گونه شگفتی‌ها با جمله‌ی تعجبی صورت می‌گیرد. به بیان دیگر جمله‌ی تعجبی آن است که گوینده به وسیله‌ی آن حالت غیرعادی، هیجانی و پرشور روحی خود را با استفاده از واژه‌های تعجبی، بیان می‌کند؛ به رنگ نمونه:

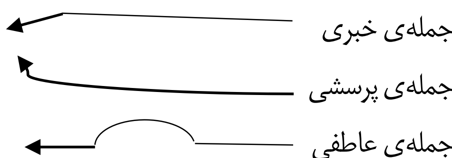
این ده چه زیباست! (تحسین)

چقدر بی‌ادب است! (نفرین)

کاش ارزش صلح را همه‌ی مردم می‌دانستند! (آرزو)

چه آدم کم‌رویی! (تعجبی)

آهنگ جمله‌ی عاطفی در آغاز بلند بوده در میان اوج می‌گیرد و در آخر پایین می‌آید، و صورت اُفتان به خود می‌گیرد. تفاوت آهنگ عروضی جمله‌های خبری، پرسشی و عاطفی را به گونه‌ی زیر می‌توان نشان داد:



طور مثال در جمله‌های زیر توجه کنید:

فرامرز آمد.

فرامرز آمد؟

فرامرز آمد!

نقش معنایی مقوله‌های دستوری

انسان برای گزارش محیط پیرامون خود و یا و ضعیت ذهنی خود از الگوهای نحوی متفاوتی اســتفاده می‌کند که این الگوها درواقع بیان کننده‌ی منظور گوینده از به کارگیری زبان اند. از نگاه معنایی هر جمله دارای یک هسته (محمول) و یک یا چند موضــوع اســت؛ زیرا هر جمله از واقعیتی در جهان بیرون و پدیده‌های دخیل در آن گزارش می‌دهد. یک جمله شامل یک رویداد ا ست که در ا صطلاح د ستور زبان به آن «محمول» گفته می‌شـود. در کنار آن عناصـری که در وقوع فعل مشـارکت دارند «موضــوع» نامیده می‌شــوند. جایگاهی را که یک موضــوع در ژرف‌ســاخت آن قرار می‌گیرد «جایگاه موضــوع» نامیده‌اند. معناشــناســان منطقی معنای جمله را با

بهره‌گیری از فرمول‌های صوری تحلیل می‌کنند و آن را «منطق محمول‌ها» می‌نامند (گلفام، ۱۳۹۳،ص. ۵۹).

زبان‌شناسانی که پیوند نحو و معناشناسی را مطالعه می‌کنند با ایجاد تغییر در فرمول‌های معنایی، می‌کوشند هم نوع مقوله‌ی نحوی موضوع‌ها را نشان دهند. اگر گزاره‌ی یک جمله را، یک صحنه‌ی نمایش درنظر بگیریم، در آن صورت می‌توان موضوع‌ها را بازیگران این صحنه‌ی نمایش فرض کرد. هر بازیگر در صحنه‌ی نمایش، نقشی را به عهده دارد. از این‌رو در نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی چامسکی (۱۹۸۲عیسایی) در تحلیل قواعد مقوله‌ی افعال به نقش معنایی موضوعات فعل، مبحث نظریه‌ی «تتا» را مطرح می‌سازد. بر اساس این نظریه هر یک از موضوع‌های فعل تنها می‌تواند یک نقش معنایی را به عهده داشته باشد و در سطح هر جمله تنها به هر نقش معنایی یک موضوع داده می‌شود، این بیان، نظریه‌ی «تتا[1]» نام دارد. نقش‌های معنایی یا همان نقش‌های تتا، تنها به کنش‌گر و کنش‌پذیر محدود نمی‌شود و در حوزه‌ی مطالعات زبان‌شناختی، بین زبان‌شناسان در خصوص تعداد و تعریف این نقش‌ها توافق به چشم نمی‌خورد، عمده‌ترین این نقش‌ها عبارت اند از:

کنش‌گر (عامل)[2] : آغازگر و یا انجام‌دهنده رخدادی که محمول بیان می‌دارد؛ یعنی «عنصری که آگاهانه و به صورت ارادی دست به انجام عملی بزند» (میرعمادی، ۱۳۸۹، ۹۱)؛ مانند:

استاد، جواب نامه‌های مرا نداد.

در این جمله «استاد» نقش کنش‌گر (عامل) را دارد.

---

[1] Theta criteion
[2] Agent

کنش‌پذیر[۱]: کسی که تحت تأثیر رخداد محمول قرار می‌گیرد؛ یعنی اسمی است که نتیجه‌ی عمل را دریافت می‌کند و فعل بالای آن واقع شده و تغییری را در حالت آن پدید می‌آورد؛ طور مثال:

دخترش را سخت تنبیه کرد.

رییس دانشگاه، فریدون را از کار برکنار کرد.

پذیرنده: به اسمی اطـــلاق می‌شود که حاصل وقوع عمل را دریافت می‌کند؛ مانند:

پروین یک سیب سرخ بزرگ را به من داد.

رستم روز ده افغانی به صندوق اعانات می‌ریزد (میرعمادی، ۱۳۸۹، ص. ۹۵).

تجربه‌گر: موجود جانداری که رخداد محمول را تجربه می‌کند.

هدف[۲]: مکانی یا چیزی که رخداد محمول در جهت آن حرکت می‌کند؛ یعنی فعل به سوی آن متوجه است، خواه آن فعل ارادی، غیر ارادی، انتزاعی، غیر انتزاعی، خواه عمل به آن منتهی شود یا نشود؛ مانند:

ما بلخ را به قصد کابل ترک گفتیم.

دختران همیشه به پدران خود التفات دارند.

خدابیامرز، پدرکلانم، پس از چندسال بیماری، به حالت بیهوشی از جهان رفت.

بهره‌ور[۳]: کسی یا چیزی که از رخداد محمول بهره‌مند می‌شود؛ یعنی اسمی که از وقوع فعل سود می‌برد و کار به این خاطر انجام داده می‌شود.

ابزار[۴]: که با آن رخداد محمول به انجام می‌رسد، یعنی اسمی که ابزار انجام کاری قرار می‌گیرد.

---

[۱] Patient
[۲] Goal
[۳] Benenfactive
[۴] Instrument

با محبت می‌شود همه قلب‌ها را تسخیر کرد.

با یک من عسل هم نمی‌شود اخلاق تند او را تحمل کرد.

سهراب انگشتش را با چاقو برید (میرعمادی، ١٣٨٩، صص. ٩٥- ٩٦).

خاستگاه[١]**:** مکانی یا چیزی که رخداد محمول از آن آغاز می‌شود، به بیان دیگر آغازگر وقوع عمل انتزاعی و غیر انتزاعی. گاهی نقش‌های خاستگاه و کنشگر می‌توانند در یک عنصر زبانی جمع شود.

جایگاه[٢]**:** جایی که در آن رخداد محمول به وقوع می‌پیوندد. البته تنها به قیدمکان ختم نمی‌شود، بلکه حالت‌های انتزاعی را نیز در بر می‌گیرد (گلفام، ١٣٩٣، ص. ٦١)؛ مانند:

من مدت شش سال در شهرستان خُلم (تاشقرغان) زندگی کردم.

نمونه‌های دیگر از نقش معنایی مقوله‌های دستوری:

پروین	برای صدف	یک دسته گل	فرستاد.
کنش‌گر	بهره‌ور	پذیرنده	محمول

جمشید	بچه‌ها را	ترساند.
کنش‌گر	تجربه‌گر	محمول
او	از مرز ایران	گذشت.
کنش‌گر	جایگاه	محمول

فریدون را،	معلمش	تحسین کرد.
کنش‌پذیر	کنش‌گر	محمول

---

[١] Source
[٢] Location

فرزانه	در دانشگاه فرشته را	دید.
کنش‌گر	کنش‌پذیر	محمول

تجزیه‌ی جمله

تجزیه‌ی جمله به واحدهای نحوی آن «تجزیه‌ی روساختی» نامیده می‌شود. واحدهای نحوی که از این تجزیه به‌دست می‌آیند همان «سازه‌های» جمله هستند. تجزیه‌ی روساختی جمله از جداکردن واحدهای بزرگ‌تر آغاز می‌شود و به سوی واحدهای کوچک‌تر ادامه می‌یابد تا سرانجام به کوچک‌ترین واحدهای نحوی (واژه‌ها) برسد.

هر جمله دارای چهار سطح ساختاری است که به آن‌ها سلسله مراتب ساختاری جمله می‌گویند. سطح نخستین واژه است، سطح بزرگ‌تر از آن گروه نامیده می‌شود، از یک یا چند گروه واحد بزرگ‌تری به نام فقره به وجود می‌آید و در نهایت از یک یا چند فقره جمله شکل می‌گیرد. برای نشان‌دادن این سلسله‌ی مراتب از روش‌های قلاب‌بندی و نمودار درختی بهره‌جویی می‌شود. به رنگ نمونه در جمله‌ی زیر توجه کنید:

من کتابی را که تو برایم دادی مطالعه کردم.

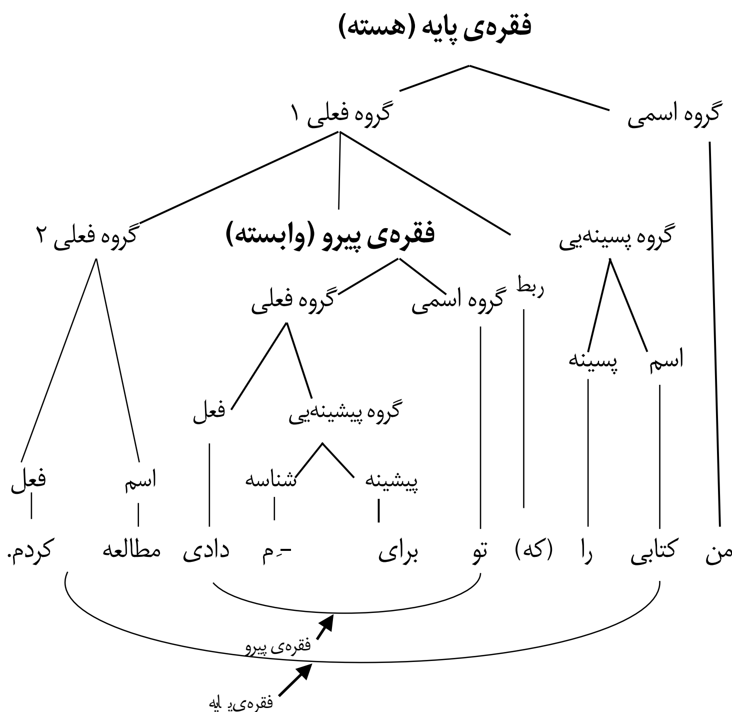
سطح واژه - [من] [کتابی] [را] [که] [تو] [برایم] [دادی] [مطالعه] [کردم].

سطح گروه- [من] [کتابی را] [که] [تو] [برایم دادی] [مطالعه کردم].

سطح فقره- [من کتابی را مطالعه کردم] [که تو برایم دادی].

سطح جمله - من کتابی را که تو برایم دادی مطالعه کردم.

بهره‌جویی از نمودارهای درختی برای نمایش آسان‌تر ساختار جمله‌های پیچیده صورت می‌گیرد که با روش قلاب‌بندی، بازنمایی آن‌ها دشوارتر است. بدین ترتیب در نمودار درختی زیر توجه کنید!



تجزیه‌ی روساخت جمله در پهلوی این‌که نمایی از صورت ظاهری جمله به‌دست می‌دهد، چگونگی رونمایی و ترکیب واژه‌ها برای تشکیل گروه و سپس واحدهای بزرگ‌تر از گروه یعنی فقره‌ها و در نهایت توالی و ترتیب این سازه‌ها و روابط نحوی آن‌ها را نشان می‌دهد. تحلیل و توصیف توالی سازه‌ها و روابط باهمی‌شان در توضیح ساخت نحوی زبان اهمیت بسیار دارد (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۲۶).

افزون بر آن زبان‌شناسان لایه‌های مختلف جمله را تحلیل کرده اند. بر مبنای پژوهش زبان‌شناختی علاوه بر سطح تحلیلی روش صورت، سطح تحلیلی روش نقش را نیز بررسی می‌کنند که همان سطح معنایی است؛ بنابراین می‌توان یک جمله را از زوایه‌های مختلف در نظر گرفت؛ به رنگ نمونه: تهمینه پنجره را بست.

	تهمینه	پنجره را	بست.
لایه‌ی ساختاری (صوری) ←	گروه اسمی	[گروه اسمی	فعل]
			گروه فعلی
لایه‌ی نقشی ←	نهاد	[متمم مفعولی	هسته گزاره]
			گزاره
لایه‌ی معنایی ←	کنش‌گر	کنش‌پذیر	محمول
لایه‌ی کاربردشناختی ←	مبتدا	اطلاع ۱	اطلاع ۲
		خبر	

حذف[1] در اجزای جمله

در تجزیه و تحلیل جمله، گاهی جمله‌هایی را می‌بینیم که یک یا چند اجزای آن حذف‌شده و در روساخت جمله نیامده‌است. حذف یعنی نیاوردن بخشی یا عنصری از جمله، درحالی‌که از لحاظ معنی، وجود آن را در جمله احساس کنیم. حذف در جمله به‌طور کل بنابر عرف زبان، قرینه‌ی لفظی و قرینه‌ی معنوی دیده می‌شود. عرف زبانی این است که برای رعایت اختصار یا به حکم ساختمان ویژه، یا به هر دلیل دیگری جمله را با حذف فعل، یا چند جز دیگر بیاورند. مانند:

[1] یکی از قاعده‌هایی که در زبان‌های گوناگون وجود دارد، حذف به قرینه است، اما اعمال قاعده‌ی حذف به قرینه خود تابع شرایط خاصی است، مثلاً در کارکرد این قاعده، مقوله‌های برابر با آن‌چه در بخش اصلی جمله وجود دارد، صورت می‌گیرد؛ اما حذف هسته در هر گروه و گذاشتن باقی عناصر آن گروه میسر نیست.

مرگ بر دشمنان = یعنی مرگ بر دشمنان باشد.

یا اصطلاحات ورزشی، نظامی یا ضرب المثل‌ها: خبردار، احتیاط.

اجزای مختلف جمله گاهی به تنهایی و گاهی هم‌راه اجزای دیگر حذف می‌شوند؛ اینک به نمونه‌هایی یکایک آن‌ها می‌پردازیم:

جمله‌های بدون فعل

گفته شد که جمله دارای نهاد و گزاره است، یعنی در گزاره فعل می‌آید، و فعل اصلی هسته‌ی آن است؛ اما در زبان جمله‌هایی نیز وجود دارند که از نگاه معنا کامل، ولی فاقد فعل هستند. این جمله‌ها را جمله‌های بدون فعل نامیده‌اند. این‌گونه جمله‌ها به چهار بخش تقسیم می‌شوند:

۱. **جمله‌ی ندایی:** واژه‌های ندا و منادای پس از آن در مجموع یک جمله‌ی کامل و مستقل پدید می‌آورند که آن را جمله‌ی ندایی نامیده‌اند (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص. ۳۳۵)؛ مانند:

[ای جوان!] به تو می‌گویم!

[ای خدا!] تو به دادم برس!

[خانم!] حرفم را بشنو!

۲. **جمله‌های ا سمی:** به جمله‌هایی گفته می شود که بر اثر کثرت ا ستعمال با وجـود قرینه‌های خـارجـی و موقعیت گفتار، صـورت‌شـان کوتاه شده و فعل‌شان که اغلب از فعل‌های ربطی‌ســت، حذف می‌شود. جمله‌های اسمی بیش‌تر از دو بخش «فاعل» و «مسند» تشکیل یافته است (طبیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص. ۳۳٦)؛ مانند:

چشمت روشن؛ یعنی چشمت روشن باد!

سگرت کشیدن ممنوع؛ یعنی سگرت کشدن ممنوع است.

شب‌تان خوش؛ یعنی شب‌تان خوش باشد.

۳. شـــبه جمله‌ها: صـــورت کوتاه‌شـــده‌ی یک جمله‌ی کامل اســـت، برخی از دستوریان گفته یا قول نامیده‌اند که در فصل جداگانه توضیح داده‌ایم.

٤. اصوات: مانند جمله‌های اسمی و شبه جمله‌ها، فاقد فعل اند: آه! وای!

حذف دیگر از ارکان جمله در زبان فارسی دری عبارت اند از:

حذف نهاد: در جمله‌های امری، نهاد جمله غالباً حذف می‌شود؛ مانند:

بروٰ؛ یعنی تو برو.

حذف مسند: مسند اگر غیر فعل باشد، هم‌راه فعل اسنادی حذف می‌شود؛ مانند: تهمینه غایب است، نه مریم؛ یعنی مریم غایب نیست.

خودآزمایی

۱. جمله از نگا ساخت به چند گونه تقسیم می‌شود؟ هر یک را با مثال روشن سازید.
۲. جمله‌ی ساده از لحاظ تعداد اجزا چند گونه است؟
۳. جمله‌های ساده‌ی چهاربخشی دارای کدام اجزا هستند؟ نام ببرید.
٤. جمله‌ی مرکب را تعریف کنید.
۵. جمله‌ی مرکب چند گونه است؟ هر یک را با مثال بیان دارید.
٦. تفاوت جمله‌ی مرکب همپایه و جمله‌ی مرکب ناهم‌پایه در چیست؟
۷. موضوع و محمول را در یک جمله نشان دهید.
۸. نقش موضوع را کدام دسته از واژه‌ها و گروه‌ها ایفا میکنند؟
۹. به صورت عموم جمله از نگاه معنا به چند گونه تقسیم می‌شود؟
۱۰. جمله‌ی خبری چه ویژگی‌هایی دارد؟
۱۱. پیرامون جمله‌ی انشایی آگاهی بسنده دهید.
۱۲. جمله‌ی پرسشی را تعریف کنید.
۱۳. مسیر پیام در جمله‌های خبری و پرسشی چه تفاوت دارد؟
۱٤. جمله‌ی امری را تعریف و چند مثال ارایه کنید.

فصل هفتم

ژرف‌ساخت و گشتارهای جمله

اهداف آموزشی

با فراگرفتن مباحث این فصل دانشجویان می‌توانند:

۱. با مفهوم ژرف‌ساخت و روساخت جمله آشنا شوند؛

۲. رابطه میان روساخت و ژرف‌ساخت جمله‌های فارسی دری را بدانند؛

۳. گشتارهای نحوی را شرح داده بتوانند؛

٤. تحلیل و تجزیه‌ی جمله را براساس گشتارها بدانند؛

۵. انواع گشتارهای عام و گشتارهای خاص زبان را بشناسند.

جمله واحد ا سا سی زبان ا ست، و نقش مهمی برای ارتباط در جامعه ایفا می‌کند. هر جمله از یک ســلســله دگرگونی با قاعده‌های مشــخص و محدود از ژرف‌ســاخت به روســاخت تبدیل می‌شــود. بنابراین روشــن اســت که زبان ویژگی‌های گوناگونی دارد، یکی از ویژگی‌های مهم زبان انسان جنبه‌ی زایشی آن است؛ یعنی گویشوران زبان با شــمار قاعده‌های محدود جمله‌ســازی در دســتگاه زبان، جمله‌های بی‌شــماری می‌آفرینند و د ستور گ شتاری چگونگی تولید این جمله‌ها را تو صیف می‌کند. ازاین‌رو

یکی از مسایل مطرح در زبان‌شناسی نوین به‌ویژه زبان‌شناسی زایا-گشتاری، سطح ساختاری جمله بسا اهمیت دارد؛ زیرا هر روساخت در زیر بخش نحوی خود به نام پایه، ژرف‌ساخت (زیرساخت) دارد. از این نگاه جمله‌های زبان دارای سه سطح (ژرف ساخت، گشتارها و رو ساخت) هستند. گشتارها نیز به گونه‌ی عام و خاص در زبان دیده می‌شود. بدین جهت دستور زبان گشتاری بر این مفاهیم عمده توجه دارد.

ژرف‌ساخت[۱] و روساخت جمله

ژرف‌ساخت به آن‌چه در ذهن وجود دارد مربوط می‌شود و وظیفه‌ی آن وارد کردن عناصری از واژگان در نمودارهای درختی (ساختار) جمله است. ژرف‌ساخت بخش معنایی و سطح زیرین جمله است و روساخت نمود عینی یا ساختار یافته‌ی آن می‌باشد. از آن‌جا که جمله‌های زبان از نظر سادگی و پیچیدگی ساختار شان در یک سطح قرار ندارند. برخی از جمله‌ها ساختار خیلی ساده دارند و از سوی کودک به آسانی آموخته می‌شوند؛ مانند:

«او معلم است.»، «فرید برادر دارد.»، «نجیب آمد.»

مگر شماری از جمله‌ها ساختار پیچیده داشته و آموختن آن‌ها به پختگی سن نیاز دارد؛ به رنگ نمونه:

«من کتاب را از الماری کلان خانه‌ی برادر بزرگم گرفتم.»

«جواد برادر نواب دانشجوی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دری دانشگاه بلخ است.»

«من او را انسان راست‌گو می‌پنداشتم.»

---

۱ Deep structure

اگر در گفتار کودکان توجه کنیم، دیده می‌شود که آنان یک جمله‌ی پیچیده‌ی مثل «من کتاب را از الماری کلان خانه‌ی برادر بزرگم گرفتم» را در چند جمله‌ی ساده بیان می‌کنند؛ مثلا می‌گویند:

من کتاب گرفتم.

کتاب در الماری بود.

الماری کلان است.

الماری در خانه‌ی برادر بزرگم است.

آنان در سال‌های پختگی از عمر خود می‌آموزند که چگونه مفهوم چند جمله‌ی ساده را در یک جمله‌ی آمیخته بیان کنند. می‌توان گفت که ساخت‌هایی شامل مضاف و مضاف الیه، موصوف و صفت، هسته و بدل، هسته و پرکننده و به‌طور کل اسم و وابسته‌های آن در گروه اسمی برگردان‌هایی از جمله‌های ساده‌ی کوتاه هستند؛ نمونه‌ها:

خانه از شما است. ← خانه‌ی شما.

خانه بزرگ است. ← خانه‌ی بزرگ.

سجاد برادر من است. ← برادرم، سجاد.

برای تبدیل چند جمله‌ی ساده‌ی کوتاه به یک جمله‌ی ساده‌ی گسترده –جمله‌یی که هدف اصلی را در بر دارد– نگه می‌دارند و برگردان جمله‌های دیگر را به صورت مضاف الیه، صفت، بدل و یا متمم اسم، تبدیل می‌کنند؛ یعنی چند جمله‌ی ساده‌ی کوتاه، ژرف‌ساخت یک جمله‌ی ساده‌ی گسترده را تشکیل می‌دهد. بنابرآن هر جمله‌ی ساده‌ی گسترده روساختی‌ست که در اثر اعمال سلسله‌یی از گشتارها (تبدیل، تلفیق، حذف، جابه‌جایی) بر چندین ساخت کوچک‌تر به دست می‌آید (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، صص. ۸۶– ۸۷).

روش دریافتن ژرف‌ساخت جمله‌ی گسترده را می‌توان به گونه‌ی زیر نشان داد:

من پارسال در دانشگاه بلخ با مرمر درس می‌خواندم.

مفاهیم زیر در ژرف‌ساخت این جمله چنین نهفته است که هر کدام یک جمله‌ی ساده را تشکیل می‌دهد:

زمان پارسال بود.

مکان دانشگاه بلخ بود.

همراه من مرمر بود.

مرمر صنفی‌ام بود.

من درس خواندم.

درس خواندن من جریان داشت.

نمونه‌ی دیگر:

بچه‌ی همسایه‌ی ما شیشه‌ی پنجره را شکست.

در ژرف‌ساخت این جمله چنین مفاهیمی نهفته است که هر کدام یک جمله را تشکیل می‌دهد:

همسایه بچه دارد.

ما همسایه داریم.

پنجره شیشه دارد.

بچه شیشه را شکست.

شیشه از پنجره است.

روساخت جمله، صورت نحوی و عینی آن است (در بخش نمودار ساخت گروهی، فصل نخست توضیح داده‌ایم) که در آن سازه‌ها در گفتار واقعی رونما می‌شوند. مگر بررسی نحوی جمله به توصیف روساخت آن که تنها یک جنبه‌ی

نحوی را دربر می‌گیرد، محدود نمی‌شود. شکل‌گیری و آرایش سازه‌ها، از فرایندهای پیچیده‌یی به دست می‌آید که معناها را به بیان تبدیل می‌کنند و این فرایندها باید در نحو (جمله‌شناسی زبان) به بررسی گرفته شوند.

می‌دانیم که جریان معنا از ذهن آغاز می‌یابد، ذهن انسان و فرایندهای ذهنی به گونه‌ی مستقیم مشاهده‌شدنی نیستند. از این‌رو باید فرض کنیم بخش‌هایی از ساخت جمله وجود دارند که قابل مشاهده‌ی مستقیم نیست، مگر در جمله‌شناسی باید به بررسی آن‌ها پرداخته شود؛ به رنگ نمونه:

الف) تو هر روز دیر می‌آیی.

ب) اگر دیرآمدنت را بس نکنی، رییس تو را از کار برکنار می‌کند.

در جمله‌ی ب گروه «دیرآمدنت» صورت فشرده‌شده از جمله‌ی الف است. پس صورت گسترده‌ی جمله‌ی ب چنین است:

اگر [تو هرروز دیر می‌آیی] را بس نکنی، رییس تو را از کار برکنار می‌کند.

دیده می‌شود که در صورت بیان شده‌ی جمله‌ی **ب** بخشی از ساخت آن که معنای مورد نظر گوینده در آن نهفته است و باید شنونده نیز آن را از همین صورت بیانی دریابد، تغییر شکل داده و کوتاه شده است. از این‌رو باید دانست که ساخت پدید آمده در بیان هر جمله که «روساخت» نامیده می‌شود، دارای اساس ذهنی گسترده‌تری است که به آن «ژرف‌ساخت» گفته می‌شود و پس از دگرگونی‌هایی به‌صورت روساخت آشکار می‌گردد (حکیمی، ۱۳۹۸ ب، ص. ۸۸).

در تولید هر جمله‌ی زبان و بیان معانی مورد نظر گوینده فرایندهای دیگری به کار بسته می‌شود که درمجموع زیر پوشش سه سطح (ژرف‌ساخت، روساخت و گشتارها) قرار می‌گیرند.

گشتارها[۱]

ژرف‌ساخت هر جمله از راه یک سلسله دگرگونی‌ها با قواعد معین و محدود به «روساخت» تبدیل می‌شود. هرکدام از این دگرگونی‌های جمله را «گشتار» می‌نامند (ابومحبوب، ۱۳۷٦، ص. ۹۱). گشتارها در فرایند تولید جمله نقش اساسی داشته و از قاعده‌های منظمی پیروی می‌کنند که به نام «قواعد گشتاری» یا «گشتار دستوری» یاد می‌شوند (مشکوةالدینی، ۱۳۹۷، ص. ۵۲). این قاعده‌ها، جمله‌های زبان را فشرده می‌سازد. خلاصه این‌که هر جمله دو ساخت (ژرف‌ساخت و روساخت) دارد. ژرف‌ساخت جمله به کمک قاعده‌های محدود گشتاری به روساخت تبدیل می‌شود (باقری، ۱۳۷٤، ص. ۲۷٦). مثلاً روساخت هر گروه توصیفی، از ژرف‌ساخت یک جمله ساخته شده است؛ یعنی یک جمله‌ی ساده از راه یک سلسله دگرگونی‌های منظم به صورت گروه اسمی در می‌آید؛ مانند روساخت گروه توصیفی «دختر مقبول» که در ژرف‌ساخت خود به صورت جمله‌ی «دختری که مقبول است» بوده و پس از به‌کارگیری گشتار حذف موصول «که» و فعل ربطی «است» به‌صورت روساخت گروه صفتی «دختر مقبول» پدید آمده است. بسیاری از جمله‌هایی که در ترکیب خود دارای گروه توصیفی اند و در دستورهای سنتی، جمله‌ی ساده تلقی شده‌اند، در واقع جمله‌ی همپایه اند؛ به رنگ نمونه در جمله‌های زیر اگر ب را به عنوان ژرف‌ساخت الف در نظر بگیریم، این واقعیت به وضاحت دیده می‌شود:

الف) کارمند متعهد به وظیفه‌ی خود پابند می‌باشد.

ب) کارمندی که متعهد است، به وظیفه‌ی خود پابند می‌باشد.

---

۱ Transformations

گونه‌های گشتارها

همه زبان‌ها گشتارهای دارند که با این عمل، ژرف‌ساخت جمله را به صورت روساخت تبدیل می‌کند (ابومحبوب، ۱۳۷٦، ص. ۹۱). همه این گشتارها به‌گونه‌ی مستقیم بر روی یک ژرف‌ساخت برای تولید یک روساخت به کار بسته نمی‌شوند. بلکه سلسله‌یی از گشتارهای پی‌هم برای تولید یک روساخت به کار می‌رود. این گشتارها در هر زبان با زبان دیگر تفاوت دارد، پس می‌توان گشتارها را به دو دسته؛ گشتارهای عام و گشتارهای خاص هر زبان تقسیم کرد (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۹۵).

الف) گشتارهای عام

گشتارهای عام که در همه زبان‌ها دیده می‌شود، عبارت اند از: تلفیق (ربط)، حذف، افزایش، تبدیل و جابه‌جایی (حرکت سازه).

۱. گشتار تلفیق (ربط)

گشتار تلفیق یا ربط در اثر دگرگونی، چند جمله‌ی ساده در ژرف‌ساخت، به صورت یک جمله‌ی مرکب در روساخت ظاهر می‌شوند. به بیان دیگر که حداقل دو امر جداگانه را با هم ترکیب و تلفیق کند، گشتار تلفیق یاد می‌شود. مهم‌ترین و نخستین گشتاری که بر ژرف‌ساخت به‌کار گرفته می‌شود تلفیق است؛ طوری که دو جمله‌ی ساده با دو موضوع جداگانه، برای ساختن جمله‌ی یگانه، باهم یک‌جا می‌شوند (ابومحبوب، ۱۳۷٦، ص. ۹۲).

جمشید بسیار درس خواند. جمشید سرانجام اول‌نمره شد.

جمشید بسیار درس خواند **و** سرانجام اول‌نمره شد.

جمشید بسیار درس خواند، **با** آن هم اول نمره نشد.

به واژکی که دو جمله را با هم پیوند می‌دهد، نشانه‌ی ربط و به گروهی از واژک‌ها که میان دو جمله پیوند ایجاد می‌کند، گروه ربطی می‌گویند. پیوند یا رابطه همپایگی میان فقره‌ها به‌وسیله‌ی نشانه‌ی ربط یا گروه ربطی به وجود می‌آید (حکیمی، ١٣٩٨ب، ص. ٩٨).

٢. گشتار حذف

گشتار حذف آن است که هنگام روابط جمله‌ها با یکدیگر، واژه یا گروهی از واژه‌ها بنا بر وجود قرینه‌ی لفظی و معنایی که می‌تواند به لحاظ شمّی کمبود آن را جبران کند، از روساخت انداخته می‌شود؛ مانند:

هم سهراب دانشجوست و هم جمشید [دانشجوست].

پستانداران بچه می‌زایند. ——اعمال گشتار حذف——◄ پستاندارن می‌زایند.

٣. گشتار افزایش

هنگام تلفیق چند جمله، یا درونه‌گرفتن یک جمله در داخل جمله‌ی دیگر، واژک یا گروهی از واژک‌ها به جمله‌ی درونه‌گیر (همپایه شونده) افزوده می‌شود، آن را گشتار افزایش می‌نامند. به سخن دیگر گشتار افزایش عنصری را به جمله اضافه می‌کند؛ مانند:

فرید هر روز به صنف می‌آید.

باوجودی‌که فرید هر روز به صنف می‌آید...

٤. گشتار تبدیل

گشتار تبدیل یا جانشینی، عنصری را در ژرف‌ساخت با عنصر دیگری از زبان تبدیل می‌کند و عمل جانشین‌سازی را انجام می‌دهد؛ به رنگ نمونه:

تو، تو را آزار می‌دهی. ——◄ تو، خود را آزار می‌دهی.

پروانه، پروانه را در آیینه دید. ——◄ پروانه خودش را در آیینه دید.

۵. گشتار جابه‌جایی

پرکاربردترین گشتار در زبان، گشتار جابه‌جایی است. شایان یادآوری است که در دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی زیر نام «الفا» مطرح شده است. گشتار جابه‌جایی، عنصری را در درون جمله‌ی ژرف‌ساختی جابه‌جا می‌کند؛ مانند:

تو می‌روی من این را می‌دانستم. = من می‌دانستم که می‌روی.

آرش به نظر می‌رسد - کتاب را به فرید داده باشد.

به نظر می‌رسد، آرش کتاب را به فرید داده باشد (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۱۰۱).

گشتارهای عام را در زبان فارسی دری در این دو نمونه به خوبی می‌توان روشن ساخت:

«دیدم که زیاد سخن گفتن در این‌باره فایده نداشت.»

روساخت جمله‌ی بالا در ژرف‌ساخت خود به صورت سه جمله‌ی ساده‌ی زیر است:

الف) من دیدم (دانستم)

ب) هر چه زیاد در این باره سخن بگویم.

ج) [این سخن گفتن] فایده ندارد.

جمله‌های سه‌گانه نخست به گونه‌ی زیر تلفیق می‌یابند:

من این [هرچه زیاد در این‌باره سخن بگویم، فایده ندارد] را دیدم (دانستم).

حذف ← من [زیاد در این باره سخن بگویم، فایده ندارد] دیدم.

با اِعمال گشتار «تبدیل» صورت فعلی «سخن بگویم» به شکل «سخن گفتن» تغییر داده می‌شود.

گشتار تبدیل ← من [زیاد در این باره سخن‌گفتن، فایده ندارد] دیدم.

برای تغییر موقعیت برخی اجزا، گشتار جابه‌جایی به کار بسته می‌شود.

جابه‌جایی ← من دیدم [زیاد سخن‌گفتن در این باره، فایده ندارد].

این‌جا به‌صورت نهایی و روساختی نزدیک شده‌ایم که برای ارتباط این دو بخش، نشانه‌ی ربط «که» را با به کاربستن گشتار «افزایش» می‌افزاییم،

افزایش ← من دیدم **که** زیاد سخن گفتن در این باره فایده ندارد.

(حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۹٦).

این گشتارها به‌گونه‌های متفاوت در همه زبان‌ها کاربرد دارند و همین قواعد محدود هستند که ژرف‌ساخت را به روساخت تبدیل می‌سازند.

نمونه‌ی دیگر: جمله‌ی روساخت = من می‌دانستم که می‌روی.

ژرف‌ساخت جمله‌ی بالا چنین است:

۱. تو می‌روی.

۲. من این را می‌دانستم.

نخست با گشتار تلفیق:

تلفیق ←(تو می‌روی) من این را [تو می‌روی] می‌دانستم.

با گشتار حذف عنصری را از ژرف‌ساخت حذف می‌کنیم:

حذف ←(این را) من [تو می‌روی] می‌دانستم.

اگر گشتار حذف بار دیگر عمل کند:

حذف ←(تو) من [می‌روی] می‌دانستم.

با گشتار جابه‌جایی عنصری را در درون جمله‌ی ژرف‌ساختی جابه‌جا می‌کنیم:

جابه‌جایی ← من می‌دانستم می‌روی.

با این کارکرد گشتارها به روساخت جمله نزدیک شدیم، در این مرحله از گشتار افزایش بهره می‌جوییم:

افزایش ←(که) من می‌دانستم **که** می‌روی.

ب) گشتارهای خاص

گشتارهایی هستند که در زبان‌های خاص به‌کار می‌روند. گشتارهای خاص در زبان فارسی دری عبارت اند از:

١. درج نشانه‌ی پرسش

با آوردن پرسش‌واژه یا آهنگ خیزان در آخر جمله، جمله‌ی پرسشی به وجود می‌آید؛ مانند:

نشانه‌ی پرسشی + ... می‌خوانی. ← چه می‌خوانی؟

هم‌چنان پرسش‌هایی که پاسخ آن به‌گونه‌یی بلی/خیر است، جز گشتارهای خاص به شمار می‌رود (چامسکی، ١٣٧٤، ص. ٩٢).

٢. نشانه‌ی منفی‌ساز

در این گشتار نشانه‌ی نفی به جمله افزوده می‌شود؛ مانند:

نشانه‌ی نفی + او را می‌شناسی. ← او را نمی‌شناسی.

٣. نشانه‌های تعجب

بیان شگفتی، عاطفه با افزایش آهنگ خیزان در آخر جمله، جمله‌ی تعجبی ساخته می‌شود (ابومحبوب، ١٣٧٦، ص. ٩٣)؛ مانند:

نشانه‌ی عاطفی + خوش مزه بود = چقدر خوش مزه بود!

نشانه‌ی عاطفی + هوای مزار شریف گرم است

= چقدر هوای مزار شریف گرم است!

٤. گشتار وجه

گشتار وجه بر روی فعل جمله اعمال می‌شود و مشخصه‌هایی را به آن می‌بخشد. این گشتار عنصر وجه را در جمله وارد می‌کند که قاعده‌ی آن به‌صورت زیر است:

اخباری = پروانه کتاب را خواند.

عنصر وجه ⟵ التزامی = شاید پروانه کتاب را خوانده باشد.

امری = پروانه کتاب را بخوان.

٥. مجهول‌سازی

گشتار مجهول‌ساز آن است که در هر حالت خاصی می‌توانیم به‌کار برد و جمله را مجهول ساخت (چامسکی، ١٣٧٤،ص. ٦٣). به بیان دیگر گشتار مجهول‌ساز بر ژرف‌ساخت جمله‌ی معلوم اِعمال می‌شود و آن را دگرگون می‌کند، تا گشتارهای دیگری به‌کار برده شود و ساختار جمله‌ی مجهول پدیدار گردد (ابومحبوب، ١٣٧٦، ص. ٩٤)؛ مانند:

گشتار مجهول + صدف ظرف‌ها را شست

= ظرف‌ها [توسط صدف] شسته شد.

گشتارهایی که در این جمله برای مجهول‌سازی به‌کار رفته اند عبارت اند از:

حذف پسینه‌ی «را» که نشان مفعولی است؛

جابه‌جایی «صدف» و «ظرف‌ها»؛

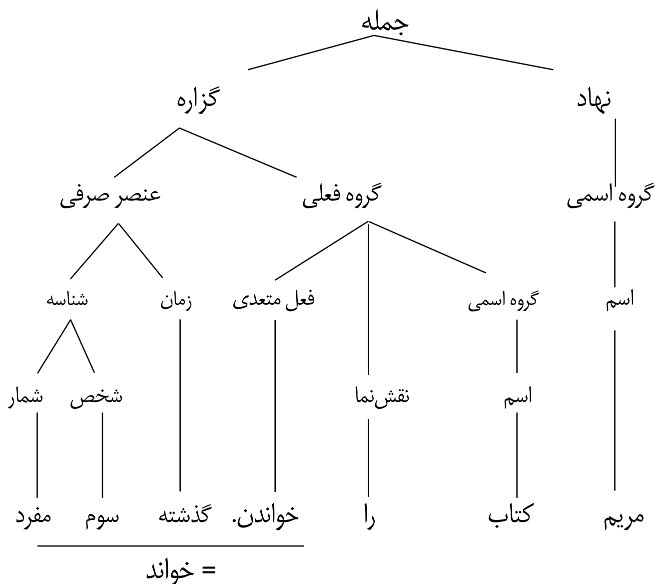
افزایش پیشینه‌ی «توسط»؛

تبدیل فعل متعدی «شست» به‌صورت صفت مفعولی «شسته»؛

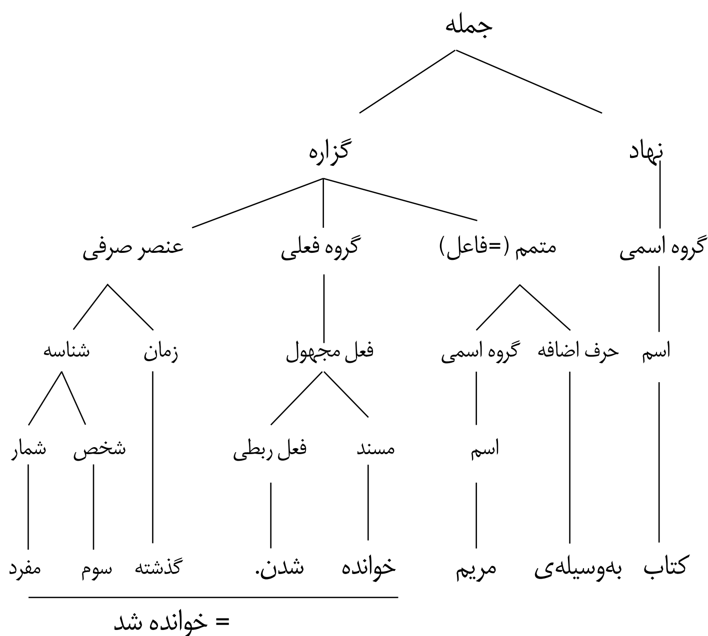
و افزایش فعل کمکی «شد».

باید یادآور شد که در زبان فارسی دری فعل «شدن» به عنوان عنصر مجهول‌ساز به‌کار می‌رود (حکیمی، ١٣٩٨ب، ص. ٩٩).

تفاوت گشتار مجهول در نمودار درختی به خوبی نمایش داده می‌شود:



جمله
گزاره
نهاد
عنصر صرفی
گروه فعلی
گروه اسمی
شناسه
زمان
فعل متعدی
گروه اسمی
اسم
شمار
شخص
نقش‌نما
اسم
مفرد
سوم
گذشته
خواندن.
را
کتاب
مریم
= خواند



جمله
گزاره
نهاد
عنصر صرفی
گروه فعلی
متمم (=فاعل)
گروه اسمی
شناسه
زمان
فعل مجهول
گروه اسمی
حرف اضافه
اسم
شمار
شخص
فعل ربطی
مسند
اسم
مفرد
سوم
گذشته
شدن.
خوانده
مریم
به‌وسیله‌ی
کتاب
= خوانده شد

تفاوت این دو جمله نشان‌گر کارکرد گشتار مجهول‌ساز است. گشتارهایی که بر ژرف‌ساخت جمله‌ی معلوم اعمال شده و جمله‌ی مجهول را ساخته است؛ یعنی به وسیله‌ی گشتار حذف، نقش‌نمای «را» حذف شده، سپس گشتار جابه‌جایی واژه‌های «کتاب» و «مریم» را جابه‌جا کرده‌اند، بعداً با گشتار افزایش، حرف اضافه‌ی «به وسیله» پیش از «مریم» آمده و با کمک گشتار تبدیل، فعل متعدی به صفت مفعولی تبدیل شده‌است، دوباره گشتار افزایش، فعل «شدن» را افزوده است.

گشتارهای اجباری و اختیاری

در زبان باید خاطر نشان ساخت که برخی از گشتارها اجباری اند و برخی دیگر آن اختیاری به‌کار بسته می‌شود (چامسکی، ۱۳۷٤، ص. ٦۳). گشتارهای اجباری آن است که برای ساختن جمله‌ی دستوری اعمال آن لازمی‌ست زیرا در غیر آن جمله‌ی غیر دستوری است؛ مانند حذف گروه اسمی یک‌سان در جمله‌ی زیر: جمشید آرزو می‌کند جمشید در امتحان کامیاب شود.

جمله‌ی بالا، از آن جهت غیر دستوری‌ست که «جمشید» در هر دو فقره تکرار شده است. گشتارهای اختیاری آن است که به کار بستن یا به کار نبستن آن بر دستوری بودن جمله تأثیر ندارد؛ در هر دو صورت جمله‌ی حاصل‌شده، دستوری است (حکیمی، ۱۳۹۸ب، ص. ۱۰۹)؛ مانند:

من روز شنبه به شهرستان خُلم می‌روم.

روز شنبه من به شهرستان خُلم می‌روم.

اهمیت ژرف‌ساخت و گشتارها در توصیف ساختار جمله

گفته آمدیم که هر جمله دارای ژرف‌ساخت و روساخت است که ژرف‌ساخت هر جمله با عبور از قاعده‌های گشتاری به روساخت تبدیل می‌شود. سخن‌گویان، جمله‌ها را

بادرنظرداشـــت قواعد بالا، بدون زحمت و به آســـانی تولید می‌کنند. در تولید جمله قاعده‌های واجی و تغییرهای بافتی لازم در آن‌ها به ســـرعت صـــورت می‌گیرد. هم‌چنین دگرگونی‌های صـرفی در واژه‌های زبان و گزینش صـورت متناسـب با معنا نیز با سرعت روی می‌دهد. از سوی دیگر واژه‌گزینی، با درنظرداشت انبوه داده‌های آوایی، صرفی، گزینشی و معنایی و بازتاب آن‌ها در ساخت جمله نیز با وجود پیچیدگی زیاد، به راحتی توسـط گویشـور انجام می‌شـود. هم‌چنان پیوند جمله‌ها، سـاخت‌های گوناگون همپایه و ناهمپایه از سوی گویشوران بدون زحمت به وجود می‌آیند.

بنابر دلیل‌های یادشده، اهمیت بررسی ساختار جمله لازمی دانسته می‌شود. با وجود آن‌که آزمایش‌های روان‌شناختی تاکنون موفق به توضیح مراحل پیچیده‌ی آن نشده است؛ ولی زبان‌شناسان این نوع عملیه‌های ذهنی را در ساختار جمله می‌پذیرند و توصیف دقیق این عملیه‌ها را به آینده و پژوهش بیش‌تر موکول می‌کنند. افزون بر آن زبان‌شناسان جدید دریافته اند که بخش بزرگی از دانش زبانی کودک جزء «دستور جهانی» و ارثی و ذاتی انسان است که به آن اصول زبان‌آموزی گفته می‌شود و آن‌چه کودک از محیط خود می‌آموزد، مجموعه‌یی از متغیرها یا انتخاب‌هاست که در هر زبان با گونه‌ی خاصی از آن‌ها روبه‌رو می‌شود.

از سوی دیگر قبول عمل‌کرد فرایندهای گشتاری و سرعت عمل ذهن ما در پردازش اطلاعات ژرف‌ساخت و تبدیل آن به روساخت خیلی شگفت‌انگیز است. واقعیت این است که توانش زبانی انسان فوق‌العاده شگفت‌انگیز، زایا، زودکار، پیچیده و چندجانبه بوده که مطالعه و پژوهش‌های ژرف‌تر را می‌طلبد تا هرچه بیش‌تر به شگفتی‌ها و اسرار دانش زبانی انسان دست یابد.

هم‌چنان مطالعه‌ی ژرف‌ســـاخت نشـــان می‌دهدکه بســـیاری از جنبه‌های زبان انسـان انتزاعی هسـتند و آشـکارا در روسـاخت ظاهر نمی‌شـوند. کشـف پدیده‌های

انتزاعی و صورت‌های پنهان زبان در مورد کشف همگانی‌های زبان بشـــر، تحلیل رابطه‌های نحوی زیرساختی، توجیه هم‌ساختی جمله‌ها و کشف عناصر تهی اهمیت زیاد زبان‌شاختی دارد.

به همین ترتیب طرح قاعده‌های گشتاری نیز از اهیمت زیادی در تحلیل و توصیف جمله‌های زبان برخوردار هستند. از جمله این‌که گشتارها توجیهی برای کشف ارتباط معنایی میان جمله‌ها و ابهام‌زدایی آن‌ها فراهم می‌کند. از این راه تشریح روابط معنایی نهفته در زیرساخت جمله‌ها، ما را به بیان ارتباط محکمی قادر می‌سازد که گویشوران از راه شمّ زبانی درک می‌کنند، مگر به تشریح آن پرداخته نمی‌توانند؛ زیرا سخن‌گویان به‌صورت ناخودآگاه می‌دانند.

در دستور گشتاری، زبان خود واقعیتی ذهنی است که به‌صورت دانشی از قاعده‌ها و پیوندهای نحوی، معنایی و آوایی در ذهــن گویشوران وجــود دارد، بنابراین دستور زبان چیزی نیست جز توصیف دانش ذهنی (توانش زبانی). براساس این نظریه فقط هسته‌ی مشترک قابل توصیف است. از سوی کاستی‌های ساخت‌گرایان که آن‌ها خود را به شناخت ساختار و پیوندهای صوری محدود کردند؛ ولی در نظریه‌ی گشتاری معناشناختی نیز اساس توصیف‌های زبانی است. درواقع معنی جوهری و زیربنای جمله که می‌تواند در قالب ساخت‌های گوناگون (ژرف‌ساخت و روساخت) عرضه شود، روشن و آشکار می‌گردد. ازاین‌رو ابهام‌های ساختار نحوی و معنایی جمله‌های فارسی دری با کاربستن دستور گشتاری، به‌گونه‌ی بهتر کشف و توصیف می‌شود.

ابهام به دلیل‌های گوناگونی می‌تواند در زنجیره‌ی عناصر نحوی زبان فارسی دری به‌وجود آید و می‌توان دامنه‌ی آن را گسترده‌تر دانست؛ مثلاً:

دخالت بیش‌تر دانشمندان در سیاست قابل مشاهده است.

در این جمله معلوم نیست که دخالت دانشمندان در سیاست بیش‌تر شده است یا این‌که دانشمندان بیش‌تری در سیاست دخالت می‌کنند. برای برطرف کردن ابهام بالا از آزمون جابه‌جایی کار گرفته می‌شود؛ نمونه‌ی دیگر:

خانه را دو سه روز پیش فروختند.

خانه دو سه روز پیش فروخته شد.

بنابر تحلیل سازه‌یی جمله‌های بالا، «خانه» در جمله‌ی نخست نقش مفعول و در جمله‌ی دوم نقش فاعل را ایفا می‌کند؛ یعنی دو نقش متفاوت دارد؛ درحالی‌که شمّ زبانی ما می‌گوید که این دو جمله یک تعبیر دارد و نقش خانه در هر دو یکی‌ست؛ پس نتیجه می‌گیریم که این دو روساخت جمله‌ی بالا یک ژرف‌ساخت دارد. با استفاده از قاعده‌های گشتاری به صورت روساخت متفاوت پدید آمده است. ازاین‌رو اهمیت ژرف‌ساخت وگشتارها در توصیف ساختار جمله، ما را بیش‌تر به دانش ذهنی سخن‌گویان نزدیک می‌سازد.

خودآزمایی

۱. جنبه‌ی زایشی زبان انسان چیست؟

۲. از نگاه دستور زایا-گشتاری، جمله‌های زبان دارای چند سطح ساختاری است؟

۳. پیرامون ژرف‌ساخت و روساخت آگاهی بسنده دهید.

٤. گشتار چیست؟ روشن سازید.

۵. گونه‌های گشتار را نام ببرید.

٦. گشتارهای عام کدام‌ها هستند؟

۷. گشتار حذف و افزایش را با مثال روشن سازید.

۸. گشتار جابه‌جایی در دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی زیر کدام نام مطرح شده است؟

۹. پیرامون گشتارهای خاص زبان فارسی دری آگاهی دهید.

۱۰. گشتار مجهول‌سازی را با یک نمونه روشن سازید.

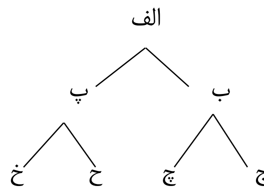
۱۱. پیرامون اهمیت طرح گشتارها در توصیف جمله آگاهی بسنده دهید.

۱۲. دستور زایا-گشتاری چه نقشی برای کشف و توصیف زبان دارد؟

واژه‌نامه‌ها

آزمون سازه (constituent test) آزمونی که با کمک آن می‌توان نشان داد کدام واژه‌ها با یکدیگر واحد نحوی (سازه) را تشکیل می‌دهند.

اشراف یا چیرگی (dominance) در نمودار درختی زیر، گره الف بر گره ب به شرطی اشراف دارد که در صورت بالا رفتن از شاخه‌ی ب به گره الف برسیم. اگر فاصله بین گره ب و الف فقط یک شاخه باشد الف بر ب اشراف بلافصل دارد در نمودار زیر الف بر همه گره های تحت آن اشراف دارد، اما تنها بر ب و پ اشراف بلا فصل دارد، درکل رابطه‌ی چیرگی رابطه‌ی عمودی میان سازه‌ها است؛ یعنی سازه‌های بزرگ‌تر بر سازه‌های کوچک‌تر اشراف یا چیرگی دارند.



افزوده (adjunct) نقشی برای سازه‌یی که بیان‌گر مکان زمان و چگونگی وقوع یک گزاره است؛ مثال: تهمینه دیروز با عجله به دانشگاه رفت.

بهره‌ور (benefactor) بهره‌ور نقش معنایی عنصری است که از وقوع یک گزاره سود به دست می‌آورد؛ مانند: سروش کتاب را برای مریم خرید. در این جمله مریم نقش معنایی بهره‌ور را دارد.

پذیرنده (theme) نقش معنایی آن چیزی است که تحت تأثیر محمول یک گزاره از جایگاه خود حرکت می‌کند. مثلاً: رابعه کتاب را به سیاوش داد.

پرسش (question) عنوانی است کاربردی که بیان‌گر کار کرد یک جمله پرسشی است؛ مانند: آیا فرشته این‌جاست؟

پرسش بلی/خیر (yes/no question) اصطلاحی است کاربردی در جمله‌هایی که شنونده در پاسخ به آن از «بلی» یا «خیر» استفاده می‌کند.

تجربه گر (experiencer) کسی که به لحاظ ذهنی روانی وقوع یک فعل را تجربه می کند؛ مانند: کیانوش از همسرش عصبانی است. در این مثال «کیانوش» نقش معنایی تجربه گر را دارد.

تقدم (precede) رابطه بین دو گره در نمودار درختی اشراف؛ گره الف بر گره ب تقدم دارد. باید توجه داشت که این تعریف بر اساس ترسیم با ترتیب خط از چپ به راست در بسیاری از کتاب‌های دستور مطرح شده است. باید بر اساس خط فارسی که از راست نوشته می‌شود، نمودار درختی نیز بر آن اساس باشد؛ یعنی گره مقدم در زبان فارسی دری به سمت راست قرار می گیرد.

جایگاه اسنادی (predicative position) جایگاه نحوی که در زبان فارسی پیش‌از فعل ربطی قرار می‌گیرد و در زبان انگلیسی بعد از فعل ربطی قرار می‌آید؛

He is a teacher، او معلم است.

جایگاه وصفی (attributive position) جایگاه نحوی در درون یک گروه اسمی که نقش توصیف اسم هسته را به عهده دارد، در زبان فارسی معمولاً پس از هسته قرار می‌گیرد؛ مثلاً در گروه اسمی؛ این گل زیبا، دختر مقبول، زیبا و مقبول در جایگاه وصفی قرار دارد.

جمله بزرگ‌ترین واحد مورد مطالعه نحو بوده که بیش‌تر بیان‌گر یک گزاره است.

جمله‌ی امری (imperative sentence) جمله‌یی که بیش‌تر فاعل آشکار ندارد و معمولاً درخواست عمل کاری را بیان می‌کند.

جمله‌ی پرسشی (interrogative sentence) جمله‌یی که برای دریافت اطلاع از مخاطب بیان می شود و در زبان فارسی از الگوی آهنگ و یا واژه «آیا» در ابتدای جمله و یا به کار بردن پرسش‌واژه در درون جمله استفاده می‌شود.

جمله‌ی تعجبی (exclamatory sentence) جمله‌یی که برای بیان تعجب و شگفتی به کار می‌رود؛ مانند: شهر مزارشریف چه هوای گرمی دارد!

جمله‌ی خبری (declarative sentence) جمله‌یی که آرایش عناصر سازه‌یی در آن بی نشان است و نقش اصلی آن بیان یک گزاره است.

جمله‌ی پایه/بند (matris slave) جمله‌ی اصلی که جمله‌های دیگر به‌عنوان پرکننده در درون آن قرار می‌گیرند؛ به رنگ نمونه:

استاد حیران باور دارد که صالح در آزمون پیروز می‌شود.

جمله‌ی پایه   جمله‌ی پیرو

حاکیمت؛ در این رابطه، هسته‌ی گروه بر وابسته‌ها حاکمیت دارد.

حرف ربط (conjunction) واژه‌یی که دو عبارت گروه یا جمله را به یکدیگر پیوند می‌دهد. حروف ربط بر دو نوع اند: حرف ربط همپایه؛ مانند: «و»، «اما»، «یا» و حرف ربط ناهمپایه؛ مانند: وقتی که، اگر در صورتی که... .

حرف ربط همپایه (coordinating conjunction) واژک‌هایی که با کمک آن دو سازه مستقل به یکدیگر پیوند می‌خورند. مهم‌ترین حروف ربط همپایه در زبان فارسی عبارت اند از: و، یا، اما.

دستور زبان، نظام منسجمی از اصول و تعیین کننده‌ی چگونگی واحدهای ساختمانی زبان است.

دستوری شدگی (grammaticalization) فرایندی‌ست که به مرور زمان یک عنصر واژگانی مجزا نقش دستوری را در نظام زبان به عهده می‌گیرد. برای مثال فعل «شدن» که در گذشته به معنای رفتن و حرکت بوده در حال حاضر با اضافه شدن به اسم مفعول، ساخت مجهول را می سازد؛ مانند: کشته شده، بریده شده، نوشته شود.

سازه (constituent) مجموعه‌یی از واژه‌ها که به لحاظ نحوی و معنایی مانند یک واحد رفتار کنند. یا کوچکترین واحد دستگاه نحوی را سازه می‌نامند.

طبقه یا مقوله‌ی واژگانی (word class) گروهی از واژگان در زبان که اعضای آن به لحاظ نحوی عمل‌کرد یکسانی دارند.

فاعل (subject) فاعل در دستور سنتی عامل انجام فعل در نظر گرفته می‌شود «فرید پنجره را شکست»؛ اما از آن‌جا که فاعل در تمام جمله‌ها نقش کنش‌گر را به عهده ندارد؛ مثلاً: فریدون ضعف کرد، در دستور نویسی نوین از ملاک‌های ساختاری و توزیعی برای تعریف این مفهوم استفاده می شود. برای مثال عنصری که با فعل به لحاظ شمار یا شخص مطابقه دارد فاعل شمرده می شود.

فعل (verb) یکی از طبقات واژگانی که وقوع عملی و یا بیان حالتی را به عهده دارد و به لحاظ شخص و شمار با فاعل جمله مطابقت دارد.

فعل دو مفعولی فعلی که هم مفعول مستقیم و هم مفعول غیرمستقیم داشته باشد؛ مانند: مریم کتاب را به مرجان داد. در این جمله، «کتاب» مفعول مستقیم، «مرجان» مفعول غیرمستقیم است.

کنش ابزار (instrumental function) نقش معنایی ابزار یا وسیله‌یی که انجام فعل را به عهده دارد؛ مانند: فرهاد در را با کلید باز کرد. «کلید» کنش ابزار است.

کنش پذیر (patient) نقش معنایی کسی یا چیزی که تحت تأثیر با عمل‌کرد محمول (فعل) قرار گرفته باشد؛ مانند: مادر کودک را شیر داد.

کنش‌گر نقش معنایی که بیان‌گر آغازگر یا عامل وقوع محمول یک گزاره است.

گره (node) در نمودار درختی محل تلاقی شاخه‌ها را گره می نامند.

گره خواهر (sister node) دو گره الف و ب در صورتی خواهر یکدیگر محسوب می‌شوند که در نمودار درختی گره مشترکی مادر آن‌ها باشد.

گروه (phrase) تعدادی واژه که با یکدیگر تشکیل سازه می‌دهند و عنصری نیز نقش اصلی هسته را در آن به عهده دارد؛ مانند: گروه اسمی، فعلی، صفتی، حرف اضافه‌یی.

گروه اسمی؛ گروهی که نقش هسته‌ی آن را یک اسم به عهده دارد.

گروه حرف اضافه (App/prepositional phrase) گروهی که هسته‌ی آن یک حرف اضافه است.

گروه صفتی (adjective phrase) گروهی که هسته‌ی آن یک صفت باشد.

گروه فعلی؛ گروهی که نقش هسته‌ی آن را یک فعل به عهده دارد.

گروه قیدی (adverb pirate) گروهی که هسته‌ی آن قید است.

گزاره (proposition) مفهومی‌ست معناشناختی که بیان‌گر یک موقعیت یا عمل است و به‌وسیله‌ی یک جمله بیان و گزارش داده می‌شود.

متمم (complement) عنصری که حضورش به‌وسیله‌ی یک فعل اسم صفت و یا حرف اضافه در یک ساختار زبانی ضروری است.

محمول (predicate) مفهومی‌ست معنایی که چگونگی ایجاد ارتباط بین موضوع‌ها (گروه‌های اسمی) را در ساخت گزاره رقم می‌زند؛ طور مثال: دانشجویان زبان و ادبیات را دوست دارند. فعل «دوست داشتن» محمول است و گروه‌های اسمی دانشجویان و زبان و ادبیات موضوع‌های آن هستند.

محمول دو ظرفیتی محمولی که دو موضوع دارد، یک موضوع بیرونی (فاعل) و دیگری موضوع درونی (مفعول)؛ مانند: جواد کتاب خرید. در این جمله جواد، موضوع بیرونی و کتاب، موضوع درونی فعل اند.

محمول سه ظرفیتی محمولی که سه موضوع دارد. یک موضوع بیرونی و دو موضوع درونی؛ مانند: پروین برای مریم یک کتاب فرستاد.

۱ ۲ ۳

محمول یک ظرفیتی محمولی که تنها یک موضوع دارد.

مطابقه که بر اساس آن یک عنصر زبانی ویژگی خود را با عنصر دیگر همانند سازد.

مفعول غیر مستقیم (Indirect object) که معمولاً نقش معنایی بهره‌ور و مقصد را به عهده دارد و به‌صورت غیر مستقیم تحت تأثیر فعل قرار می‌گیرد؛ مانند:

جمشید کتاب را به پروانه داد.

مفعول مستقیم (direct object) عنصری که معمولاً تحت تأثیر مستقیم عمل‌کرد فعل قرار می‌گیرد؛ مانند: جمشید کتاب را به پروانه داد.

مقصد؛ نقش معنایی مکان یا عنصری است که چیزی به سمت آن حرکت می‌کنند؛ به رنگ نمونه: او به شهرستان خُلم رفت.

موضوع (argument) عنصری که در یک گزاره ایفای نقشی را به عهده دارد.

موضوع درونی (internal argument) موضوع گروه اسمی که در درون گروه فعلی قرار دارد. به بیان دیگر موضوعی به غیر از فاعل جمله؛ مثلاً: مفعول مستقیم و یا مفعول غیر مستقیم.

نحو (syntax) مطالعه و توصیف ساختار و آرایش جمله است.

نقش (function) این اصطلاح به مفاهیمی چون فاعل، مفعول مستقیم، افزوده و غیره اشاره می‌کند که برای مقولات/صورت‌های نحوی در نظر گرفته می‌شود.

نقش معنایی؛ نقش خاصی که موضوع‌ها/ مقوله‌ها در یک جمله به عهده دارند.

هسته (head) عنصر اصلی یک سازه‌ی گروهی است.

همپایگی ساختاری که با استفاده از یک حرف ربط جمله‌های همپایه به‌وجود آمده باشد.

سرچشمه‌ها

ابومحبوب، احمد. (۱۳۷۶). ساخت زبان فارسی. تهران: میترا.

اچسون، جین. (۱۳۷۰). زبان‌شناسی همگانی. برگردان حسین وثوقی. تهران: علوی.

ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی امروز. تهران: قطره.

اشراقی، سیدعلی محمد. (۱۳۹۹). دستور زبان فارسی دری. کابل: سعید.

افراشی، آزیتا. (۱۳۸٦). ساخت زبان فارسی. تهران: سمت.

اگرادی، ویلیام و دیگران. (۱۳۸۲). درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر. ترجمه‌ی علی درزی. تهران: نگاه.

الهام، محمد رحیم. (۱۳٤۹). روش جدید در تحقیق دستور زبان دری. کابل: مطبعه‌ی معارف.

باطنی، محمدرضا. (۱۳۹۸). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی (بر بنیاد یک نظریه‌ی عمومی زبان). چاپ سی و هشتم. تهران: امیر کبیر.

باطنی، محمد رضا. (۱٤۰۱). نگاهی تازه به دستور زبان. تهران: آگه.

باقری، مهری. (۱۳۷٤). مقدمات زبان‌شناسی. چاپ سوم. تبریز: دانشگاه تبریز.

بصیریان، حمید. (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی. قم: مرکز بین‌المللی المصطفی.

بیتاب، عبدالحق. (۱۳۳۳). دستور زبان فارسی. کابل: مطبعه‌ی عمومی وزارت معارف.

تکستن، ویلر. م. (۱۹۷۸). درآمدی بر دستور زبان فارسی. تهران: سروش.
چامسکی، نوآم. (۱۳۷٤). ساخت‌های نحوی. ترجمه‌ی احمد سمیعی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
چامسکی، نوآم. (۱۳۸۰). دانش زبان؛ ماهیت و منشأ آن. برگردان علی درزی. تهران: نی.
حقانی، نادر. (۱۳۹۹). نظرها و نظریه‌های ترجمه. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
حکیمی، مطیع الله. (۱۳۹۸الف). نحو زبان فارسی دری (۱). تالقان: گنج.
حکیمی، مطیع الله. (۱۳۹۸ب). نحو زبان فارسی دری (۲). تالقان: گنج.
خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی. تهران: مهتاب.
خلیلی ثابت، مسعود. (۱۳۹۲). مباحثی در دستور از دیدگاه زبان‌شناسی. رشت: دانشگاه گیلان.
خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۹۲). دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده.
دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۹). زبان‌شناسی نظری؛ پیدایش و تکوین دستور زایشی. تهران: سمت.
درزی، علی. (۱۳۹۸). شیوه‌ی استدلال نحوی. تهران: سمت.
شقاقی، ویدا. (۱۳۹۱). مبانی صرف. تهران: سمت.
صفوی، کورش. (۱۳۹۲). درآمدی بر معناشناسی. تهران: سوره‌ی مهر.
طبیب‌زاده، امید. (۱۳۸۵). ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز؛ بر اساس نظریه‌ی دستور وابستگی. تهران: مرکز.
طبیب‌زاده، امید. (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی (بر اساس نظریه‌ی گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی). تهران: مرکز.
فالک، جولیا اس. (۱۳۷۲). زبان‌شناسی و زبان. برگردان خسرو غلام علی‌زاده. چاپ دوم. تهران: قدس رضوی.

فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۲). جمله و تحول آن در زبان فارسی. تهران: امیر کبیر.

فرشیدورد، خسرو. (۱۳۹۱). فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی. تهران: سروش.

فرشیدورد، خسرو. (۱۳۹۲). دستور مفصل امروز بر پایه‌ی زبان‌شناسی جدید. تهران: سخن.

فریور، نجیب الله. (۱۳۹۹). دستور زبان فارسی دری (جمله‌شناسی). هرات: قدس.

فریور، نجیب الله. (۱٤۰۰). مبادی زبان‌شناسی. چاپ دوم. هرات: قدس.

قریب، عبدالعظیم و دیگران. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی. تهران: جهان دانش.

قیومی، مسعود. (۱٤۰۰). «نقد و بررسی کتاب دستور زبان فارسی بر اساس نظریه‌ی گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی». پژوهش‌نامه‌ی انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. دانشگاه تهران. س ۲۱، ش ۱، صص ۲۲۹- ۲٥٤.

کلباسی، ایران. (۱۳۸۸). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گلفام، ارسلان. (۱۳۹۳). اصول دستور زبان. چاپ ششم. تهران سمت.

مشکوةالدینی، مهدی. (۱۳۸٦). سیر زبان‌شناسی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

مشکوةالدینی، مهدی. (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی). ویراست دوم، چاپ ششم. تهران: سمت.

مشکوةالدینی، مهدی. (۱۳۹۷). دستور زبان فارسی برپایه‌ی نظریه‌ی گشتاری. چاپ چهاردهم. مشهد: دانشگاه فردوسی.

مومنی، فرشته. (۱۳۹٤). دستور تحلیلی زبان فارسی؛ رویکرد زبان‌شناختی. تهران: سیاه‌رود.

مهند، محمد راسخ. (۱۳۸۸). گفتارهایی در نحو. تهران: مرکز.

مهیار، محمد. (۱۳۷٦). فرهنگ دستوری. تهران: میترا.

میرعمادی، علی. (۱۳۸۹). نحو زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی. چاپ هفتم. تهران: سمت.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸٦). دستور زبان فارسی. چاپ چهارم. تهران: توس.

نگهت سعیدی، محمد نسیم. (۱۳۹۲). دستور معاصر زبان دری. تعلیقات محیی‌الدین مهدی. چاپ دوم. کابل: امیری.

نیازی، سمیرا. (۱۳۸۹). «رویکرد نحوی، معنایی و پردازشی به حذف متمم‌نما در زبان فارسی». مجله‌ی دستور. تهران، ش ٦. فرهنگستان.

نیل، اسمیت و ویلسون دیردری. (۱۳٦۷). زبان‌شناسی نوین؛ نتایج انقلاب چامسکی. ترجمه‌ی ابوالقاسم سهیلی و دیگران. تهران: آگاه.

وحیدیان کامیار، تقی و غلام‌رضا عمرانی. (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی. چاپ هشتم. تهران: سمت.

وفایی، عباس‌علی. (۱۳۹۲). دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی. تهران: سخن.

یمین، محمدحسین. (١٤٠٢). دستور معاصر زبان فارسی دری. چاپ نوزدهم. کابل: میوند.

Allan, Keith. (2016). *The Routledge handbook of linguistics*. NY : Routledge.

Archibald, John & O. Grady. (2016). *Contemporary linguistics Analysis*. Eighth edition. Toronto : Pearson.

Carlos, Gussenhoven & Jacobs Haike. (2017). *Phonology*. Fourth edition. NY : Routledge.

Chomsky, Noam. (2002). *Syntactic Structures*. second edition. Mouton : The Hauge

Cook, V. J & Mark Newson. (2007). *Chomsky's Universal Grammar*. Third edition. UK : B.P.L.

Hallidey, M.A.K & Christian M.I.M. (2014). *Hallidey's Introduction to Functional Grammar*. Fourth edition. NY : Routledge.

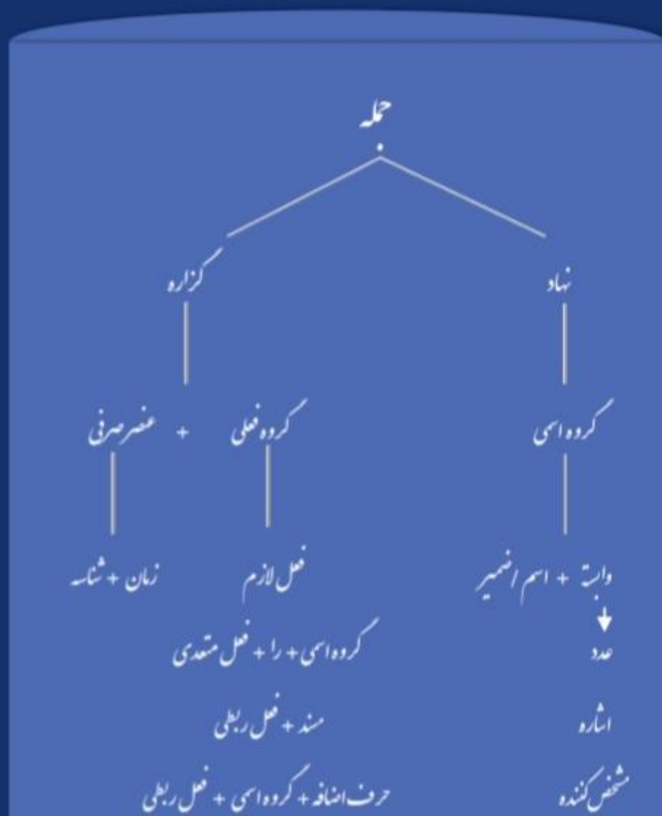
Martin, Hapelmath & Andrea, D. SSims. (2010). *Understanding Morphology*. Second edition. UK : Hodder Education.

Tallerman, Maggie. (2015). *Understanding Syntax*. Fourth edition. NY : Routledge.

Tesniere, Lucien. (2015). *Elements of Structural Syntax*. Translated by Timothy Osborne & Sylvain Kahane. A.M : John Benjamins.

نحو زبان فارسی دری

پوهنیار امرالله محمدی



نحو زیرشاخه‌ی زبان‌شناسی و بخش مهمی از دستور زبان است که ساختار جمله‌ها را تحلیل و به کشف قاعده‌های ساخت گروه و جمله می‌پردازد. بنابراین با چگونگی پیوند میان واژه‌ها و تولید ساخت‌های بزرگ‌تر از واژه، یعنی گروه و جمله سر وکار دارد. در ترکیب و ساخت جمله‌ی زبان، قاعده‌های نظامندی وجود دارد و نحو آن را شرح می‌دهد. ازاین‌رو زبان‌شناسان جدید زبان انسان را نظام زایا می‌دانند. انسان‌ها بنابر محدود بودن ظرفیت حافظه نمی‌توانند ملیون‌ها جمله را حفظ و تکرار کنند؛ اما همه گویشوران یک زبان با توانش دستوری مجهز هستند که به آن‌ها امکان تولید مجموعه‌ی نامحدودی از جمله‌ها را از مجموعه قواعد محدود عناصر می‌دهد؛ بنابراین وظیفه‌ی نحو آن است که این قاعده‌ها یا اصول را کشف و صورت‌بندی کند.